وقف مرحوم
استاد زین الدین جعفر زاهدی
به کتابخانه آستان قدس رضوی

آستان قدس

۱۸/۱۹ ۱۳۸۶
میکروفیلم تهیه شد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: تفسیر مواهب علیه
مؤلف: کمال الدین حسین کاشفی محشی:
شارح: مترجم:
تاریخ تحریر: ۱۱ق نوع خط: نسخ و نستعلیق عداد سطر: ۲۱
جزء کتب: تفسیر زبان: فارسی عدد اوراق: ۴۶۲
طول: ۲۹ عرض: ۱۹ شماره عمومی: ۲۵۸۸۰
وقفی / خریداری تاریخ وقف / خریداری
ملاحظات:

اندازه نوشته ها:
۱۲/۵ × ۲۱

تفسیر قدیمی فارسی

موضوع: تفسیر، حدیث، عرفان شیعی

مؤلف:

آغاز موجود: آن قسم اول که متحیزات اگر قابل قسمت باشد پس جسم است والا پس جوهر فرد است

انجام موجود: در پیراهن یوسف چند چیزی عجیب بوقوع رسید پیراهنی که خون آلود بود

خط نسخ و نستعلیق کاغذ اصفهانی جلد تیماجی عطف چرم

اندازه: (۲۱) ۳۰×۲۰ برگ ۴۵۴

نسخه ایست نفیس و عتیق با عبارات سلیس و روان مشتمل است بر سوره فاتحة الکتاب، تا اواخر سوره یوسف (۱۱ جزء قرآن) دارای مضامین عالیه و اصطلاحات عرفانی، قواعد ادبی، حکایات روائی شیعی

...و نه آن قسم اول که آن متجزاست اگر قابل قسمت است پس آن جسم است واِلا پس جوهر فرد است و جسم

یا علویست یا سفلی و علوی مثل سموات و عرش و کرسی و سدرة المنتهی و لوح و قلم و جنت و کواکب

و سفلی یا بسیط است که آن عناصر اربعه است که یکی ارض است و دیگر ما که آن بحر محیط است و آن بحر

منشعب شود از دو و نهر مکشوف از زمین و دیگر هواست و از وست کرهٔ بخار و کرهٔ

نسیم و از وست هوای صافی و دیگر نار است و یا مرکب است و آن معادن و نبات و حیوانست

و نبات ... اصناف و انواع آن و تفصیل هر یکی در قسم عالم کبیر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

قسم دوم اعراض است با جنس و انواع و قسم سیم ارواح است و آن یا سفلیه خبیثه است مثل جن

و ... است همچو شیاطین یا علویه متعلقه با جسام مثل ملائکه سموات چنانچه سید عالم

فرموده است که در سموات یک شبر نیست مگر در و ملکی قائم است یا قاعد یا غیر متعلقه با جسام

و آن ملائکه مقربین اند که وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ و هرچه موجود است سوی واجب محتاج است

... در وجود و بقا پس او اله عالمیانست و از آن جهت که او را از صحرای عدم

... وجود آورده رب عالمیانست از آن حیثیت که باقی داشته احوال مستمره شان را

... تبیین خواهد یافت ان شاء الله تعالی هر که احاطهٔ او زیاده باشد بر احوال موجودات

... تفسیر رب العالمین بیشتر خواهد بود فایدهٔ دوم مرتبه بر دو قسم است اول

... کند ... ببیند از ایشان دوم آنکه تربیت غلبه تا فایده و نفع ... ند ... ان

... است که غرض ایشان ... تربیت با ثواب یا ثنا نصیحت ... ان دوم ...

... خود منزه است از فایده خلق و تربیت او از برای نفع خلقانست

... است و افاده و افاضهٔ جود کرمش با عنایت علم او کافیست

... نیست از سؤال بواسطهٔ عدم التفات در رزق از بندگان باز نگیرد و در

... قرار دنکند تا بکند انواع تربیت فرموده است ما را از ابتدای نطفه

... تنا الانسان من سلالة من طین ثم خلقناه نطفة فی ...

که از روی مجاری متصاعد کرده و عروق آلت بواسطهٔ آن ممتلی شود و حرکتی در وی پدید آید آنگاه از این آلت به تازیانهٔ شهوتش رانده و با نطفهٔ انثی که محل آن صدر است امتزاج داده در مهبط که کنایه از رحم است قرار دهد آنگاه بامداد قوت فعل و انفعال آب زن را چون زردهٔ شیر به پنیرمایهٔ آب مرد منجمد گردانند و او را در رحم بشکل کره صورت دهد و سبب کرویت او آنست که او رطوبت محض است و هرگاه رطوبت را هیچ مانعی نباشد بصورت کره می باشد و لهذا ابرا چون بر هوا اندازند آن قطرها بشکل کره بزمین می آیند چون دانهای مروارید و حکمت درین آنست که رحم قرارگاه نطفه است و چون جرم نطفه اندکست و رحم بزرگ پس بصورت کره می باید تا رحم از همه جانب او را احاطه نموده کرد و چون منی به رحم رسد سه روز برآید بر طابرا و حق تعالی به قدرت کاملهٔ خود غشا صلبی پدید کنند که آنرا مشیمه گویند از جهت حفظ نطفه و چون نطفه از همه اعضای آدمی می آید هرآینه اجزای روح طبیعی و حیوانی و نباتی با اوست و چون او در رحم قرار گرفت اجزای روحانی بحکم مشابهت جمع شوند پس این غشاء صلب برگرد او از جهت حفظ اجزای روحانی اتم خواهد بود و بعد از آن جماد خون حیض را غذای آن نطفه سازد تا آن نطفه بمرتبهٔ علقه رساند و باز بهمان غذا تربیت نموده بمضغه رسانند و بعد از آن قطعهٔ لحمی ساخته قوام بشریت و نقوش انسانیت بروی منقش گردانند و بلحم و عظم و غذا و نفس منتقسم سازد و در حصار جلدش محروس و محفوظ گردانند و مدد تربیتش کواکب و افلاک و طوائف املاک منصوب گردانیده بخدمتش مشغول سازند تا در ماه اولش [illegible] تربیت نماید و در ماه دوم مشتری [illegible] مریخ و در چهارم آفتاب و در پنجم زهره [illegible] ابتدای این ماه روح حلول کند و در [illegible] عطارد و در هفتم قمر چون ماه هفتم اتمام [illegible] ات و اعضا به کمال رسد لاجرم [illegible] این ماه متولد شود زیستنی باشد باز دو ماه هم تربیتاش حواله بزحل گشته و در نوبت مراجعت و چون نحوست و اختفا از لوازم اوست

قرار مکین ثم جعلنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين این کریمه اشارت به تربیت خاص ایجادی است دیگر فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا وزيتونا ونخلا وحدائق غلبا وفاكهة وابا متاعا لكم ولانعامكم و این کریمه از برای خاص ابقائی است و دیگر الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا وخلقناكم ازواجا وجعلنا نومكم سباتا وجعلنا الليل لباسا وجعلنا النهار معاشا وبنينا فوقكم سبعا شدادا وجعلنا سراجا وهاجا وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا ونباتا وجنات الفافا وغير ذلك من الآيات که ترجمهٔ هریک از آنها مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی در محلش و اینجا که در عالم کبیر است چه تربیت رب العالمین مر بندگان را بر دو نوع است تربیت خواص و تربیت عام باز تربیت خاص بر دو گونه است تربیت ایجادی و تربیت ابقائی و تربیت ایجادی عبارت از ابداع وجود و اختراع بنیهٔ انسانیت و تربیت ابقاء البقا بدن و تربیت عام عبارت از عالم کبیر است که اشارت به آسمان و زمین و ما بین آنست از تربیت خاص ایجادی آنست که آدمی را در ایجاد دو ماده است یکی قریبه و آن نطفه است و [illegible] بعیده و آن آب خاکست که اصل نبات و حیوانست که خاک [illegible] [illegible] نباتات [illegible] مرتبه شده آن آبها نبات را قابلیت غذای حیوانات حاصل [illegible] با دیگر نباتات قابله مثل حبوبات و فواکه و لطف آن غذاها [illegible] بمرتبهٔ نطفگی رسد تا نطفه نیز وجود انسان را ماده قریب [illegible] از برای آن نطفه نیز چند تربیت فرموده محتاج مجرای و مکمنی [illegible] از تلطیف و تصفیه آنجا قرار گیرد و مجرای وی کلیتان و مکمن [illegible] بروی اطلاق باید فاما هنوز از زنت حرمت ببیاض انتقال

اللهم ارزقنا توفيق الطاعة
وبعد المعصية وصدق النية
وعرفان الحرمة واكرمنا بالهدى
والاستقامة وسدد السنتنا
بالصواب والحكمة واملأ قلوبنا
بالعلم والمعرفة وطهر بطوننا من
الحرام والشبهة واكفف ايدينا
عن الظلم والسرقة واغضض
ابصارنا عن الفجور والخيانة
واسدد اسماعنا عن اللغو والغيبة
وتفضل على علمائنا بالزهد والنصيحة
وعلى المتعلمين بالجهد والرغبة
وعلى المستمعين بالاتباع
والموعظة وعلى مرضى
المسلمين بالشفاء والراحة وعلى
موتاهم بالرأفة والرحمة وعلى
مشايخنا بالوقار والسكينة وعلى
الشباب بالانابة والتوبة وعلى
النساء بالحياء والعفة وعلى
الاغنياء بالتواضع والسعة
وعلى الفقراء بالصبر والقناعة
وعلى الاسراء بالخلاص والراحة
وعلى الامراء بالعدل والشفقة
وعلى الرعية بالانصاف وحسن
السيرة وبارك للحجاج والزوار

اللهم ارزقنا توفيق الطاعة
وبعد المعصية وصدق النية
وعرفان الحرمة واكرمنا بالهدى
والاستقامة وسدد السنتنا
بالصواب والحكمة واملأ قلوبنا
بالعلم والمعرفة وطهر بطوننا من
الحرام والشبهة واكفف ايدينا
عن الظلم والسرقة واغضض
ابصارنا عن الفجور والخيانة
واسدد اسماعنا عن اللغو والغيبة
وتفضل على علمائنا بالزهد والنصيحة
وعلى المتعلمين بالجهد والرغبة
وعلى المستمعين بالاتباع
والموعظة وعلى مرضى
المسلمين بالشفاء والراحة وعلى
موتاهم بالرأفة والرحمة وعلى
مشايخنا بالوقار والسكينة وعلى
الشباب بالانابة والتوبة وعلى
النساء بالحياء والعفة وعلى
الاغنياء بالتواضع والسعة
وعلى الفقراء بالصبر والقناعة
وعلى الاسراء بالخلاص والراحة
وعلى الامراء بالعدل والشفقة
وعلى الرعية بالانصاف وحسن
السيرة وبارك للحجاج والزوار

قرار مكين ثم جعلنا النطفة علقة فخلقنا العلقة عظاما فكسونا العظام لحما
ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين این کریمه بشارت به تربیت خاص
ایجادی است دیگر فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض
شقا فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا وزيتونا ونخلا وحدائق غلبا وفاكهة
وابا متاعا لكم ولانعامكم واین کریمه از برای خاص ابقائیست و دیگر الم نجعل
الارض مهادا والجبال اوتادا وخلقناكم ازواجا وجعلنا نومكم سباتا
وجعلنا الليل لباسا وجعلنا النهار معاشا وبنينا فوقكم سبعا شدادا وجعلنا
سراجا وهاجا وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا ونباتا وجنات
الفافا وغیر ذلک من الایات که ترجمه هر یک از اینها مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
در محلش واین ایما که در عالم کبیر است چه تربیت رب العالمین مر بندگان را بر دو نوع است تربیت
خواص و تربیت عام باز تربیت خاص بر دو گونه است تربیت ایجادی و تربیت ابقائی و تربیت
ایجادی عبارت از ابداع وجود و اختراع بنیه انسانیت و تربیت ابقاء ابقا بنیه
و تربیت عام عبارت از عالم کبیر است که اشارت با آسمان و زمین و مابین آنست
از تربیت خاص ایجادی آنست که آدمی را در ایجاد دو ماده است یکی قریبه و آن نطفه است و
بعیده و آن آب و خاک است که اصل نبات و حیوانست که خاک و ... نباتات و
تربیت کننده آن آب نباتات را قابلیت غذای حیوانات حاصل ...
با دیگر نباتات قابله مثل حبوبات و فواکه و لطف آن غذاها ...
بمرتبه نطفگی رسد تا نطفه نیز وجود انسان را ماده قر...
از برای آن نطفه پنج چیز تربیت فرموده مخرج و مجرای و مکمن ...
از تلطیف و تصفیه آنجا قرار کرد و مجری وی کلیتان ممکن ...
بروی اطلاق یابد فاما نشود از زنت حرکت ببیاض انتقال ...

۲

که از روی مجاری متصاعد کرده و عروق آلت بواسطه آن ممتلی شود و حرکتی در وی پدید آید
آنگاه از این آلت به تازیانه شهوتش رانده وبا نطفه انثی که محل آن صدرست امتزاج داده
در مهبط که کنایه از رحم است قرار دهد آنگاه بامداد قوت فعل و انفعال آب زن را
چون زردابه شیر به پنیر مایه آب مرد منجمد گرداند و او را در رحم بشکل کره صورت دهد
و سبب کرویت او آنست که او رطوبت محض است و هرگاه رطوبت را هیچ مانعی نباشد
به صورت کره می‌باشد و لهذا ابرا چون بر هوا اندازند آن قطرها بشکل کره بر زمین می‌آیند
چون دانه‌های مروارید و حکمت درین آنست که رحم قرارگاه نطفه است و چون جرم نطفه
اندکست و رحم بزرگ پس بصورت کره می‌باید تا رحم از همه جانب او را احاطه تواند
کرد و چون منی به رحم رسد سه روز برآید بر ظاهر او حق تعالی به قدرت کامله خود غشا
صلبی پدید کند که آنرا مشیمه گویند از جهت حفظ نطفه و چون نطفه از همه اعضای آدمی
می‌آید هر آینه اجزای روح طبیعی و حیوانی و نباتی با اوست و چون او در رحم قرار گرفت
اجزای روحانی بحکم مشابهت جمع شوند پس این غشاء صلب برگرد او از جهت حفظ اجزای
روحانی اتم خواهد بود و بعد از آن جماد خون حیض را غذای آن نجمه سازد تا آن نطفه
بمرتبه علقگی رساند و باز بهمان غذا تربیت نموده بمضغگی رسانند و بعد از آن قطعه لحمی
ساخته قوام بشریت و نقوش انسانیت بر وی منقش گرداند و بلحم و عظم و غذا
و نفس منتقش سازد و در حصار جلدش محروس و محفوظ گرداند و در تربیتش کواکب
افلاک و طوائف املاک منصوب گردانیده بخدمتش مشغول سازد تا در ماه اولش
... تربیت نماید و در ماه دوم مشتری ... مریخ و در چهارم آفتاب و در پنجم زهره
... ابتدای این ماه روح حلول کند و در ... عطارد و در هفتم قمر چون ماه هفتم اتمام
... ات و اعضا به کمال رسد لاجرم اگر در این ماه متولد شود زیستنی باشد باز دوره
هشتم تربیتش حواله بزحل گشته و در نوبت مراجعت و چون نوبت و اخفا از لوازم

زحلات وطبیعت موت دارد که سرد و خشک است اگر در نیماه متولد گردد زیستنی نباشد
و در ماه نهم که اتفاق ولادت بقوت مشتریست و او سعد اکبرست متولد گردد حیات یابد تا
وقتی مقدر و مقرر آنگاه کواکب بتقدیر رب العالمین مربی روح حیوانی گردند و ملائکه
تربیت نفس انسانی نمایند تا ولید طفل گردد و بعد از آن رضیع و مراهق تا بحد بلوغ رسد بعد
از آن وقتی دیگر شاب و دیگر کهل و دیگر شایخ و هرم که حین وفاتست بعد از آن محشور شود
تا جزای عمل بیابد اِن خیرٌ فَخیرٌ واِن شرٌّ فشرٌّ پس در هر نفسی صد هزار گونه تربیت
خاص متوجه اطوار انسانیست و این نیست مگر به تربیت رب العالمین و اما تربیت ابقای
ربوبیت رب العالمین آنست که در ابقاء معاقد این معانی و تشیید قواعد این مبانی محتاج
بودیم بچند چیزی ضروری تا این حواس ظاهری و باطنی را نگاه دارد و با حاسّ آن قوی
راه نیابد از جمله آنها یکی طعام و شرابست تا بدل ما یتحلّل بآن حاصل آید و عمال حواس
از عمل احساس معزول نگردند و امور عقلیه که با زبسته بحواس است بواسطهٔ آن فتور
مختل نماند پس اغذیه موافقه بکمال کرم تربیت فرمود و تاثیرات عالم بالا و ارسال باد و آمرا
منت آن اغذیه ساخت چنانچه شمهٔ از کیفیات آن در تذنیب گفته خواهد شد ان شاء الله
و در طبع قوت اشتها نهاد و آلت اخذ از دست و اصابع خمسه و مفاصل و اطفار پدید
آورد و بر اخذ اقتدارش کرامت فرمود آنگاه از برای ادخال طعام حقهٔ لعل بدخشانی
دهان را حکاک قدرتش به پیرایهٔ صنعت بشکافت و دُرَر غُرَر انسان را در وی ودیعت
نهاد و دو چشمهٔ یاقوت رمانی مهندس حکمت ربانی جل وعلا که در گلستان روی
بنیاد نهاده بود آب حیوانی از چشمهٔ سلسبیل جنانی جاری گردانید آنگاه در بن
کارخانهٔ طاحونه بایست تا آن غذای در ساخته ابتلاع آن بر اکل آسان گردد
لاجرم بکمال قدرت لحیین را بر شال دو سنگ آسیا بر زبر یکدیگر منطبق کرد انید کلیتان
و دندان اعلا و اسفل را لبوهان حکمت محدد و تیز ساخته انیاب را بکسر و رباعیات را

به قطع

به قطع و اضراس را بطحن باز داشت و مفصل لحیین را متخلخل گردانیده فلک اسفل را
در تحت فلک اعلی بر عکس طوحونات در دوران آورده تا کمال قدرت وی بدانند آنگاه زبان را
در دهن بتحریک طعام دلالت فرمود تا از ین جانب بآن جانب می برد و از میان بکر آن
می فرستد و درشت را نرم می سازد و ادراک طعم آن می نماید و از اصول اسنان
و چشمها در زیر زبان شربت خوشگوار آب دهان را بآن ممزوج می کرد تا بواسطهٔ
آن رطوبت از حنجرهٔ انسانی بآسانی فرو می رود آنگاه در معده چهار قوت تربیت
فرموده تا بسبب آن قوی اول طعام از مرتبهٔ نباتی بدرجهٔ حیوانی ترقی می نماید و آن چهار قوت
جاذبه و هاضمه و ماسکه و دافعه و چون آن طعام بمعده می رسد در پنج مخلش
پنج هضم لطیف از کثیف و صاف از دُرد و تمام تمیز نمایند خون و صفرا و سودا
و بلغم از یکدیگر می کنند و خون در عروق می پالاید دار ممر شرائین و ماساریق لطیف
آنرا به تجویف قلب در می آرند تا همه روح حیوانی میکردد و درین تربیت که مذکور شد
آدمی با دیگر حیوانات مشارکت دارد یعنی هم در جسد و ترکیب اجزا و اعضاء و کیفیت
ترتیب مربیات از آنها و هم در روح نباتی و حیوانی و نفسانی فاما انسان را به کمال
احسان روح دیگر عطا فرموده که آن نه از ین عالمست و نه متولد از تاثیر اخلاط
و عناصر و مواد و نه از ملک و ملکوت مستفاد و امتیاز آدمی از سایر حیوانات
باین روحست و آنرا روح انسانی گویند و حکما او را از داخلیت بدن و خارجیت
منزه دارند و از احتیاج بمکان مبرا اگرچه اهل شرع شریف قائل بداخلیت اند
چون روغن در شیر فاما در داخلیت روح نباتی و حیوانی و نفسانی اختلاف
نیست و روح انسانی را نیز تربیت رب العالمین جل ذکره بدرجهٔ کمال و ذروهٔ
جاه و جلال می رساند تا ارباب معرفت ترقیات این روح نه به مرتبه اثبات فرموده اند
که ترقی روح انسانی باین نه مرتبه ممکن است و آنچنانست که چون انسان تصدیق

انبیا کردست بتصدیق محمد بن عبدالله و امامت علی بن ابی طالب تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم
اجمعین بمرتبهٔ ایمان رسید و نام وی مؤمن گشت و چون با وجود تصدیق انبیا و ائمه
اوقات خویش بعبادت مصروف ساخت بمقام عبادت رسید نام وی عابد گشت
و چون با وجود زهد و عبادت معرفت ذات و صفاتش بیشتر شد و ذات و صفت
الهی بر وجه اتم و حکمت اشیا کما هی بدانست و بدیده دید بمقام معرفت رسید نام وی عارف
گشت و چون با وجود معرفت بمحبت و الهام خداوندی جل و علا مخصوص گشته بمقام
ولایت رسید نام وی ولی باشد و چون با وجود محبت و الهام حق سبحانه و تعالی اورا
بوحی و معجزات مؤید گردانیده بمقام نبوت رسید او نبی باشد و اگر با وجود وحی و
معجزه اورا بکتاب مخصوص گردانید بمقام رسالت رسید نام او رسول گشت و چون
با وجود کتاب شریعت اول را منسوخ گردانید و شریعت نهاد بمقام اولوا العزم
رسید او اولوا العزم شد و چون با وجود اولوالعزمی اورا ختم نبوت داد وی
خاتم گشت و ختم بر دو قسم است ختم نبوت و ختم ولایت ختم نبوت برسید انبیا
محمد بن عبدالله صلعم شد و ختم ولایت بر دوش برج رسالت و ولایت محمد بن عبدالحسن المهدی
صلوات الله علیهما تمام گشت اینست ترقی روح انسان از مرتبهٔ مؤمنی تا بمقام خاتمی که
بکمال تربیت الهی و ربوبیت حضرت کاهی هر نوع انسان را متحقق می گردد و در مرتبهٔ
ازین مراتب مذکوره مر حضرت خداوندی را جل و علا تربیتهاست که در تحت عبارت
درنیاید و باشارت نیز مبین نگردد والله الملهم بالصواب قسم دوم در تربیت
عام که تربیت عالم کبیر است و این آنست که حق سبحانه و تعالی از عرش مجید تا بفرش
بسیط طبقات خلق را مرتبه مرتبه تربیت خویش از ما فوق العرش تحت الثری
می رساند و عرش را که کنید افلاکست واسطهٔ تربیت کرهٔ خاک گردانیده
و متبادر جهان بر دو چیز نهاده زمان و مکان عرش غایت مکانهاست و دهر بدایت

زمانها

زمانها و هرچه مکانیست در حیطهٔ عرش است و هرچه زمانیست در انتهای دهر عرش بهمه امکنه
محیط است و دهر بر همه ازمنه مشتمل آنگاه رب العالمین جل ذکره کرسی را فرود تر عرش
بیافرید و زمان را فرود تر دهر در وجود آورد و زمان بجای کرسی است در جهانی که عرش
آن دهر است و کرسی قایم مقام زمانست در عالمی که دهر آن عالم عرش است آنگاه کرسی
که فرود تر عرش است بر دوازده قسم است که موسوم به دوازده برج است و زمان که در
حیطهٔ دهر است به دوازده بهر است که ملقب به دوازده ماه است آن دوازده برج را در
محلی عرش بر داشت که عرش پرورده نور حق سبحانه و تعالی است و این دوازده را در
پرتو دهر پرورد که تربیت یافتهٔ صفات خداوند است آنگاه به واسطهٔ هفت آسمان
دوازده برج مکان را بچهار ارکان جهان پیوست باز ببایانی هفت کوکب آن دوازده
ماه زمان را بچهار فصل روزگار در بست آن چهار ارکان مکان را بهفت اقلیم قسمت
کرد و این چهار فصل زمان را بر هفت روز منطوی گردانید آنگاه عرش را بر سیصد و
شصت قائمه قسمت کرد و دهر را بر سیصد و شصت لطیفه مشتمل ساخت آن سیصد و
شصت قائمه چون بکرسی رسید سیصد و شصت درجه گردید و چون آن بآدمی رسید
که غایت همه است سیصد و شصت رگ شد باز آن سیصد و شصت لطیفهٔ دهری
چون بزمان رسید سیصد و شصت روز شد و آن سیصد و شصت روز چون
بآن پیوست که صاف جمله است سیصد و شصت نطق آمد که إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَاغًا
لِقَوْمٍ عَابِدِينَ آنگاه حضرت رب العالمین جل جلاله بربوبیت کامله و تربیت
شامله تدبیر امور کلیه و جزئیه از ورای این همه مراتب باین سلاسل غیبیه و ودایع
ربانیه از اوج ربوبیت بحضیض عبودیت می فرستد که یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ
إِلَى الْأَرْضِ و مجموع این سلاسل زمانی و روابط مکانی را در نور ذات و اشعهٔ لمعات
صفات خود غرق گردانیده که اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تا طالب حقیقت باین

ودیعت بجناب قدس توسل تواند کرد در دقه عبودیت بر ذیل ربوبیت باین علاقه ترتیب
در رشته تثبیت توسل تواند کرد ذلک تقدیر العزیز العلیم و حق سبحانه و تعالی برای
صلاح عالم آسمان را تزیین فرموده به زینت کواکب که انا زینا السماء الدنیا بزینة
الکواکب و ضیاء شمس و نور قمر که و هو الذی جعل الشمس ضیاءً و القمر
نوراً و به عرش که رب العرش العظیم که شمه از آن مذکور شد و به کرسی که وسع کرسیه
السموات و الارض و بلوح که فی لوح محفوظ و به قلم که ن و القلم و شبیه او
در قرآن به سقف مرفوع و سبع طباق و سبع شداد شده و خلق او مشتمل بر حکم بلیغه
و غایات صحیحه است که ربنا ما خلقت هذا باطلاً و دیگر مصعد اعمال و مهبط انوار
و قبله دعا و محل ضیا و صفات و نور او انفع الوان است که منیر است و شکل او
اشکل و احسن اشکال است که مستدیر است و نجوم او رجوم شیاطین اند و علامات
اهتداء اهل زمین و طلوع و غروب آفتاب از آیت رب العالمین والله اعلم
تذنیب در حالات بروج اثنی عشر و کیفیات عناصر اربعه و احوال قمر و اسباب نزول
باران و باد و غیر آن از جهة بقا و ترتیب انواع انسان بدانکه از وجوه حکمت دوازده برج
آنست که انتظام و مصلحت عالم سفلی وابسته بانقسام هر یک از سنوات بچهار
فصل بنا بر این حضرت حکیم علیم مدار آفتاب را مائل گردانید از منطقه فلک اعظم
و از این جهت در دائره متقاطع شدند بر دو نقطه یکی اول حمل و دوم اول میزان و از این
تقاطع دو نقطه دیگر پیدا شد که غایت بعد از این دو دایره است از یکدیگر یکی اول سرطان
و دوم اول جدی و بدین طریق فلک بچهار قسم منقسم شد ربع اول از حمل تا اول سرطان
و آن فصل بهار است و ربع دوم از سرطان تا اول میزان و آن فصل تابستانست و ربع سیم
از اول میزان تا اول جدی که این فصل خریفست و ربع چهارم از اول جدی تا باز حمل
و این فصل زمستانست و چون هر حادثی را لابد است از مبدا و وسط و نهایتی پس هر ربعی
منقسم

منقسم به سه قسم لازم گردید لاجرم فلک به دوازده قسم منقسم شود و هر قسمی از آن برجی آمد و حکمت
الهی تقاضای آن کرد که مدار آفتاب مائل شد از منطقه معدل النهار تا تاثیر آفتاب
مختلف گردد و فصول اربعه ظاهر شود و نشو و نما بحصول رسد جهة مصالح عالم چه اگر مائل نبودی
و دائم سیر آفتاب بر یک سمت و مدار بودی آن موضع از زمین که مسامت مدار آفتاب باشد
در غایت حرارت و گرمی خواهد بود و آن موضع که از آن دور باشد در نهایت برودت
و جمودت و آنچه از زمین که میان این دو موضع واقع باشد در کمال اعتدال باشد و این
احوال بدین منوال هرگز متغیر نشود پس موضعی از مواضع آفاق دائمی حرارت و احراق متوسل
باشد و موضعی دیگر که در مقابل آن است پیوسته برودت و جمودت وقوع یابد و در مواضع
دیگر علی الدوام باعتدال مایل باشد پس تفاوت فصول اربعه و نشو و نما منتفی گردد و امور
عالم مختل ماند و حال آنکه در اختلاف روز و زیاده و نقصان از جهة نظام و ترتیب
مصالح عالم از ضروریات است چنانچه از اول جدی که ابتداء زمستانست تا اول سرطان که مبدا
تابستانست روز در تزایدست و شب در نقصان و از اول سرطان تا اول جدی بعکس آنست شب
در تزایدست و روز در نقصان و در دو محل برابر است که اول حمل است که ابتداء بهار
و دیگر اول میزان که مبدا خریف است و حکمت در این آنست که در تابستان آفتاب
برسمت راس می باشد و آن موجب گرمی هواست پس اگر روز در تزاید بودی در این فصل
گرما بحد افراط رسیدی و امور عالم مختل گشتی و در زمستان آفتاب از سمت راس
دور می باشد و این سبب سردی هواست پس اگر روز در نقصان بودی سرما بر
بافراط کشیدی و موجب بطلان حیوة شدی پس حکمت و ترتیب آفریدگار عالم چنان
اقتضا کرد که در تابستان روز روی به نقصان آورد تا حدت گرما بشکند و بحد
اعتدال باز آید و در زمستان روی به تزاید نهد تا شدت سرما کم شود و بحد اعتدال
باز آید که سبب عدم اختلال است فتبارک الله احسن الخالقین و سر این اختلاف

آنست که آفتاب بر سمت منطقة البروج حرکت می‌کند و جمیع نقاط که بر منطقة البروج فرض کنیم
بحرکت فلک اعظم متحرک اند و هر یک احداث دایره دور و هم می‌کند آنها را مدارات
یومیه گویند و افق دایره ایست میان مرئی و غیر مرئی از فلک که تنصیف مدارات یومیه
می‌کند در خط استوا که دایره ایست بر روی زمین مسامت معدل النهار پس شب و روز
در اینجا در جمیع سال برابر باشد اما در مواضع شمالیه قطع مدارات شمالیه بر وجهی کند
که آنچه فوق افق است اعظم شد از آنچه که در تحت افق است و قطع مدارات جنوبیه بر
عکس پس از اول جدی تا اول سرطان روز در تزاید بود و شب در نقصان و از اول
سرطان تا اول جدی بر عکس آن و در اول حمل و میزان شب و روز برابر باشند و دیگر از
غرایب حکمت خالق عالم در بروج آنست که طبایع بروج در حرارت و برودت چنان آفرید
که یکی گرم باشد و دیگری سرد و هم بدین ترتیب تا آخر بر جهار چه حمل گرم است و ثور
سرد و جوزا گرم و سرطان سرد و اسد گرم است سنبله سرد و میزان گرم عقرب
سرد قوس گرم جدی سرد دلو گرم حوت سرد و طبایع بر جهار را در یبوست و رطوبت
چنان آفرید که حمل و ثور هر دو خشکند و جوزا و سرطان هر دو تراند و اسد و سنبله
هر دو خشکند و میزان و عقرب هر دو ترند و قوس و جدی هر دو خشکند و دلو و حوت
هر دو ترند چون بعقل تامل کرده شود مصلحت عالم بغیر ازین ترتیب حاصل نشود و بیان این
آنست که حرارت و برودت دو کیفیت اند در اثر کردن بغایت قوی و در اثر پذیرفتن بغایت
ضعیف و اما رطوبت و یبوست نیز دو کیفیت اند در اثر پذیرفتن بغایت قوت و در اثر
کردن بغایت ضعف و از اینست که حکما گویند که حرارت و برودت از کیفیات فاعله اند
و رطوبت و یبوست از کیفیات منفعله چون این بیان شد می‌گوییم که اگر دو برج که بیکدیگر
متصلند هر دو گرم باشد یا هر دو سرد چون آفتاب در آن بروج واقع شود آن تاثیر
بغایت قوت گیرد و از حد اعتدال تجاوز کند و ضرر حیات صورت بندد اما یک

ازآن

ازآن یا بطبع گرم باشد دیگری که متصل است با و سرد اعتدال حاصل شود و بحد افراط نکند اما
رطوبت و یبوست دو کیفیت منفعله اند و ایشان را در تاثیر زیاده قوتی نیست پس اگر یکی خشک
باشد و دیگری تر بسبب مجاورت خشک با تر و هیچ اثر بد وقوع نیابد حکمت الهی
چنان اقتضا کرد که دو برج متصل خشک باشد و دو برج متصل دیگر تر تا بسبب آن دو برج
خشک با تر و هیچ اثر بد وقوع نیابد حکمت الهی چنان اقتضا کرد که دو برج متصل
خشک باشند و دو برج متصل دیگر تر تا بسبب آن دو برج خشک متصل با تر متصل اثر
آن خشکی یا تری اول از برای مصالح عالم بظهور آید و از ترکیب افلاک بدین وجه مقتضی
سه نوع عالمست یکی عالم صغیر که انسانست دوم عالم عناصر که عالم سفلی است سیم عالم افلاک
که عالم علویست و چون حق جل و علا افلاک را بیافرید و ایشان را بحرکت در آورد حرکت
سبب حرارت شد و این مستلزم آنست که هر جسم که بفلک بغایت نزدیک باشد
گرم و سبک و لطیف باشد و آن آتش است و هر جسم که دور بود گرمی و لطافت
در وی کمتر بود و آن هواست و آنچه از وی دورتر بود لطافت آن کمتر باشد و آن آبست
و آنچه در غایت دوری بود از فلک لاجرم در غایت سردی و کثافت بود و آن خاکست
پس عناصر عالم سفلی برین ترتیب مرتب باشد فوق همه آتش بود و زیر او هوا و زیر
هوا آب و زیر آب خاک و حکمت بالغه در ترتیب عناصر آنست که آتش و خاک
ضد آنند چه آتش علوی نورانی و گرمست و خاک سفلی ظلمانی سردست بنابرین آتش را
بخاک متقارن نساخت بلکه هوا و آب در میان حایل گردانید تا ضد آن از یکدیگر
دور باشند و هر یک بسبب مجاورت آن دیگر مقهور نشود و ذلک هو الفضل
الکبیر اما کیفیت قمر آنکه حق سبحانه و تعالی جرم قمر را تیره خلق کرده و نور او از شمس
مستفاد است تا به زیاده و نقصان و بدر و هلال او مواقیت و محتاج عباد از ایام
حج و صوم و معاملات و غیر ذلک از و معلوم شود و از برای دیگر حکمتها و سر این آنست که در

وقت اجتماع روی تاریک ماه مواجه ساعت و روی روشن او مواجه آفتاب و دایرهٔ
ضوء که فاصل است میان تاریک و روشن منطبق است بر دایرهٔ رؤیت که فاصل است
میان مرئی و غیر مرئی چون این دو دایره از هم گذشتند تقاطع کردند هلال پیدا شد و بقدر
انفراج دائرتین روشنی می‌افزاید تا وقت مقابله که باز دائرتین مذکورتین منطبق شدند
و بدر مرئی شد و بر آن منوال که نور افزون می‌شود و نقصان می‌پذیرد تا باز تطابق دائرتین
تحقیق یافت محاق شد والله اعلم و اما اسباب باران و برف و رعد و برق و غیر ذلک آنکه
هرگاه که هوا با آب ممزوج شد آن بخارست و با آتش ممزوج بخار و دخان و گرمی آفتاب
سبب صعود بر دو می‌شود و بخار متصاعد مجتمع سحابست و اجزای او که فرود آید اگر از تکاثف
بخار بعضی از اجزای آب ملاقی بعضی دیگر شوند یا بعضی از اجزای آن بسبب خنک هوا از جهة
سرمای محتبس در آن بخار بآب منقلب شود قطرات آب از آن حاصل آید و میل بحیز
طبیعی خود کند آن بارانست و اگر هوا سرد و تر باستعداد آن بیشتر باشد
قطرات منجمد گشته فرود آیند این ژاله است و اگر انجماد او زیاده باشد و در
بواسطه استعداد یا زیادتی سرما بوده آنچه فرود آید برف باشد و از این دادست
قطرات سرد که از سقف حمام می‌چکد و گاهی دخان در جوف سحاب محتبس میشود
و او را می‌شکافد آواز رعدست و بعضی گویند رعد ملکی است که موکل ابرات او را
بضرب تازیانه می‌راند و در کشف نیز این نقل در روده یافته از امیر المؤمنین ع‌م
گاهی از شدت حرکت مشتعل می‌گردد آن برق است و گاهی بخار و دخان محتبس در
زمین او را می‌کرد تا دمی شکافد آن زلزله است و آب چشمه بعضی بخاریست که در زمین
محتبس شده بواسطهٔ برودت که بر و رسیده آب می‌شود و بیرون می‌آید و بعضی
آبست بعمق نفوذ کرده و لهذا آب چشمه بسبب برف و باران افزون می‌شود
والله اعلم بعضی از اهل دانش در کیفیت حصول باد چنان آورده‌اند که باد عبارتست

ازهوای

از هوای متحرک بسبب حرکت هوا و دخان یا ابرست بجانب سفل که در آنجا پیدا می‌شود از جهة
تکاثف و تراکم اجزا بعضی بر بعضی یا بسبب تحریک دخان و هوای دیگر که از جانب بالا متحرک
شده باشد بسبب حرکت دوریه فلک یا غیر آن چنانکه در بعضی اوقات از حرکات
دخان مرتفع در جهات سفل ظاهر میشود و چون تداخل میان اجسام محالست لازم است
که هر جزء از اجزای هوا که متحرک شود جزئی که بعد از و باشد حرکت دهد و لیکن چون
اجسام عنصری قابل آنست که مقدار او زیاده یا کم شود باعتبار رقت قوام و کثافت
آن پس هر جزوی سابق بسبب ممانعت جزء لاحق تکاثفی پیدا کند و حرکت او کمتر از حرکت
جزئی شود که پیش از و باشد و همچنین تا آنزمان که بجائی رسد که حرکت بالکلیه منعدم گردد
و مانند آن سنگی در حوض اندازند چه از تحریک سنگ دائره محیط بعضی بر بعضی حادث
شود و هر دائره قریبه موجب حرکت دائره بعیده شود و لیکن حرکت بتدریج ناقص شود
تا آنجا که دائره حادث نشود و آب ساکن گردد و اسامی بادها نزد عرب چهار است شمال
و جنوب و صبا و دبور و شمال آنست که از جانب قطب شمال آید و جنوب آنکه از جانب
قطب جنوب آید و صبا آنکه از جانب مشرق آید و دبور آنکه از جانب مغرب آید و غیر
این چهار قسم را نکبا گویند یعنی بادکج حق سبحانه و تعالی بمحض حکمت خود این اسباب را
برای مصالح اهل عالم پیدا کرده که رب العالمین است و کوهها که ظاهر کرده نیز بر
روی زمین و در منافع بسیار است از برای صلاح عالمیان اولاً تکون اجساد سبعه در کوه
می‌باشد که آن زر است و نقره و مس و سرب و ارزیز و آهن و سیماب
و دیگر احجار نفیسه چون لعل و زبرجد و یاقوت و امثال آن دیگر کوه سبب کثرة
آبهای چشمه است و حکمت درین آنست که در اندرون زمین اجزای آب بسیار است
بواسطه آن جزو که مجاورت برودت آب شده چنانچه گذشت و چون حرارت بزمین
مستولی شود آن اجزای آبی همچو بخار دیگ متصاعد گردد اگر بر آن زمین کوه نباشد

آن اجزا پراکنده شود و اگر کوه باشد آن قطرهای آب در زیر زمین مجتمع شود و پراکنده نگردد
و دیگر برف و باران در کوه بیشتر باشد به سبب ارتفاعات بخارات و کثرت باران سبب مصالح
عالم است فایده سیم چون کلمه جلیله الله اسم اسامیست تعقیب فرمود او را با کل صفات
که آن رب العالمین است چه وجود ماسوی او فایض تربیت و احسان وجود و امتنان اوست
چنانچه بعضی از آن مذکور شد پس اول دالست بر تمامی آن و ثانی بر ما فوق آن تمام زیرا که
رب العالمین است و چنان ترا تربیت می کند که گانه مربای غیر از تو ندارد و تو چنان سلوک
می نمائی که گویا که پرورنده غیر او داری این نه انصافست بلکه کفران و عنادست قل
من یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن حضرت حق محافظت تو می کند از شر شب
و روز نگاه می دارد این از رحمت بی نهایت اوست که تو که مخلوقی او را در مقابل
این عصیان می ورزی تو از برای عبادت آفریده شده که وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون پس و مرا منت از حقیقت خود را به معصیت کار ساز چه آدمی بنیان
ربتست و هر که منعدم می گرداند بنیان رب را به عصیان به حقیقت دور است از رحمت
رحمن و گرفتار است به شقت خذلان بحث چهارم در فواید الرحمن الرحیم فایده نخستین
اهل تفسیر رحمهم الله پنج وجه در اعادهٔ این دو اسم سامی ذکر فرموده اند اول تا اشعار
باشد بآنکه در بسمله رحمت با متنای الهی نظر بمبدا فطرت که بی مدت و ماده از کتم
عدم به فضای وجود آورده و در غیر بسمله نظر باعاده موجودات بار دیگر در قیامت که
در مجازات هر کسی را بمرادات و مقصودات وی رساند عاملان را پاداش عمل بجنات نعیم
واصل گرداند و عارفان را بلطف از سلامت دیده جمال در بزم وصال بنشاند دوم ذکر
مالک یوم الدین دلیل او مؤید این معنی هست دوم تا باعث بود بر کثرت
ذکر که علامت محبت دائمی یاد حبیب کردنست سیم آنکه توصیف ذات بر کمال
خویش بر ربوبیت فرمود و گفت رب العالمین اکنون میان ربوبیت

خویش

خویش با این دو کلمه معین می گرداند گانه می فرماید که رب العالمینست به رحمانیت که خلق را
روزی می دهد و به رحیمیت که در آخرت بر ایشان می بخشاید چهارم اول ذکر حمد فرموده بواسطهٔ
حمد بوده است که ابو البشر به رحمت الهی مشرف گشته که چون بعد از عطسه کلمه الحمد لله را
گفته بود بخطاب مستطاب یرحمک ربک استعداد یافت همچنین اینجا نیز اول بندگان را
تعلیم حمد فرمود و بعد از آن برحمت امیدوار شان می گرداند پنجم آنکه تا خلایق در یابند
دانند که صفت رحمت بر غضب غالبست کما قال سبحانه و تعالی سبقت رحمتی غضبی
و از سبقت رحمت و غلبهٔ او بر غضبست که بندهٔ مؤمنی در دنیا و آخرت از آثار
غضب و عقوبت الهی مصون و محفوظ است الحمد لله علی ذلک فایده دوم بدانکه
هر اسمیرا از اسماء الله بر بواطن بندگان آگاه از انعکاس نور آن صفا و جلائیست
و آن انعکاس انوار و قبول فیض اسرار را خط بنده می نامند و به قدر مناسبت
خط فایده می گیرد چنانچه شمه از آن سمت تبیین یافته و بعضی از اکابر دین چنین
ایراد فرموده اند که خط بنده ازین دو اسم که رحمن و رحیم است آنست که متصف به صفت
رحمت شود و شفقت و مرحمت شعار و دثار او گردد اما از اسم رحمن آنکه بر غافلان
رحم کند و ایشان را به وعظ و نصیحت بطریق لطف نه از روی عنف از راه غفلت
منحرف گرداند و بمقر ذکر و مستقر فکر متمکن گرداند و بعاصیان بچشم رحمت
و شفقت نگرد نه به نظر استخفاف و استنکاف و هر معصیت که در عالم وقوع یابد آن
معصیت نفس او باشد و بجان بقدر امکان در ازالهٔ آن بکوشد تا آن عاصی را
از سخط و غضب الهی برهاند و از اسم رحیم آنکه هر کرا عقده در کار افتد و به فقر و
فاقه و محنت و رنجی بلا طاقت شود در انحلال اشکال با امکن کوشش نماید و آن عقده
بهمت او از رشتهٔ معاملت آن بنده بگشاید و به تعهد فقرا و تفقد اسیران بمال و منال
و شفاعت و سعایت حسب الوسع سعی بلیغ مبذول دارد و اگر بمعاونت باین طریق میسر نگردد

دیه و عاقرنع حاجت بحق سبحانه و تعالی اعانت نماید و باظهار حزن و تاسف و تحسر و غم و اندوه
در آن مضرت و حاجت شریک آن دردمند باشد و از برای تسلی محتاجان در ملابس
و ماکل با ایشان مرافقت و موافقت نماید چنانچه در نقل وارد است که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه روز جمعه بر منبر بود و خطبه می فرمود جامه کهنه پر پیونه پوشیده و شمشیر از لیف
خرما در دست مبارک داشت مگر که ابن عباس در خاطر آورد که این مناسب حال امیر المومنین
نیست آنحضرت بعلم ولایت دانسته فرمود که لقد رقعت مدرعتی حتی استحییت من راقعها
ما لعلی و زینة الدنیا کیف افرح بلذة تفنی و نعیم لا یبقی و کیف اشبع و حولی الحجاز
بطون غرثی و کیف ارضی بان اسمی امیر المومنین و لا اشارکهم فی خشونة العیش و
شدائد الضر و البلوی و بدرستی که چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم و وصله بر وصله پوشانیدم
که از دوزنده آن شرمنده شدم علی را با زینت دنیا چکار که کل او خرابست و نوش
او نیش من چگونه شاد باشم با لذتی که باندک زمانی بسر آید و بمعرض فنا در آید یا به نعیمی
اضمحلال پذیرد و چگونه سیر خورم که در ولایت حجاز شکمهای گرسنه باشد و از غایت جوع
در اضطراب مخمصه یا چگونه راضی شوم به آنکه مومنان مرا امیر خود خوانند و مقتدای خود
دانند و من در دشواریها و سختیها با ایشان شریک نباشم و در گرسنگی و تنگی معیشت
و احتیاج با ایشان موافقت نکنم حاضران مجلس آنحضرت ازین کلمات بابرکات بسیار
گریستند در آن روز آورده اند که رحم کردن بر بنی نوع خویش چنان باید که هر که اقرب
باشد بوی ایصال رحمت باو اولی و احری داند و هیچ کس به آدمی نزدیکتر از نفس
وی نیست پس باید که اول بر نفس خویش رحم کند و بعد از آن بغیر کما قال صلعم
ابدأ بنفسک و شمه رحم بغیر سمت تحریر پذیرفت اما رحم که نظر به نفس خویشتن بود و
قسمت در امور روحانیه یا امور جسمانیه اما روحانیه بر دو وجهست نظریه و عملیه اما جنبه
قوت نظریه آنست که نفس را از جهل متخلی سازد و بعلم محلی گرداند و به قوت عملیه آنکه او را

دراخلاق

در اخلاق از افراط و تفریط باز دارد و بر مواظبت بر توسط بین الطرفین ثابت و مستقیم دارد
چنانچه بعضی آن در فواید از صراط المستقیم سمت ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی اما در امور
جسمانیه نیز بر دو ضربست یکی امور مطلوبه بالذات و دیگر مطلوبه بالعرض اما مطلوبه بالذات
بر مثال لذات جسمانیه چون مطعوم و منکوح و مرحمت بر بدن در این امور امتناع اوست از
حد اسراف قال الله تعالی کلوا و اشربوا و لا تسرفوا و اما مطلوبه بالعرض مثل مال و منال
و مرحمت در آن بر نفس آنست که آنجا نیز حد وسط رعایت کند کما قال الله سبحانه و تعالی
والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما و در عز منصرف
صرف ننمایند و اگر باین طریق که مبین شد شفقت و مرحمت بر نفس خود مقرر ندارد
از جمله ظالمان بر نفس خویش باشد و خبث ظلم و قباحت آن در وادی هم به نفس او
ملحق گردد که و لا یحیق المکر السیء الا باهله و بزرگی فرموده که همه خیرات محصور
در دو امر است صدق مع الحق و خلق مع الخلق با خدای تعالی صدق پیش بردن
و با خلق بخلق نیک زندگانی کردن فایده سیم رحمانیت که منصوریست صدور آن از
عباد چون اعضاء سلیمه و اعطاء ایمان و عرفان و سکینه و مانند آن رحیم است به آنچه فایده
بر آن عباد چون اعطاء دائم و دنیا نیز تزویج و اطعام و مانند آن رحمانیت که از لطف
مذده صورت حسنه میسازد رحیم است که به طاعت ناقصه بنده را بجنت خالصه می نوازد
فایده چهارم بعضی از مردم از برای مهم اندک نزد پادشاهی بزرگ قدر رفتند پادشاه فرمود
که از برای مهم یسیر پیش مردم حقیر روید پس کانه حق سبحانه و تعالی می فرماید که اگر اقتصار
بر رحمانی می کردم هر آینه شرم میداشتی که سوال امور یسیره بر من عرض کنی پس رحمانم
تا طلب امور عظیمه از من کنی و رحیم تا حوائج یسیره از من طلبی حتی بند نعل و نمک و دیگ
فایده پنجم کسی که اهمال کرد در باده ولد خود و داد و انبار زبانه شفقت ادب نکرد بزعم او که
ترحم بحال او فرموده و حال آنکه فی الحقیقه ترحم نیست چنانچه گفته اند من لم یؤدبه الابوان

اَدِّبُوا المَلَوان کسی که پدر و مادر او را ادب نکردند روزگار در تادیب او شیمهٔ خود بظهور
خواهد آورد که فواید عظیمه در ضمن ادب مندرج است و ادب خصلتی بغایت شریف است
و نعمت بسیار لطیف پس آنچه در عالم بظهور می آید از بلا و محنت فی الحقیقه آن رحمت است
عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ
و قصه خضر و موسی ع مؤید این معنیست و حکیم محقق مبنی مرام و حقایق می نهد بر ظواهر علائق
زیرا که ترک خیر کثیر از جهت شر قلیل از قبیل شر کثیر است فایده ششم مریم عمران را علیهما السلام
رحمت اعطا فرمود که وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا و این به سبب نجات او شد
از توبیخ کفار فجار و ما را رحمت انعام فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ
پس امید تمام بر آنست که ما را به سبب این رحمت نجات کرامت فرماید از عذاب نار
حق تعالی وصف فرمود پیغمبر ما را به رحمت چه در حالتی که اثنیه نورانیه آنحضرت را بسنگ جفا
انداختند و ایذا رسانیدند زبان مبارک بجز بهدایت نگشود و بر کفار نابکار دعای بد و
نفرین نه فرمود که اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یا خدایا قوم مرا دلالت کن بطریق حق
که ایشان جاهلند و نمی دانند روز رستخیز که همه کس نفسی نفسی گوید آنحضرت امتی امتی خواهد
فرمود و چون حضرت کریم وصف فرمود نفس خود را به رحمن و رحیم پس گویا می فرماید
که رحمت واحده کافی نیست از برای اصلاح متناهی و متناهی ادراک نمی تواند کرد غیر
متناهی را زود بود که معصیت امت که دوستداران اهل بیت اند علیهم السلم در چادر رحمت
من فانی کردند و نبض وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ رضا و خشنودی آنحضرت
بحصول رسد و در نقل آمده که ابا جعفر امام محمد الباقر علیه السلم بر منبری فرمود
که عامه می گویند که امیدوارترین آیهٔ قرآن آنست که يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ
أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ و ما که اهل بیتیم می گوییم که آن آنست که وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ و مراد از

که تا یکی

که تا یکی از امت آنحضرت در دوزخ باشد راضی نخواهد شد فایده هفتم حکایت کنند از سلطان ابراهیم
ادهم قدس سره که فرمود که روزی مهمان جماعتی شدم و ایشان مائده انداختند ناگاه غرابی
از هوا در آمده گرده از آن مائده ربوده بر هوا رفت من چون این را دیدم در عقب او
روان شدم دیدم که میل زیر کرده بر سر تلی فرود آمد جوانی آنجا دست بر گردن بسته
افتاده این گرده را بر روی وی انداخت بر هوا رفت گفتم سبحان الله که رزق او را
به وی رسانید از ذوالنون مصری رحمه الله منقولست که روزی در خانه نشسته بودم که ناگاه
داعیه بیرون رفتن در خاطرم خطور کرد دل قرار نمی یافت در آن اثنا بیرون آمدم
بجانب آب نیل رفتم آنجا عقرب قوی دیدم که می شتافت بسرعت هرچه تمامتر چون بر کنار
آب نیل رسید وزغی از آب بیرون آمده این عقرب بر پشت او سوار شد شتاب
کنان او را به طرف نیل برد با خود گفتم سبحان الله چه حالت عجیب و غریبست بر کشتی
سوار شدم آنجا رفتم دیدم که عقرب از پشت او فرود آمده متوجه درختی شد
که آنجا بود و نگاه کردم جوانی را دیدم که در پای آن درخت خفته و افعی قصد او
دارد چون افعی نزدیک او رسید عقرب دویده خود را رسانیده متعرض وی را
او شد و هر دو در هم پیچیده کوشش کردند تا هر دو مردند جوان سالم ماند و این سلامتی
محض رحمت الهی بود و از ادعیه عرب و اوراد است که یا رازق النعاب فی عشه ای روزی
دهنده بچه غراب در آشیان او و حکایت او آنچنانست که بچه غراب چون از بیضه بیرون
آید قطعه گوشت سرخ می باشد مادر چون او را هم رنگ خود نمی بیند از و دوری می
جوید و متنفر می باشد و گرد او نمی گردد و تعهد حال او نمی نماید حق تعالی به کمال قدرت رحمت
دهان پشه را بروی گمارد تا بروی مجتمع میشوند و آن بچه کلاغ آن پشه ها را ابتلاع نموده
و قوت خود می سازد و آن پرورش می یابد تا چندانکه بر اندام او پری روید دیگر پشه بر او
مجتمع نشود زیرا که چون گوشت وی پوشیده شد انقطاع پشه از وی منقطع شد آنگاه

نماید

مادرش را بسر وقت وی می فرستد تا چون هم رنگ خود می بیند به تعهد حال او قیام می
واین حالات غریبه از کمال رحمت الهی عجب نیست و حضرت رسول صلعم فرموده که حضرت عزت عزشانه
را صد جزو رحمتست یکجزو از آن بدنیا فرستاده که در میان جن و انس و طیر و بهایم و غیر
ذلک منتشر است و بدان حیات دادند و روزی می خورند و بایکدیگر شفقت و مرحمت می نمایند
و نود و نه جزو دیگر در روز قیامت بر بندگان فایض خواهد ساخت و شاید که این از سبیل
تمثیل و تفهیم باشد و الا مکرمت او را نهایت است و رحمت او را غایت عجب تحیمی در فوائد
مالک یوم الدین فایده اول روز قیامت از برای قضیه عدالت قایم می شود تا محسن از مسئی
و مطیع از عاصی و موافق از مخالف ممتاز شوند و این ظاهر نمیشود مگر در روز جزا که
ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی یومئذ یصدر الناس
اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره در خبر است که چون قیامت قایم شود شخصی را بعرصه قیامت
در آورند چون نظر کند باحوال خود هیچ حسنه نیابد که در میزان اعمال نهد پس ناگاه ندائی
شنود که ای فلان به بهشت درآی به عملی که در دنیا از تو به وجود آمده او گوید که ای
پروردگار من عملی نکرده ام که شایسته بهشت کردم حق تعالی در جواب فرماید که شبی از شبها
بیدار شده از پهلو به پهلوی دیگر گردیده و کلمه الله بر زبان راندی دیگر باره بخواب
رفتی و این حال را فراموش کردی اما چون مرا فراموشی و خواب در نیست که لا
تاخذه سنة و لا نوم لم فراموش نکردم این کرامت از جمله اجرای این عمل است و دیگر منقولست
که فردا در قیامت شخصی را حاضر کنند در پای میزان بدارند و حسنات او را با سیئات
موازنه کنند و حسنات او در میزان خفیف و سبک آید آن شخص ملول گردد ناگاه کلمه
شهادت که باخلاص گفته و با مودت اهل بیت علیهم السلام ضم کرده بر آن کفه میزان نازل
گشته او را ثقیل و گران سازد او مستوجب بهشت گردد و مقرر است که ذکر الله

الثقل

اثقل اعمال حسنه است در میزان اعمال و اکثر حقوق الله بلکه تمام بر مسامحه منوطست زیرا که او
مطلق است که ان الله لغنی عن العالمین بخلاف حقوق الناس که آن اولیست با حتراز
از آن چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم فرمود در میان جمعی که هیچ میدانید که مفلس کیست الفقید
که او را مال و منال و متاع و دینار و درهم نباشد آنحضرت فرمود که مفلس کسیست که او
در قیامت به نماز و روزه و زکوة حاضر شود فاما ایتان نموده باشد به شتم و قذف
مومنات و اکل مال یتیمان و سفک دما و ضرب بلا در آن موقع حسنات او در عوض
این حقوق داده شود و او بی حسنه بماند مع علاوه حقوق الناس و خطای دیگر او را
کشان کشان به دوزخ سوزان برند اللهم اجرنا من عذاب النار بحرمت سید الابرار و
آله الاخیار فایده دوم در مالک یوم الدین یازده قراءت ایراد فرموده اند اول
مالک به الف و کسر لام و خفض کاف و این قراءت اختیار عاصم و کسائی و اعمش و
جماعتی دیگر از قراءت دوم ملک بغیر الف و کسر لام و خفض کاف و این اختیار ابو عمرو است
به روایت عبدالوارث بن سعید و این هر سه قراءت مبنی بر نعت است چهارم مالک با لف
و نصب کاف و این قراءت ابن العزیز و اعمش است پنجم ملک بکسر لام و نصب کاف
مروی از ابو حیات و شریح بن زید و این هر دو قراءت منصوب بر ندا است ششم ملک
بفتح میم و لام و کاف محمول بر فعل ماضی و یوم الدین منصوب بر مفعولیت و این قراءت
یحیی ابن یعمر است هفتم مالک با لف و رفع کاف مرفوع بر خبریت ای هو مالک و این
قراءت عون عقیلیست هشتم ملیک برفع کاف نهم بنصب کاف دهم بخفض کاف
یازدهم ملاک آنکه مالک خوانده احتجاج نموده بچند وجه اول آنکه در و حرف زایدی
هست پس ثواب او اکثر باشد دوم در قیامت همه مملوک و مالک نیست به غیر از او
جل و علا سیم مالکیت سبب اطلاق تصرف است و ملکیت اینچنین نیست چهارم حال
مملوکیت او دونست از احوال رعیت پس قهر در مالکیت اکثر باشد از و در ملکیت پنجم

ممکنت که رعایا ملک خود را از رعیتی اخراج کنند باختیار بخلاف مملوك که او اقتدار
باختیار نه دارد دوم وجوبست بر ملک رعایت حال رعیت اما بر رعیت خدمت ملک واجب نیست
و بر مملوك خدمت مالك واجبست و مملوك در هیچ امری از امور مستقل نیست مگر باذن
مالك حتی نماز و روزه تطوع و امامت و شهادت و غیر ذلك ششم آنکه مالك الکل را
زیرا که گویند مالك کل شیء بلکه اضافتش بناس کنند و ملك الناس گویند هفتم آنکه مالکرا
هم بذات اضافه کنند هم بفعل چنانچه گویند مالك العبد و مالك التصرف بخلاف ملك که آنرا
اضافه بفعل کنند نه بذات وجهت آنکه ملك خوانده بغیر الف آنست که هر یک از اهل بلد مالك
تواند بود اما ملك نه زیرا که شان ملك ارفع و اعلاست و نیز ابلغ است و با آیات قرآنی
موافقت داده که قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ
و غیر ذلك پس متعین آن باشد و نیز ملك اقصرست از مالك و او مستلزم تطویل
املاست و ممکنست که درك کند او را مرك پیش از تمام لفظ و جواب گویند که عزم
قایم مقام فعلست دوم آنکه مالك باضافه مذکور شود چنانچه گویند مالك بنده و مالك
دار و امثال آن و ملك مطلق مذکور می‌گردد و گویند وی ملکست و آنچه بذات خود مدح بود بغیر
اضافه ابلغ است از آنچه مدح باشد باضافه و هر یک از قراءتین حکم بر و متفرع است
اما احکام متفرعه بر قراءت اولی آنست که قراءت مالك ارجح است از قراءت ملك
زیرا که اقصی آنچه از ملك متوقع است عدل و احسانست و آنچه مردمان محفوظ مانند
در ظل حمایت او و مملوك از مالك طلب نفقه و کسوه و ترتیب و اطعام می‌کند و از جان
لئم او محفوظ میشود و ملك از مردم طمع می‌دارد و مالك از مملوك طمع نمی‌دارد
و ملك اختیار نمی‌کند از عسکر مگر آنکه جلد و بر زور است و آنکه ضعیف و عاجز است
بگذارد و التفات بحال او نمی‌کند و مملوك اگر مریض شد مالك او را معالجه
کند و اگر ضعیف گشت اعانت می‌نماید و شیمه ملك هیبت و سیاست است و شیوه

مالك

سیاست

مالك رافت و رحمت و احتیاج ما به رافت و رحمت زیاده است از احتیاج بهیبت و
و اما متفرع بر قراءت ثانیه آنکه او در دنیا مالك الملوکست که قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ
تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ و در آخرت ملك و ملکی نیست مگر او را
یا از برای او که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ملك او را هیچ نوعی تناهی
مشاکلتی نیست بملك مخلوقین چه اگر ایشان بذل کنند خزائن خود را روی بنقصان
می‌نهد و ذخایر ایشان بانجام می‌رسد بخلاف ملك الهی که خزائن رحمت او غیر متناهیست
که مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ چون عطاء او اکثرست ملك او اوسع است
از لوازم ملك او کمال رحمتست و لهذا رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را قرین ملك
یوم الدین ساخت و از نظایر اوست الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ قُلْ أَعُوذُ
بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ پس هر کدام از ملوك دنیا که متصف باین صفت
باشد ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرَضِينَ برایشان صادق است که کفر و ظلم سبب خرابی عالم است
و موجب پریشانی و انقطاع بنی آدم که تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ
الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا و طاعت و عدالت
متضمن صلاح معاش و معاد عباد که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ
مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ پس بر مردمان واجب و لازم است که اطاعت ملوك خود نمایند در امور
مشروعه معقوله و بر مملوك متحتم است که مالك الملك را منقاد باشند تا امور معاش
و معاد ایشان منتظم گردد و چون وصف فرمود حضرت معبود آنکه مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ
است اظهار کرد از برای عالمیان کمال عقل خود را یکبار دیگر به نفی ظلم که وَمَا رَبُّكَ
بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و باز دیگر بثبوت عدل که وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ
و هیچ چیز از برای نظام عالم و صلاح نوع بنی آدم انفع از عدالت نیست و ظهور برکت و

انتفاع و ارتفاع و امتناع از جور و ظلم است سلطان را ارتباط تام است در صلاح و فساد عالم اگر
عادل است موجب برکت و معموریت و اگر جابر است سبب قلت و خرابیت چنانچه آورده اند
که روزی نوشیروان به شکار با لشکری بیرون رفته بود بواسطه مانعی از لشکر جدا افتاده و تشنگی
بروی غلبه کرده روی به طرفی نهاد بباغی رسید که درو انار و اثمار بیشمار بود بدر باغ رفته
کودکی که در آنجا بود گفت برو اناری از آن درخت بیاور رفت و آورده او را افشرده آب
بسیار خوش طعم بیرون داد او را خوش آمده قصد آن نمود که این باغ را از مالکش اخذ کند دیگر
باره گفت که اناری دیگر از آن درخت بیار چون آورد و افشرد آب بغایت کم و بد طعم بیرون
داد از سر آن پرسید کودک گفت شاید که سلطان زمان عزم جزم کرده باشد بر ظلم بواسطه
قصد ظلم او اینچنین شده باشد نوشیروان ازین سخن تعجب نمود رجوع کرده از آن قصد
بازگشت نمود و گفت انار دیگر بیار چون آورد و افشرد این بار از اول بار زیاده و پر آب تر
و بامزه تر بود گفت حکمت در تغییر این چه بود گفت شاید که تغییر حال کرده باشد و از ظلم
بازگشت کرده بعدل میل نموده باشد چون نوشیروان مقاله کودک را مطابق خود یافت
در دل خود بالکل از ظلم بازگشت نمود و صیت عدل او بهمه عالم و اقالیم انتشار یافت فایده سیم
مالک ملکیت و مالکیت حق سبحانه و تعالی آنست که او قادر است بر ترجیح وجود ممکنات
بر عدمش و او قادر است بر نقل آن از صفتی به صفتی دیگر چنانچه اراده او باشد بی مانعی
و منازعی بر قضیه حکمت و عدالت او ملک و مالک یوم الدین اوست زیرا که قدرت
بر احیاء خلق بعد از اماتت و علم و اجزای متفرقه از ابدان مختص است بقدرت کامله او
و علم شامل او و محیط جمیع معلومات است پس یوم الدین را مالکی نباشد غیر حضرت رب العالمین
پس اگر گویند که مالکیت متحقق نمیشود مگر وقتی که مملوک موجود باشد و حال آنکه
قیامت هنوز قایم نشده و موجود نگشته پس سزاوار آن بوده که گفته شود که مالک
یوم الدین به تنوین بدلیل آنکه اگر کسی گوید انا قاتل زید باضافه به قانون عربیت

آن

آن اقرار است و اگر گوید انا قاتل زیدا آن تهدید است جواب آنست که چون قیام قیامت
امر حق است و بودنی و جایز نیست اخلال در حکمت ذو الجلال و بنا بر تحقیق وقوع وجود او را اگر فرا کرده
همچون شیء قایم فی الحال و بنا بر آن قول که گفته اند که هر که مرد قیامت او قایم شد که آن
قیامت صغری است سوال بالکلیه مرتفع می گردد و اگر گویند که تخصیص مالک یوم الدین بچه معنیست
با آنکه حضرت ملک علام مالک همه ایام است جواب آنکه چون از دنیا طایفه که از متمردان
بودند که در ملک دعوی و منازعت می کردند چون فرعون و نمرود و غیر ایشان آن روز
روزی خواهد بود که هیچ کس با حضرت مالک الملک منازعت و مشارکت دعوی نتواند
کرد چنانچه مذکور شد و می شاید که بجهت عظمت آن روز باشد که در آن روز فرمان هیچ کس
نافذ نباشد و از هیبت آن روز کسرا تصرف به هیچ امر ممکن نبود تخصیص بجهة آن گفت
که امروز خلق را هم ملک دادیم و هم ملک ارزانی داشتیم مالکان در املاک بخیل ورزیدند
و ملوک در ممالک خود جور و تعدی نمودند چون روز قیامت شود تمام املاک از ملاک استرداد
نماییم و تمامی ممالک از ملوک باز ستانیم تا ملک و ملک خاصه از آن ما باز ماند نه بخل مالک
در ملک نه جور مالک در ملک فایده چهارم فذلکه میگویند هر آنچه که واقع میشود اگر از جانب
حق است پس ثواب از برای شخص بچیزی که از وی بفعل نیامده است عبث باشد و عقاب
او بر آنچه نکرده باشد ظلم پس فایده مالک یوم الدین چه باشد جواب آنکه بنده را
افعال اختیاریه هست چنانچه بر عاقل کامل مخفی نیست ثواب و عقاب او منوط
آنست و حق سبحانه و تعالی در اصل فطرت خلق کرده بهشت و اهل آنرا که باختیار کارهای
شایسته از ایشان به ظهور رسد چه جمیع صفات کمال او را ثابت است و بعضی
از آن صفت لطف و قهر است و الا نقص لازم آید که منافی الوهیت است و بعضی
مظهر لطف اند و برخی مظهر قهر و دیگر در حکمت بالغه او چون و چرا نیست لا یسئل عما یفعل
و هر سوالی که موجب انقلاب آن باطل است و کمیل ابن زیاد از امیر المومنین ع از

سقوط و مربوط چیزی [illegible]

سترقدر پرسید آنحضرت در جواب فرمود که آن راه تاریکست پس در سلوک منمایید که راه
بیرون ندارد و دریایست بی پایان در و در مروید که غرق شوید و سری از اسرار الهیست بر خود
مبندید که اطلاع بر حقیقت آن نه دارید چنانچه در نهج البلاغه مذکور است پس آنچه شارع
فرموده فرمان را از دست نباید گذاشت که طریق نجاتست فایده پنجم درین سوره که پنج اسم از اسماء الله
مذکور است که آن الله و ربّ و رحمن و رحیم و مالکست گانه حضرت حق می فرماید که اولاً ترا خلق
کردم پس الله و معبود علی الاطلاق باشم بعد از آن ترا تربیت کردم به انواع نعم پس ربّ و
پروردگار باشم بعد از آن اصناف عصیان از تو بوجود آمد من آنرا عفو کردم و پوشیدم
پس رحمن و بخشنده گناهان باشم و چون توبه کردی و انابت نمودی ترا آمرزیدم و به بهشت
جای دادم پس رحیم و آمرزنده و در آرنده باشم به بهشت و بعد از آن جزای اعمال ترا انبوه سازیدم
پس مالک روز جزا باشم و ذکر الرحمن الرحیم یکبار در بسمله و دیگر در سوره دلیل است
بر آنکه عنایت الهی به رحمت نامتناهی اکثرست از دیگر اوصاف کمالی و مع هذا معقّب کرده آن
آنرا بمالک یوم الدین که عبد میان خوف و رجا باشد و غرور پیشه نکند و نظیر این کلام است
غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ فایده ششم حق حمد و مدح و تعظیمی که میان
مردمان جاریست نمی باشد مگر آنکه کامل باشد در ذات خود و اگرچه صفت احسان از و
ظهور نه رسد امّا اگر بواسطه احسان باشد که از و به بنده عاید شده در ماضی یا به سبب رجا
و طمع در مستقبل خواهد بود یا از جهت خوف و رهبت گانه حق سبحانه و تعالی می فرماید که اگر شما
تعظیم می کنید به کمال ذاتش پس اقدام بحمد من باید که منم الله و اگر از جهت احسان سالف است پس من
ربّ العالمینم و اگر از برای احسان مترتبست پس من رحمن و رحیم و اگر از برای خوف
از عقابست پس من مالک یوم الدینم مبحث ششم در فواید ایّاک نعبد فایده اوّل بدانک
تقدیم مفعول مفید اختصاص است یعنی عبادت نمی کنم و نمی پرستم احدی را سوای
تو که توی مستحق عبادت و پرستش و حاکم درین ذوق سلیم است و ذهن مستقیم و استحقاق

این

۱۴

این اختصاص از برای حق جلّ و علا ظاهر است زیرا که عبادت عبارت از نهایت تعظیم است
و این نظر بآنکس که صادر شده باشد از و غایت انعام و نهایت اکرام و انعام حق نسبت
به عباد این چنین است که اگر حالات خود را به تدقیق نظر ملاحظه نماید بر وظاهر گردد که کمال
انعام از حضرت ملک علّام نسبت به بنده بظهور آمده از مبدا فطرت تا منتهای خلقت و نیز
ثابت شده بدلیل قاطع که حق سبحانه و تعالی عالم است بجمیع معلومات و قادر است بر همه مقدورات
وجود او غنی و حکیم علی الاطلاق است و غیر ذلک از صفات کالیه پس معبود بحق و خداوند
مطلق نباشد مگر ذات بزرگوار او و نیز عبودیت ذلّت و مهابت است پس هرجا که
مولی اشرف است و اعلی عبودیت اذلّت و ادنی حق سبحانه و تعالی اشرف و اعلای موجودات
در ذات بلا مثال و اولاد ممکنات بصفات متعال پس عبادت او را احق و الیق
باشد و نیز ماسوی واجب غنی ممکن فقیر است و محتاج و مشغول است بحاجات خود و حاجت
دیگری نمیتواند پرداخت پس قاضی الحاجات حق جلّ و علا باشد و مستحق عبادت نیست غیر او
که وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذکر الله مونس خشیت و مهابت است تا عبد در حالت
عبادت ملتفت به یمین و شمال نشود و از ذکر ذی الجلال باز نماند گویند یکی از کشتی
گیران با یکی از استادان آن فن که در آن صفت سرآمده بود کشتی کرفت بواسطه
عدم معرفت چند نوبت بر و غالب شد تا یکبار در اثنای کشتی گرفتن شخصی گفت
این فلان استاد است مغلوبیت او عجب می نماید که این شنید فی الفور از زور مبیده
استاد افتاد دیگر باره با او مقاومت نتوانست کرد این نه بود مگر بواسطه احتشام
او بعد از عرفان و نیز ذکر معبود موجب قوت عبادت است تا ثقل عبودیت بآن قدرت
بر دارد این بار گران بر وسبک گردد و این به سبب تقدیم ذکر ادست همچنان اگر کسی خواهد
که بار گرانی بر دارد و غذای که مدد شود بر برداشتن آن بدو مقدم می دارد تا تحمل
بر و آسان شود مثل عاشق که جمیع محن و آلام در حضور معشوق سهل می انگارد و بر و تعب

نمی‌نماید و نیز بحکم إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ
مُبْصِرُونَ هرگاه طایفه از شیطان مس کرد انسان را به کسالت و غفلت و بطالت جلال
احدیت از مشرق انوار إِيَّاكَ نَعْبُدُ طالع گشته او را مبصر و مستعد ادای حق عبودیت
میسازد و سر او را ضایع و ناچیز می‌گرداند و نیز اگر عبد ابتدا به عبادت کند محتمل که شیطان
او را وسوسه دهد که آیا معبود کیست اما هرگاه تغییر این اسلوب کرد و گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ
از احتمال وسوسه شرک دور ماند و نیز واجب لذاته مقدم است در وجود مناسب آنست
که در ذکر نیز مقدم باشد و نیز تنبیه است بر آنکه آنچه بر بنده واجب است اول معرفة الله است
بعد از آن عبادت چه عبادت بلا معرفت فایده نه دهد و لهذا بعضی از اهل تفسیر وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ به لِيَعْرِفُونِ تفسیر فرموده‌اند و نیز نظر اهل تحقیق در عرفان
بر معبود است نه بر عبادت عابدان و بر منعم است نه بر نعمت جاودان و لهذا در شان بنی اسرائیل
فرمود که اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ و در باره این امت ذکر نمود که فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و تفاوت
ذکرین نزد اهل بصیرت مخفی نیست ذکر معبود دیگرست از ذکر عبادت فایده سیم
در حکمت نون نعبد چند وجه ایراد نموده‌اند یکی آنکه تشریف است از جانب حق تعالی
فطرت بنده که او را تعلیم و تلقین فرموده لفظی را که مبنی است از تعظیم و تکریم چنانچه
در حالت حکایت از نفس خود می‌فرماید که نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ
گانه فرموده که چون تو اظهار عبودیت من می‌کنی و استنکاف نه داری که عبد من
باشی ترا بمثابه یک امت می‌دارم که إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً و دیگر آنکه اگر إِيَّاكَ
أَعْبُدُ می‌گفت مقرر است که آن اخباریست از نفس قایل و بس و لیکن چون گفت
إِيَّاكَ نَعْبُدُ معنی او اینست که من یکی از عبید توام و بلاشک معنی ثانی داخل است
در تواضع و فروتنی و الیق است به ادب و نیازمندی و دیگر تنبیه است بر آنکه نماز با
جماعت اولیست از تفرد چنانچه حضرت سید عالم صلعم فرموده که تکبیرة الاحرام در نماز

جماعت

جماعت بهتر است از دنیا و ما فیها و دیگر مراد آنست که من ترا خاص می‌گردانم به عبادت و جمیع
ملائکه مقربین و عباد صالحین با من درین قول اتفاق دادند و دیگر آنکه چون مؤمنان
برادرانند پس گافه حق جل می‌فرماید که چون تو بر من ثنا گفتی و ستایش من بر زبان راندی
که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ منزلت و مرتبت تو نزد ما بلند
و مرتفع گشت پس اقتصار مکن در عبادت بر اصلاح حال خود بلکه بر تست که سعی کنی
در اصلاح حال جمیع برادران و مؤمنان تا آنکه بگویی إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و دیگر
آنکه گانه عبد معترف به تقصیر می‌گوید که ای معبود من عبادت من مشوب و مخلوط است
به عبادت جمیع عابدین گردانیده‌ام حتی عبادت انبیا و اولیا و صلحا و ملایکه مقربین و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پس لایق نیست بکرم بی‌نهایت تو که تمیز فرمایی میان جمیع
این عبادات یا همه را رد کنی مقتضای رحمت بی غایه آنست که آنرا در ضمن اینها بپذیری مثل
آنکه شخصی کرده سلعه بیک صفقت فروخت و از آن بعضی معیوب بود بر مشتری است که همه را
قبول کند یا همه را رد کند نه آنکه بعضی را قبول کند و بعضی را رد نماید فایده چهارم
کسی که ذوق عبادت یافت فواید آن شناخت دل و جان را فرح و خوشحالی روی
می‌نماید از اشتغال آن بار گران تکالیف بر وی آسان می‌گردد و اشتغال او بغیر عبادت
او را ثقیل و گران می‌آید زیرا که کمال لذاته محبوبیت دارد اکمل احوال انسان اشتغال
اوست بخدمت ملک منان و وجود مکلف مستنیر است بنور طاعت و منتفی است به صنوف
عبادت چنانچه در خبر وارد است که مَنْ كَثُرَ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ و کثرت
صلوات شب ظلمت اندوز موجب صفا و بهای وجه است در روز و نیز تکلیف امانت است
که إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و ادای امانت واجب است عقلاً و شرعاً
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا و ادای امانت از احد جانبین است
ادای اوست از جانب دیگر و فرمود حضرت رسول صلعم مر ابن عباس را به طریق وصیت فرمود

که یا غلام احفظ الله فی الخلوات یحفظک فی الفلوات ای پسر محافظت جانب حق تعالی در خلوات و تنهاییها نما تا حق تعالی نگاه دارد و اعانت تو نماید در فلوات و شوادیها و نیز اشتغال بعبادت ذی الجلال انتقال است از عالم غرور و سرای سرور کونست از خلق بحق و این موجب کمال لذت و غایت بهجت است و کسی که این حالت را مستبعد داند پس باید که کریمه فلما رأینه اکبرنه وقطعن ایدیهن از کلام ایزد متعال برخواند چون جمال بشر را این مقدار تاثیر باشد پس هرگاه جلالت عظمت الهی در دل عابد موحد تجلی کند مقرر است که حیرت او بیفزاید و دهشت روی نماید از خود فراموش شود وقتی که جام سهو نوش کند و بباید دانست که عبادت را سه درجه است اول عبادت او از برای رغبت در ثواب یا رهبت از عقاب باشد این مرتبه زهاد است که روی از متاع دینی فانی تافته اند و بسرای باقی آورده به طمع آنکه آن اشرف و اعلاست و این مرتبه ادنی است نزد اهل ذوق و حال دوم حق را عبادت نمایند بواسطه تشریفی که عباد نراست که آن قبول تکالیف است با انتساب بحضرت و این مرتبه وسطی است سیم آنکه قطع از طمع ثواب و خوف عقاب نموده او را عبادت کنند به سبب آنکه کسی که استیهال و استحقاق عبادت دارد و معبود علی الاطلاق است که پرستش او را سزاست و عبادت او را روا و عابد بنده فقیر حقیر بودن است و معبود خداوند علی الاعلاست و الوهیت موجب عزت و هیبت است و عبودیت مقتضی خضوع و ذلت و این مرتبه اعلاست که به عبودیت مسمی است و قربت اشارت باین مرتبه است که اگر مصلی بجای اصلی قربة الی الله صلی لثواب الله یا هربا من عقاب الله گوید نماز او باطل است و از کلام معجز نظام امیر المؤمنین علیه صلوات الله علیه که ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک و فرق تمام است میان عبادت و عبودیت عبادت بندگی کردنست و عبودیت بنده بودن و این آنست که در همه احوال بنده او باشی چنانکه

درهمه احوالها

16

درهمه احوال خداوندنست حضرت ذی الجلال و عبادت موقت است و آن کردن طاعت است و عبودیت مؤید است و آن ماندن از معصیت است و عبادت کردن آنچه خدای تعالی پسندد و عبودیت پسندیدن آنچه خدای تعالی کند عبادت دادن از مال زکوة است و عبودیت خوش بودن در رفتن مال بتاراج و حادثه دیگر آنکه عبودیت از اشرف مقاماتست که حق تعالی بهترین کاینات را بآن یاد فرموده که سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام و عیسی نبی ع بآن مفاخرت کرده و اول بآن تکلم نموده که انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا و امیر مؤمنان و امام متقیان بآن مباهات فرموده که کفی بی فخرا ان اکون لک عبدا وکفی بی شرفا ان تکون لی ربا اللهم انی وجدتک الها کما اردت فاجعلنی عبدا کما اردت یعنی کافی است مرا بآن فخر کنم که بنده تو ام و مرا آن شرف بس که تو پروردگار منی بار خدایا یافتم الهیت ترا چنانچه خواستم پس مرا آنچنان بنده کردان که تو خواهی و بعضی از اهل تحقیق گفته اند که مقام عبودیت نبی اشرف است از مقام رسالت او زیرا که به عبودیت منصرف می شود از خلق بحق و بعبودیت بنده از تصرفات معزولست و برسالت به تصرفات مشغول و لهذا اشرف تقدم یافته در قول موحد که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملائکة المقربون مبحث هفتم در فواید و آثار نیتین فایده اولی بدانکه عبد قدرت دارد بآنکه متمکن باشد از فعل یا ترک آن و حصول رجحان او بواسطه مرجح است پس اگر آن از نزد عبد است دیگر باره تقسیم عود می کند و این خود موجب تسلسل است پس می باید که منتهی شود با غایت خداوند سبحانه و تعالی و نیز همه خلایق طالب طریق حقیقتند با آنکه متساوی اند در قدرت و عقل و جد و طلب و باین سعادت فایض نمیشوند مگر بعضی از عباد و این میسر نیست مگر با عنایت حضرت حق که بحسب قابلیت فطری اصلی

ایشان را توفیق طاعت کرامت می فرماید و از معصیت دوری کرد اچه ایشان گوش هوش
گشوده اند بر کلام الهی و باختیار تلقی بآن می نمایند و حضرت حق تعالی نیز فرو گذاشت نمی فرماید
در باره ایشان اعانت می کند ایشان را بتوفیق طاعت و دوری از معصیت و این طایفه مظهر
لطفند بخلاف آن جماعت که سد آن نموده اند که سخن حق نشنوند و تلقی آن ننمایند مع ذلک
اختیار آن دارند که بشنوند و بعمل آورند پس این مظهر قهر اند که شقاوت را بر سعادت اختیار
کرده اند و این موجب خذلان و فرو گذاشت حق است ایشان را فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم
پس رجحان بسبب قابلیت فطرت ایشانست که حق اعانت می فرماید و فایده استعانت ظاهر
می شود در آنکه حق سبحانه و تعالی طاعت را واسطه نیل مطلوب گردانیده مثل شبع که بعد از اکل
طعام بحصول می رسد فایده دوم قایل را می رسد که بگوید استعانت بر عمل حسن است
قبل از شروع در و نه بعد از شروع پس چرا مقدم نداشت استعانت را بر عبادت جواب
آنکه گویا عبد می گوید که شروع در عبادت تو نمودم پس استعانت من منوط بکرم تست در اتمام
آن که منع نکند مرا مانعی و معارضه ننماید مرا صارفی که قلوب العباد بین اصبعین من اصابع
الرحمن یقلبها کیف یشاء که انقلابات در احوال عباد بسیار است و نظر بر عاقبت خاتمت است
و عبادت باعانت او باتمام میتوان رسانید و عاقبت و خاتمت بامداد او بخیر مقرون می
گردد بنده می باید که خود را مستعد فیض و اعانت الهی گرداند چه تخصیص باسم رحمن که در
حدیث وارد شده مشعر است بآنکه رحمت کامله الهی شامل همه عباد است و کیفیت تقلیب او
از هر جهت دایره رحمت بیرون نیست پس آنچه از جانب حق جل و علا به بندگان می رسد
همیشه رحمت است اما از طرف عبد اکثر عدم طاعت و معصیت است و حصول آن از نفس
بنده است و عقاب بسبب این مترتب می شود و نیز استعانت مطلقه متناول هر مستعان
فیه نیست پس ذکر عبادت حکم وسیله دارد در طلب اعانه بر حوایج تقدیم وسیله سبب ترتیب
انسب است والله اعلم فایده سیم عبد اقتدا بحضرت خلیل کرده می گوید در اعانت غیر تو نمی خواهم

چه نمرود

چه نمرود مردود هر دو دست و پای حضرت خلیل علیه صلوات الله الملک الجلیل بسته بود در حالت
القاء او بآتش نمرودی جبرئیل ع نازل شده فرمود که ای خلیل هل لک حاجة هیچ ترا حاجتی
هست آن حضرت در جواب فرمود که اما الیک فلا مرا حاجت هست اما به تو نه جبرئیل گفت
پس حاجت از قاضی الحاجات بخواه گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی کافیست از سؤال من علم او
بحال من و نکته درین آنکه مؤمن در صلوة مقید است پای او از مشی و دستهای او از بطش
و لسان او از گفت مگر از قراءة و ذکر پس چنانچه حضرت خلیل در شان خلیل فرمود که یا نار
کونی بردا و سلاما علی ابرهیم پس همچنین می گوید آتش دوزخ بمصلی که ای مؤمن نور
طاعت تو نار مرا فرو نشانید فایده چهارم طلب اعانة نمی کنم بغیر تو و از غیر تو استعانة نمی
خواهم زیرا که ممکن نیست که او اعانت کند مگر باعانت تو او را پس قطع واسطه می کنم و نظر
نمی کارم مگر باعانت تو فایده پنجم چون ایاک نعبد موهم عجب است بواسطه عبادت
ازاله آن نمود به ایاک نستعین فایده ششم اینجا دو مقام است موقف ربوبیت و موقف
عبودیت و نیز اجتماع هر دو حاصل می شود در یکی که مذکور است در اوفوا بعهدی اوف بعهدکم
اما موقف ربوبیت پس کمال او مذکور است در الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک
یوم الدین و انتقال عبد از عدم سابق بوجود دلالت می کند که او اله است و حصول
فواید مر عبد را در حال وجود دال است بر آنکه رحمن رحیم است و احوال معاد مبنی است
بر آنکه مالک یوم الدین است اما موقف عبودیت مبدا او ایاک نعبد است و کمال او
ایاک نستعین در جمیع مطالب و مآرب و هر گاه تمام شد وفا بعهد ثمره بدو مترتب گشت
که اهدنا الصراط المستقیم است تا آخر و این احسن و ابلغ ترتیبی است چنانچه بر صاحب فطنت
مخفی نیست فایده هفتم بدانکه از اول تا به اول این آیه کلام بر وجه غیبت بود اکنون بطریق
خطاب جاری گردانید و این را التفات گویند چه او آنست که از غیبت بخطاب عدول
کنند و یا از خطاب بغیبت روند و یا از غیبت بتکلم آیند و حکمت درین آنست که چون کلام

از اسلوبی باسلوبی منتقل کردد سامع را از استماع آن نشاطی حاصل آید که در سوق کلام بر
یک اسلوب آن نشاط نباشد و وجه التفات که درین سوره وقوع یافته مبنی بر چند وجه است
اول آنکه مصلی نزد شروع در صلوة کانه اجنبی است بنا بر ثنا بر حضرت رب العالمین
تا مالک یوم الدین به الفاظ مغایبه وا داشته بود از آن کانه حق سبحانه و تعالی می فرماید
که چون تو به حمد و ثنای من اقدام نمودی و اقرار به الوهیت و ربوبیت و دیگر صفات من
کردی و در دعوای عبودیت صادق آمده مانع حجاب برداشتیم و ابدال نمودیم محل بعد را
بمقام قرب پس در حالت شهود و حضور تکلم کن به الفاظ مخاطبه و بگو که ایاک نعبد
و ایاک نستعین دوم آنکه عبد چون یاد کرد که سزاوار حمد اوست و جاری کرد اسناد
بر او این صفات عظیمه را بآنکه پروردگار عالمیان است و بآنکه منعم است بر خلق بانواع
نعم بلانهایت و بآنکه مالک کل امور است در عاقبت به واسطه این معنی علم او تعلق گرفت
بمعلوم عظیم الشان و رفیع البرهان که مستحق ثنا اوست و حقیق خضوع و استعانت بنده
در مهمات پس آن معلوم به صفات کمال و متمیز به نعوت جلال خطاب می کند که ای
آنکس که باین اسماء حسنی موسوم و باین صفات علا موصوف و مخصوص ترا بعبادت
می کردانیم و باستعانت اختصاص می دهیم لا نعبد غیرک و لا نستعین سواک زیرا که
دلالت خطاب بر اسناد بآن معلوم متمیز که سزاوار نیست عبادت مر غیر او را ظاهرتر
و تمام تر است سیم آنکه دعا در حضور الیق و اولیست چنانچه ثنا در غیبت اوقع و
احری است بطریق ابنیا در حضور اقربست چنانچه قرآن از آن خبر می دهد که حضرت آدم فرمود
که ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت سلیمان این دعا نمود که رب هب لی ملکا و حضرت رسالت
پناه مخاطب باین خطاب شد که وقل رب زدنی علما و حضرت زکریا فرمود
رب لا تذرنی فردا و غیر ذلک من الآیات چهارم آنکه چون عبد شروع در صلوة نمود
نیت تقرب کرد حق جل و علا را ثنا گفت بروجه لایق حق سبحانه و تعالی دعای او را

مستجاب

مستجاب فرمود در تحصیل این قربت بما نمود و نقل کرد او را از مقام غیبت بمقام حضور و چون
بمقام حضور یافت از ماسوی بالکلیه غایب شد چنانچه لذت والم درد نمی تواند کرد و این مرتبه
مخصوص ابنیا خصوصا سید المرسلین والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین فایده ششم
بدانکه اهل شرک چند طایفه اند بعضی اخذ کرده اند آله خود را از اجسام معدنیه مثل حجر و ذهب
و فضه و نحاس و غیر ذلک و بعضی دیگر از نبات مثل شجر معین و دیگری از انسان مثل عبده
مسیح و غیره و بعضی دیگر از اجسام بسیط مثل عبده نار که مجوس اند یا اجسام علویه مثل عبده
شمس و قمر و دیگر کواکب و طایفه می گویند که مدبر عالم نور و ظلمت است و ایشان ثنویه اند
و جماعتی می گویند که ملائکه عبارت از ارواح فلکیه اند و هر فلکی را روحیست از ارواح
فلکیه که مدبر اوست و همچنین هر نوعی از انواع عالم اخذ کنند از این ارواح صور و تماثیل را
و پرستش می نمایند و ایشان عبده ملائکه اند و بعضی می گویند که عالم را دو اله است یکی خیر که الله است
و دیگری شریر که ابلیس است چون این نوع طرق مختلفه باطله در میان خلایق هست حق سبحانه
و تعالی سوره کرامت فرموده که تصدیق بآن موحد از مشرک و سعید از شقی و منافق از موفق
امتیاز می یابد زیرا که الحمد لله دلالت دارد بر جمیع انواع حمد و متضمن تسبیح است که او منزه است
از آنچه صفات چنانچه مذکور شد و ایاک نعبد دالست بر توحید محض و براءة از هر چه غیر معبود
بحق است که غیر معبود بحق سزاوار پرستش نیست و معبود بحق لایق ثنا و ستایش هست و
اکبر است از هر شیء چه غیر او همه مخلوقند و استیهال معبودیت ندارند چنانچه بدلایل ناطقه
ثابت شده پس ایاک نعبد قائم مقام سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
و لهذا در رکعات اخیره جاری مجری فاتحه میشود که مصلی مخیر است در میان فاتحه و تسبیحات
اربع و ایاک نستعین نایب مناب لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مبحث هفتم در قول
اهدنا الصراط المستقیم اول گویند که طلب هدایت از مومن تحصیل حاصل است
چه مومن مهدیست چنانچه در سوالات اهل روم مذکور شد و جواب آنکه امیر المومنین ع فرمود

وآن حضرت نه فرمود که جواب دیگر نه داده ولهذا بعضی دیگر گویند که مراد از صراط اولین است
در تحمل میثاق عظیمه از جهت مرضات الله مثل تحمل نوح ع بر جفای قوم و دیگر انبیا و نیز هر خلقی از
اخلاق طرف افراط و تفریطی دارد هر دو مذموم‌اند و حد وسط محمود است پس مؤمن بود از آن که ثبوت الله
به دلایل حاصل کرد هدایت یافت و مهتدی گشت لیکن لابد است او را با این حصول ملکات
و اخلاق فاضله که وسطات بین الطرفین و مستقیمت بین المنحرفین مثلا قوة شهوتیه طرف
افراط او فجور و طرف تفریط او جمود و هر دو مذموم‌اند و وسط که عفت است محمود است و همچنین
قوت غضبیه طرفین او که تهور و جبن اند مذموم‌اند و وسط او که شجاعت است محمود است و قوت
نفسانیه که گربزه و بلاهت است مذموم‌اند و وسط او که حکمت است محمود با الجمله حاصل میشود از
توسط قوت شهویه حیا و رفق و صبر و قناعت و ورع و تقوی و سخا و از توابع سخاوت کرم و ایثار
و عفو و مروت و مسامحت و لازم می‌آید از توسط استعمال قوة غضبیه بزرگی نفس و علو
همت و ثبات و حلم و سکون و تواضع و تحمل و حمیت و رقت و از توسط استعمال نطقیه ذکا
و سرعت فهم و صفاء ذهن و سهولت تعلم و حسن تعقل و تحفظ و تذکر حاصل میشود از کمال
توسط در قوی ثلاثه که شهویه و غضبیه و نفسانیه است کمال عدالت و تابعت او را صداقت
و الفت و وفا و شفقت و صله رحم و مکافات و حسن شرکت و تسلیم و توکل و تعظیم
معبود حق و خداوند مطلق و ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین و ائمه معصومین و اولو الامر و انقیاد
اوامر و نواهی ایشان و تقوی کامل گردد و تمام میشود به این معانی و آن موجب اکرام باری می
گردد که ان اکرمکم عند الله اتقیکم از برای آنکه قوت نطقیه ذاتیت و قوت شهویه و غضبیه
حصول ایشان را او را بواسطه تعلق به بنیت پس کمال توسط او در نطقیه آنست که استعمال
کنند او را به حیثیتی که از آن زیاد از او ممکن نباشد و کمال توسط در آن دو دیگر آنست که استعمال
آنها به طریقی باشد که اقل از او متصور نگردد و این احوال نفس است بسعادت ابدی و دولت
سرمدی و نیز علم نظری قبول زیادتی می‌کند به سبب تواصل ادلات و دقت نظرات

بواسطه

جمود محمود فرود قار و ستادن

١٦

به واسطهٔ زیادتی ادله پس کسی که معرفت الهی به دلیل واحد داند آنچنان نیست که او را دلیل
متعدده اخذ کند و هیچ موجودی نیست از اقسام ممکنات الا که در دلالت و صحت است
به وجود واجب الوجود و وحدانیت بر قدرت و جود و رحمت و حکمت یا نوع او چنانچه روایت
کنند که مردی در زیر درختی خفته بود و در درخت می‌نگریست ناگاه برگی از آن درخت بر روی
افتاد آن مرد آن را برداشته بر زبان او جاری شد که من الذی انبت الورق علی الشجر
یعنی کیست که برویانید برگ را بر درخت در این حالت برگ دیگر بیفتاد در وی نوشته بود
که الذی انبت الورق علی الشجر هو الذی شق علی وجهک البصر و السمع عظما فی
راسک و انطق لحما فی فمک یعنی آن کس بر درخت رویانید که چشم تو را شکافته بینا
گردانید و استخوان دیده را در سر تو شنوا ساخت و گوشت پاره در دهان تو
بسخن گویا رسانید و مقرر است که صحت دین اسلام به دلیل واحد کفایت می‌کند
اگرچه ذهول تحصیل رسد از باقی دلایل پس گاهی می‌گویند که هدایت کن ما را به
کیفیت هر شئی از ادله داله بر ذات عالم و صفات متعالی تو از علم و قدرت و غیر
ذلک و نیز می‌تواند بود که مراد به الصراط المستقیم اقتدا با انبیا و اولیا باشد یا آنکه او
بالکلیه معرض باشد از ما سوی الله و مقبل باشد با همگی همت و قلب به ذکر و فکر او
تا غایتی که اگر مامور گردد به ذبح ولد صلبی مثل حضرت خلیل در ذبح اسمعیل مطیع و منقاد
باشد اگر اشارت شود با لقاء نفس در ظلمات بحر فرمان را گردن نهد چون یونس
پیغمبر و اگر امر شود او را به تلمذ و شاگردی کسی که از او اعلم باشد فرمان را به جان
خریدار بود مثل موسی نبی با وجود منصب نبوت و کتاب و شریعت و خواه خضر علیهما السلام
و نیز چون طرق مختلفه در دیانت با وجود فرق اسلام که هفتاد و سه فرقه‌اند از تیقن
جمله تا چه یک فرقه‌اند می‌گویند هدایت کن و راه نمای ما را به طریق حق که در وی زیغ و ریب
و انحرافی نباشد و آن طریق جماعتیست که محبت ایشان عصمت است در دو سرا و عقبی و مودت

ایشان واجب بدلیل کریمهٔ قُل لّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
ایشان طایفه‌اند که ثنا خوان ایشان قرآنست و مدح گوی حضرتشان کلام‌الله عزت
اهل بیت رسول صلی الله علیه و علیهم اجمعین و به فحوای مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ
رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ مفهوم و معلوم است که فرقهٔ ناجیه از جمله آن فرق
ایشانند که بکشتی نجات ایشان درآمده‌اند باقی که در آن کشتی درنیامده‌اند دست
تولی بدامن آل عبا نزده‌اند و طریق دیگر بر صراط مستقیم تلقین فرموده که در سؤال
اختیار نموده زیرا که خط مستقیم اقرب خطوطاست که موصلهٔ النقطتین پس صراط
مستقیم اقرب باشد بمطلوب و نیز مستقیم واحد است و ما سوی آن معوج و بعضی از آن
مشابه بعضی دیگرند در اعوجاج و مقرر است که استقامت الید است از خوف و از لبت
بخلاص و طباع کاینات او اکثر و در اخبار لفظ صراط بر طریق و سبیل تذکره اینست مر صراطی
که جسر ممدود است میان طرفین جهنم سهل الله تعالی علینا فایده دوم اهدنا بلفظ جمع آمده
زیرا که دعا بعنوان اعمیت اقرب است باجابت چه اگر دعاء بعضی که قرین اجابت شد اکرم
الاکرمین دعاء دیگران را به تبعیت آن مقرون باجابت می‌کرده‌اند و از نیست که در خبر وارد است
که قبل از دعا و بعد از دعا بر پیغمبر و آل صلوات الله علیهم صلوات فرستند که صلوات
بر رسول و آل البته مستجاب است و چون طرفین دعا مستجاب شد وسط آن نیز به تبعیت مستجاب
میشود و نیز حضرت رسالت پناه فرموده که دعا کنید بدرگاه حق جل و علا با زبانی که بآن عصیان
نکرده باشید گفتند یا رسول الله این السنه از کجا آریم فرمود که در حق یکدیگر دعا کنید
که تو بلسان او عصیان نکرده و او بلسان تو عصیان ننموده و نیز الحمد لله حمد جمیع حامدین
و ایاک نعبد استعانت همه مستعین پس لاجرم هدایت از برای کل است همچنانکه طلب
اقتداء کل به صالحین است در صراط الذین انعمت علیهم و فرار از طالحین در غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین و هرگاه در دنیا بدین شیمه سلوک نماید امید که در عقبی نیز در سلک

ومن یطع

۲۵
وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ باشند فایده سیم بعضی از ارباب وصول و محرمان حرم
قبول گفته‌اند که صراط مستقیم عبارت از عبور طریق بشریت و وصول به مقصد حقیقت
و سالکان این مسلک این پنج گام طی کرده‌اند و در پنج قدم بمنزل مقصود رسیده‌اند قدم اول بر
نفس خود می‌نهند تا مراد و نامرادی در نظر ایشان یکسان می‌شود دوم قدم بر دنیا می‌زنند
تا هستی و نیستی در نظر ایشان مساوی می‌گردد سیم قدم بر خلق می‌نهند تا رد و قبول ایشان
برابر می‌نماید چهارم قدم بر جان می‌زنند تا حیات و ممات در نظر ایشان تفاوت نمی‌کند
بلکه مایل‌ترند به ممات و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده در حین شهادت که فُزْتُ
وَرَبِّ الْكَعْبَةِ یعنی فیروزی یافتم بخدای کعبه پنجم قدم در حرم سرای قدس می‌نهند تا
بغیر از انوار تجلی جمال و جلال چیزی مشاهدهٔ ایشان نمی‌شود و دل ایشان به حقایق الهی
منور میشود که لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ چنانچه در نهج البلاغه فرموده که بعضی
از خواص امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حَتَّى عَرَفْتَهُ یعنی آیا
دیدی پروردگار خود را تا شناختی او را فرمود در جواب که لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ
یعنی نه پرستم خدایرا که نه دیده باشم او را گفتند كَيْفَ رَأَيْتَهُ یعنی چگونه دیدی فرمود مَا
رَأَتْهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْعِرْفَانِ یعنی نه دیدند
او را بدیدهٔ سر و لیکن دیدم او را بدیدهٔ سر به طریق برهان عقل و حجت کشفی
فایده چهارم بعضی گویند که صراط مستقیم از طریق اهل الله است و آن بازبسته بدو گام است
یک گام از دنیا درگذرد دیگر گام دوم عقبی را پس پشت در اندازد و به قرب مولی
واصل گردد که الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا
وَهُمَا حَرَامَانِ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ پیر هرات قدس سره فرموده که درویشی را نه دنیا مطلوبست و نه
عقبی محبوب طلب کردن دنیا رنجوریست و طلب کردن عقبی مزدوری مزدور به بهشت می

و عارف بدوست **بحث نهم** در فواید صراط الذین انعمت علیهم فایده اولی در کشاف آورده
که فایده بدل آوردن این کلمه چه بود چرا ابتدا نه فرمود که اهدنا الصراط الذین انعمت
علیهم می‌گوید که فایده این تاکید است که ذکر شیء مرةً بعد اخری اکد است از ذکر وی مرةً واحدةً
دیگر آنکه تا اشعار باشد بآنکه صراط مستقیم طریقه مؤمنان و سلیقه مسلمانانست یا دلیل باشد
واله بر استقامت ایشان بابلغ وجهی و نظیر این چنانست که کسی گوید هر کسی را که تو را دلالت کنم
بر بزرگترین مردم و فاضل‌ترین ایشان و فلان را تعیین کند این اسلوب کلام ابلغ است در وصف
آن شخص به بزرگی و فضل از آنکه دلالت کنم بر فلان که افضل و اکرم است زیرا که ذکر
آن شخص اولاً بر سبیل تفصیل اوقع است در نفس و اکد است در وصف او به فضل و کرم
فایده دوم حد نعمت آنست که منفعت مفعوله او بر جهت احسان نظر بغیر باشد که اگر فاعل
اولاً منفعت نفس خود اراده کند بر جهت احسان آن نعمت نیست پس مستحق شکر نگردد
و هر چه بخلق عاید شود از نفع و دفع ضر آن از جانب حق جل و علاست وما بکم من نعمة فمن الله
زیرا که نعمت و اصله از جهت غیر حق تعالی آن نیز منتهی بحق سبحانه و تعالی می‌شود زیرا که خالق
این نعمت و آن منعم و ولی عنه انعام در و همان حق تعالیست و اول نعمتی که به بندگان ارزانی
فرموده نعمت حیاتست که با و ممکنست انتفاع بمنافع و احتراز موانع چه اولاً فرموده که کیف
تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم و در عقب آن ذکر کرد که هو الذی خلق
لکم ما فی الارض جمیعا فایده سیم گویند که آیا حق سبحانه و تعالی نسبت بکفار نعمت ارزانی
داشته یا نه مراد نعمت دنیویه است نه اخرویه چه نعمت دینی در حق ایشان ممکن نیست بعضی گویند
که نعمت دنیویه در حق ایشان روا نیست از دو وجه یکی آنکه اگر او را بر کفار نعمت بودی
لازم آمدی طلب صراط کفار بدلیل صراط الذین انعمت علیهم زیرا مبدل منه که الصراط
المستقیم است در حکم تنحیه و طرح است جواب این آنست که غیر المغضوب دافع اینست
و وجه دوم سؤال آنکه نعمتهای ایشان از مال و صحت و عافیت و لذات و منافع همه استدراجست

وآن

21

وآن بمنزله طعام مسمومست که بظاهر مر آکل را در خوردن آن لذتست و راحت اما تلخی و محنت
و هلاکت در عقب دارد و نعمت عبارت از منفعتیست که خالص باشد از ضرر قال الله
تعالی سنستدرجهم من حیث لا یعلمون واملی لهم ان کیدی متین و املا و مهلت
که متعلق بکید متین باشد چگونه نعمت تواند گفت و نعمة لها عاقبة محمودة و دیگر فرموده
حق است که ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا
اثما پس معلوم شد که عافیت و مهلت ایشان به واسطه آنست که گناه ایشان زیاده گردد
نه از جهت خیر ایشانست جواب این برین وجه گفته‌اند از آنکه املا و مهلت نظر به کفار نعمت
و خیر باشد لازم نمی‌آید که اصل حیات و سایر اسباب انتفاع از حیط نعمت بیرون رود
چه مهلت تاخیر نعمتست بعد از ثبوت استحقاق آن والحالة هذه نفس مهلت نیز تمتع
حالیست چنانچه از ضرر خالیست کما قال الله تبارک و تعالی ومن کفر فامتعه قلیلا
ثم اضطره الی عذاب النار و این بمنزله طعام مسموم نیست بلکه مشابه آنست که شخص طعام
لذیذ غیر مسموم تناول نماید بواسطه فساد مزاج آکل یا بسبب استعمال طعام زیاده از حد اعتدال
مزاج طعام فاسد گردد و نسبت با آکل بحو زهر قاتل شود و لهذا حضرت رسالت صلعم فرمود که نعم
المال الصالح للرجل الصالح چگونه نعم نامتناهی الهی عموم نداشته باشد و حال
آنکه حق می‌فرماید که یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم
لعلکم تتقون الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء
الایه و دیگر فرموده که وکنتم امواتا فاحیاکم و این در معرض امتنان و شرح
نعم وقوع یافته و دیگر فرموده که وقلیل من عبادی الشکور ولا تجد اکثرهم
شاکرین و شکر نباشد مگر بعد از نعمت فایده چهارم مراد بر نعمتی که انعمت علیهم
مذکور شده اکثر بر آنند که متناولست هر نعمتی را خواه دینیه خواه دنیویه اما نعمت
دنیویه فقط از غیر المغضوب علیهم ولا الضالین خارج می‌شود و باقی می‌ماند نعمتی که حضرت

عزت کرامت فرموده در دنیا و آخرت برانبیا و صدیقان و شهدا و صلحا که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ
النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ همچنانکه اصل نعم دنیویه حیوة است
که مستتبع کل منافع و مبرات است پس همچنان اصل نعم دینیه که ایمانست مستلزم جمیع خیرات
و سعادات است چنانچه کمال بدن به حیاتست کمال جان با ایمانست و موت آن به فقدان
آن إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ همچنین که حیات بدن
از فضل حق است ایمان نیز به توفیق اوست و اضافه ایمان بعید اضافه اثرست به قابل و بابن نبود
مستوجب ثواب ابدی و سعادت سرمدی می گردد و در نار مخلد نمی ماند چه او را از توفیق
کرامت فرموده به اعظم انعام معاقب نخواهد ساخت او را باشد الام که مَا الْأَنْعَامُ إِلَّا بِالْإِتْمَامِ
اگر گویند اگر رعایت اصلح بر حق تعالی واجب باشد مقررست که آن انعام نیست زیرا
که ادای واجب را انعام تسمیه نمی کند جواب آنکه این نزاع لفظیست چه لابدست که آنچه
اصلاح باشد از او صادر شود و لایق بحکمت بالغهٔ اوست خلاف این تو آنرا هرچه می خواهی
تسمیه کن فایدهٔ پنجم بعضی از اهل تحقیق آورده‌اند که مُنعَم علیهم چند طبقه‌اند اول آنانند که در آیه
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ الآیه مذکورند و نعمت در حق ایشان به نبوت و رسالت و امامت و خلافت
و رضا و درستی و شهادت و صلاحیت است دوم اولیا اند که انعام درباره ایشان صدق و
و تقوی و مروت و یقین است سیم عارفانند و نعمتی که درباره ایشان اجرا فرموده
معرفت ذات و صفات اوست چهارم ابرارند و انعام در حق ایشان حلم و رافت است
پنجم مریدانند و انعام ایشان حلاوت طاعت است ششم علما اند و انعام در حق
ایشان استفتاح ابواب معارف است و ارشاد و هدایت خلایق بطریق قویم و صراط
مستقیم چه ایشان زنگ جهالت و غفلت به صیقل علم از سویداء قلوب خود زدوده‌اند
و به علم و عمل گوی دولت از میدان سعادت ربوده و فضیلت علم همین بس که حق جل و علا
فرموده که وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و حضرت رسول صلعم فرموده که مَنْ أَكْرَمَ
عَالِمًا

عَالِمًا فَقَدْ أَكْرَمَنِي و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که رُتْبَةُ الْعِلْمِ أَعْلَى الرُّتَبِ
هفتم مؤمنانند و انعام ایشان استقامت در ایمان به معرفة الله و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل
و امامت و نبوت و معاد به دلایل و براهین یقینیه حاصل کرده‌اند و ترک با اوامر الهی شده‌اند
و مجتنب از نواهی او گشته و در متابعت آل مصطفی صلعم استوارند و این عطیهٔ کبری و نعمت
عظمی است فایدهٔ ششم حضرت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرموده که صِرَاطَ الَّذِينَ
أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ یعنی طریق آنانکه بر ایشان وضع منت فرمانی به غفران شرف کردانیدی در جنان نه
طریق آنانکه در معرض سخطند و هجران و بواسطهٔ عدم فرمان در وادی در دار عقوبت و نیران
بحث دوم فواید غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ فایدهٔ اولی مغضوب علیهم طایفه‌اند که مانند ایشان
در اخلاق یا در اعتقاد به طرف تفریط که ایشان یهودند و جماعتی که شبیه ایشان
داشته باشند در تفریط مثل خوارج و نواصب و مخالفان اهل بیت که تفریط می ورزیدند در
بارهٔ امیرالمؤمنین و در بارهٔ باقی ائمهٔ معصومین انام علیهم الصلوة و السلم و تفضیل غیر بر امیرالمؤمنین
می کردند و حال آنکه در کتاب کشف الغمه روح الله روح مؤلفه مذکورست که حضرت رسالت صلعم
بر دوستی امیرالمؤمنین علیه السلم مردمان را ترغیب می فرمود و بر آن مبالغه می نمود و از بغض
و عداوتش تنفیر می کرد که فرق میان مؤمن و کافر از حب و بغض آنحضرت معلوم میشود
بموجب فرموده حُبُّ عَلِيٍّ إِيمَانٌ وَبُغْضُهُ كُفْرٌ یکی پرسید که یا رسول الله بغض او را بچه دریابیم
فرمود که علامت بغض او آنست که غیر را برو تفضیل کنند بعد از پیغمبر صلعم بنیاد مخالفت
کردند و بغض ورزیدند بر وی آنحضرت شمشیر کشیدند چنانچه در کتب تفصیل آن مذکورست
و متابعت او که فرض عین بود بلکه عین فرض نکردند وَلَا الضَّالِّينَ جماعتی اند که مانند جانب
افراط و ایشان نصاری‌اند و مثل نصاری در افراط و غلو مانند غلات که امیرالمؤمنین را بشر
نه دانند بلکه آله دانند و لهذا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در جواب سؤال حارث همدانی
رحمه الله می فرمود که مبغض قالی بیاشید و مفرط غالی نیز باید که نباشید چه این هر دو طریق ضلالت

و حد وسط را معیار رسانید آنها باز پس افتادند و اینها پیش رفته اند هر یک می باید که بحد وسط خود را
برسانند که طریق نجات نیست مر آن بنده دانند که حق سبحانه و تعالی در باره من غایت بلاغت فرموده
بمرتبه که در وقت هر که باشد از مؤمن و منافق مرا بچشم سر معاینه ببیند و من بر احوال او
مطلع کردم از اسم و صفت و اقوال و افعال او آنچه کرده او نیک و بد که بالهام الهی ببرکت حضرت
رسالت پناهی مرا معلوم باشد و ای حارث تو در محل عبور بر پل صراط مرا خواهی شناخت پس از
لغزیدن و جریمه که ترا باشد مترس و اندیشه مکن من ترا در آن وقت شربتی آب بچشانم
که خنک تر باشد از یخ و شیرین تر باشد از عسل و وقتی که دوزخیان را بر آتش عرض کنند
من خواهم گفت به آتش که ای آتش زنهار که گرد این مرد نگردی و نزدیک او نه شوی که
سررشته محبت او بوصی پیغمبر باز بسته است چنانچه این ابیات مشعر است باین مضمون
قول علي لحارث عجب ؛ كم ثم اعجوبة له حملا ؛ يا حار همدان من يمت يرني ؛ من مؤمن
او منافق قبلا ؛ يعرفني طرفه واعرفه ؛ بعينه واسمه وما فعلا ؛ وانت عند الصراط تعرفني ؛ فلا تخف
عثرة ولا زللا ؛ اسقيك من بارد ولا ظمأ ؛ تخاله من حلاوة العسلا ؛ اقول للنار حين
توقف للعرض ؛ دعيه لا تقربي الرجلا ؛ دعيه لا تقربيه ان له ؛ حبلا بحبل الوصي متصلا ؛ آن
حضرت اینچنین بنده ایست دیگر سخنان فرمود که این کتاب گنجایش آن نه دارد حارث که این
کلمات بابرکات شنید گفت اکنون باک ندارم که مرگ بمن ملاقات کند یا من بمرگ ملاقات
کنم و طائفه یهود در مثل ایشان تخصیص یافته اند به غضب زیرا که غضب مستلزم بعد و طرد است
و مفرط در شیئی معرض است از آن و اما مفرط مقبل است ولیکن از حد اعتدال تجاوز کرده مقصود را
فوت نموده در بادیه حرمان حیران مانده كالذي استهوته الشياطين في الارض حيران
و یهود تفریط کردند و در شان پیغمبر خود یا آنکه اطاعت نکردند کلیم را و ایذا رسانیدند تا اینکه
که چون حق سبحانه و تعالی ایشان را از دریا سالم گذرانید و از فرعون نجات داده او را
غرق گردانید با تمام لشکریان بعد از آن یهود داعیه کردند که بت پرستی کنند چنانچه در نهج

البلاغ

البلاغه مذکور است که بعد از رحلت حضرت رسالت صلعم اختلاف در باب خلافت بسیار شد بعضی
از یهود مدینه بدین سبب شادمان گشته روی بامیر المؤمنین ع آوردند گفتند که ما دفنتم نبيكم حتى
اختلفتم فيه هنوز دفن ناکرده پیغمبر خود را در میان شما اختلاف افتاد در باره پیغمبر آنحضرت
در جواب فرمود که انما اختلفنا عنه لا فيه یعنی این نیست که اختلاف از او کردیم نه در او که می گفتیم
که آنحضرت نص فرموده و در خلافت و امامت و خصمان منکر بودند اما اختلاف در اصل نبوت
نکردیم بخلاف شما که اصل نبوت را منکر شدید و گوساله پرستی اختیار کردید و بت پرستی
داعیه نمودید مراد بدر از ایشانند لیکن آنحالت نیز در ایشان سرایت داشت و لكنكم
ما جفت ارجلكم من البحر حتى قلتم لنبيكم اجعل لنا الها كما لهم آلهة یعنی
هنوز قدمهای شما خشک نشده از دریا در آن وقت که نجات یافتید از فرعون گفتید
به پیغمبر خود که بدید کن از برای ما خدایان مثل این خدایان که دیده بودند در بعضی قری شام که بت پرستی
می کردند که ما نیز ایشان را عبادت کنیم قال انكم قوم تجهلون حضرت موسی ع فرمود که شما
قومی بغایت جاهلانید که حق تعالی نهایت کرام و انعام با شما بجای آورده باشد و شما این عمل
کنید این کمال جهالت و تفریط است مثل معاندان زمان امیر المؤمنین ع که بعد از رحلت حضرت
رسالت صلعم آنچه غایت آزار بود با اهل بیت بجای آوردند و بجای مخالفت و رخنه در دین
اسلام انداختند و سخن خدای و رسول به یکسو نهادند و دیگر فرمود یا ایها الذین آمنوا
لا تكونوا كالذين آذوا موسى فبراه الله یعنی که شما که اهل ایمانید در دعوی
مسلمانی می کنید می باشید مثل آن جماعتی که ایذا رسانیدند موسی کلیم را پس باید که شما به پیغمبر خود
این شیوه بکار نبرید و بعضی که وصی و نایب مناب آن پیغمبر باشند حال آنکه بعضی شیوه
یهود را پیشه کردند و پیغمبر را در حال حیوة آزردند که فرمود قوموا عنی برخیزید از پیش
من و در وقت ممات فاطمه زهرا علیها السلم آزردند که همان آزار پیغمبر است بحکم این حدیث
که الفاطمة بضعة مني من اذاها فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله یعنی فاطمه

پاره از بدن منست هر که برنجاند او را برنجانیده و هر که مرا برنجاند خدای تعالی را رنجانیده
ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة و بدین منزلت است
و از اد امیر المؤمنین علیه السلم دو چیز تحریر نمی کنند چنانچه بر مؤمنان و غیره معلوم است و نصاری
در باره پیغمبر خود افراط نمودند که گفتند المسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلاثة مانند
اینست که غلاة می گویند که اینها طریق ضلالت است و عدی بن حاتم از پیغمبر ص روایت می
کند که آنحضرت فرمود که المغضوب علیهم یهودند و مثل ایشان و در آن صفت داخل است
و ضالین نصاری اند و مانند آنها با ایشان در آن صفت شریک اند و مصداق این
قرآنست که در شان یهود وارد شده که و باؤا بغضب من الله و در شان نصاری است
که وضلوا عن سواء السبیل و منکر ولایت همان منکر نبوت است زیرا که
نبوت ظاهر نبیست و ولایت باطن و اما مؤمنان طلب وسط اختیار کرده اند
که محمود و ستوده است و این از الطاف الهیست که ایشان را امت وسط کرده اند
که و کذلک جعلناکم امة وسطا کنتم خیر امة اخرجت للناس و گفته
و خیر الامور اوسطها اما چنان می باید اعتقاد و عمل را درست ساختن
که از وسط خارج نشود فایده دوم آیه کریمه دال است بر آنکه هیچ کدام از انبیا
و ائمه و ملایکه علیهم السلم اقدام ننموده اند بر اعتقاد یا عملی که مخالف حق باشد
و الا که ضلالت لازم شود که فماذا بعد الحق الا الضلال و آن مستلزم اقتدا
باشد با ایشان و حال آنکه اقتدا کردن بر ایشان واجب و لازمست فایده سیم
گویند فایده عدول چیست از آنکه نفرمود که اهدنا الصراط الذین انعمت
علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین بلکه فرمود
که صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین جواب آنکه
این بنابر فایده ایست و این آنست که ایمان کامل میان خوف و رجا باشد

چنانچه

چنانچه حضرت رسول ص فرموده که اگر خوف مؤمن و رجاء او موازنه کنند باید که برابر باشد
پس صراط الذین انعمت علیهم دلالت دارد بر رجا و باقی آیه بر خوف و ایمان به طرفین
و رکنین خود کامل می گردد **خاتمه** در بیان مناسبت میانه فاتحه و اعمال صلوة و بیان
استاد خمسه و عبد اول بدانکه آیات فاتحه هفت است و اعمال محسوسه نیز در صلوة هفت است
قیام و رکوع و انتصاب از رکوع و سجود اول و انتصاب از وی و سجود دوم و جلوس پس
این اعمال بمثابه شخص است و فاتحه مر او را بمنزله روح چنانچه شمه از آن سمت بیان یافت
و حصول کمال نزد اتصال روح است به جسد پس بسم الله الرحمن الرحیم به ازاء قیام است
و لهذا حرف با که قرین بسمله شد از انخفاض بارتفاع پیوست و نیز بسمله از برای ابتدا است
که کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر و قیام نیز اول اعمالست و الحمد لله
رب العالمین در مقابل رکوع است زیرا که حمد در مقام توحید نظر بخواست و بخلق
و منعم چه ثنا بر حق تعالی به سبب انعام است که صادر شده از وی بر عبد و آن حالتیست
متوسط میان اعراض و استعراض همچنانکه رکوع متوسط است میان قیام و سجود
و نیز ذکر نعم کثیره مشتمل طهارت و آن سبب انحناست و الرحمن الرحیم مناسب انتصاب
زیرا که عبد چون تضرع نمود بدرگاه معبود به رکوع مقتضای رحمت او آنست که باز گرداند
او را بانتصاب و لهذا حضرت رسول ص فرمود که هر گاه عبد سمع الله لمن حمده گوید حضرت
عزت نظر می فرماید بجانب او به رحمت و مالک یوم الدین ملائم سجده اولیست بواسطه
دلالت او بر کمال قهر و جلال و کبریای عظمت و جلال او و این موجب خوف شدید است
که مستتبع غایت خضوع و نهایت خشوع است و ایاک نعبد و ایاک نستعین موافق جلوس
بین سجدتین زیرا که ایاک نعبد اخبار است از سجده متقدمه و ایاک نستعین استعانت
بحضرت عزت با آنکه توفیق رفیق فرموده از جهت سجده ثانیه و اهدنا الصراط المستقیم سؤال است
از برای انعم اشیا پس لایق با و سجده ثانیه است تا دلالت کند تواضع نموده قابل

قابل اکرام حق گردید که در قرب وی به عقود مأمور گشت و تشهد در حضور قرائت می کند چنانچه
آن حضرت در معراج و لهذا فرمود که الصلوة معراج المؤمن و نیز مراتب خلق انسان هفت است
که و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الآیه پس نور آیات فاتحه سرایت کرد
در اعمال سبعه و نور اعمال سبعه در مراتب سبعه پس در قلب مؤمن نور علی نور حاصل گشت بعد از آن
منعکس شد بر وجه او سرّ من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار بمنصه ظهور رسید
دوم شرط اول از فاتحه مشتمل است بر اسماء خمسه که خاص حق جل و علاست و فیضان انوار او
بر اسرار وقوع می یابد و شرط ثانی مشتمل است بر صفات که مر عبد راست و متصاعد می گردد
از اسرار این انوار و عبد را در آن معارج اعتلا و مدارج ارتقا حصول می رسد و تقریر
این اسرار آنکه حاجت بنده به قاضی الحاجات یا از جهت دفع شر است یا از برای جلب خیر و هر
یک از اینها یا در دنیاست یا در عقبی و چهار قسم ازین تزوید حاصل شد و اینجا قسم
دیگرست که اشرف اقسام است که اقبال به طاعت آلهت که عبودیت او نه از برای رجای
ثواب و خوف عقاب است و بنده چون مشاهده اسم الله نمود طالب او می شود و قطع
نظر از ماسوی الله می کند و اگر مطالعه نور رب کرد طلب می کند ازو خیرات جنات را و اگر
ملاحظه نور رحمن نمود خیرات و برکات دنیا را ازو توقع دارد و اگر به پرتو نور رحیم یافت
طلب عصمت می نماید از مضار آخرت و اگر نور مالک یوم الدین را منظور نظر ساخت ازو
مسئلت می نماید که او را از آفات دنیی و عذاب عقبی محروس و مصون دارد و در صراط مستقیم
او را ثابت و راسخ دارد و در زمره نعمت داده شدگان انعمت علیهم در آرد و از مغضوبان
و گمراهان غیر المغضوب علیهم و لا الضالین نگاه دارد اللهم ادفع عنا شر الدنیا
و الآخرة انک رب العالمین و مالک یوم الدین و انت ارحم الراحمین
و اکرم الاکرمین بحق سیدنا محمد خاتم النبیین و آله و عترته المعصومین
الطیبین الطاهرین سورة البقرة مدنیة و هی مأتان و ثمانون آیات

منصه: جلوه گاه

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین ۰ الم از حروف مقطعه اسرار
قرآنست و هر کس بدان اطلاع نه دارد و مقطعات قرآن بعد از حذف حروف مکرر این
ترکیب حاصل می شود که علی صراط حق نمسکه یعنی راه حق است ما او را نگاه می داریم
و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده اند بعضی معنی او انا الله اعلم گفته اند یعنی منم خدای
دانا نزد دیگری گوید که او از صفات افعال است الف عبارتست از آلاء او و لام از ذات
لطف او و میم مجد او و بعضی دیگر گویند که الف از الله نخبراست و لام از جبرئیل و میم از محمد
یعنی این کتابیست که حق سبحانه و تعالی بواسطه جبرئیل ع به محمد ص فرستاده و نیز گویند که او
مقطعات اسماء سورند و دیگر گویند که مقطعات اسماء الهی اند و لهذا منقولست از
امیر المؤمنین ع که می فرموده در دعا کهیعص یا حم عسق و نیز گویند که اسماء
قرآن اند و بعضی گویند الف اشارتست باستقامت و لام باعوجاج و میم بحجم یعنی مستقیم
شو بعد از اعوجاج و چشم دلکش و ببین که آن کتابی که حق سبحانه و تعالی از کتب ما تقدم
با نزال آن وعده فرموده بود این کتاب کامل است یعنی قرآن که هیچ شک و شبهه
نیست در وی یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمرتبه ایست که هر کس که در وی ادنی تاملی
فرماید از ریب و شک باز ایستد و داند که شبهه را در وی مجال دخل نیست دلالت
کننده است و راه نماینده مر پرهیزکاران را که ایشان [illegible] منتفع شده اند الذین یؤمنون
بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون حق سبحانه و تعالی وصف
می فرماید متقیان را که اعمال حسنه از ایشان بظهور می آید و سیئه از ایشان محو و نا چیز
می شود بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات و بعضی از آن عمل قلبیست که آنان که از
صدق عقیدت میکردند بنا دیده که حق تعالی ایست با آنکه به براهین یقینیه وحدانیت او را
دانسته اند با صفات ثبوتیه و سلبیه او و عدل و نبوت و امامت و نیز متعلقات

آن و ملائکه و وحی و مانند آن و از جمله غیبت حضرت مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه و بپای می دارند
نماز پنجگانه را و ادا می کنند با شرایط و آداب او و هیأت و کیفیات آن و از آنچه بدیشان عطا کردیم
نفقه می کنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق چه ایمان اساس حسنات و صلوة
ام عبادات بدنیه به فرموده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که نماز عماد و ستون دین است و میان عبد و کفر
ترک نماز است و زکوة افضل عبادات مالیه است چنانچه آن حضرت فرموده که زکوة قنطره اسلام است
پس اختصار فرموده بمثل آنچه عنوان سایر طاعات است و مانند اصول بواقی حسنات مندرج است
در بنای اجتناب از فواحش و منکرات وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ
قَبْلِکَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ و آنها که ایمان می آورند بدان چیزی که فرستاده شده است
بسوی تو از قرآن و به آنچه نزول گشته پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریة و زبور
و انجیل و بسرای آخرت که دار الجزاست ایشان که مذکور گشتند بر وقوع آن متیقن اند
ایمان در لغت افعال است از امن و خفیف او امن بودن است از تکذیب و مخالفت و در اصطلاح
اعتقاد کردن بآنچه حق است بدل و اظهار کردن آن به زبان و تصدیق آن به عمل پس آنکه اخلال
در اعتقاد کرد اگرچه قائل شهادتین باشد پس او منافق است و آنکه اخلال بشهادتین
نیز کرد پس کافر است و آنکه اخلال بعمل نمود پس او فاسق است بعضی دیگر گویند که ایمان
اقرار بلسان است و تصدیق بجنان و عمل بارکان و بعضی اعتقاد جازم گفته اند خواه آن تقلیدی
باشد یا علمی که از ممر دلیل آمده باشد و دیگر گوید که عبارت از تصدیق بهرچه معلوم است
که از دین محمد است صلی الله علیه و آله ضرورةً یا اعتقاداً و محقق طوسی قدس سره فرموده که ایمان تصدیق
بجنان است و اقرار بلسان و اقرار کافی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که وَجَحَدُوا بِهَا
وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ چه بزبان منکر آن معجزه بودند و در دل یقین داشتند و نه تنها زیرا
که فرموده قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا
چه اعراب گفتند ایمان آوردیم به محمد صلی الله علیه و آله یا بقرآن حق تعالی فرمود بگو ایمان نیاوردید و لیکن

بگویید

بگویید انقیاد داریم چون کلمه شهادت به زبان می گفتند و کفر عدم ایمان است و فسق خروج از طاعت
و نفاق اظهار ایمان است و اخفای کفر و نا... سق مؤمن است زیرا که حد تبرو صادق است و عمل
بارکان داخل نیست در حد ایمان بدلیل إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ چه عطف
مقتضای تغایر است و بعضی دیگر از اهل تحقیق فرموده اند که ایمان را سه وجود است وجود
عینی و ذهنی و عبارتی بلا شک وجود عینی اصل است و باقی فرعند و تابع اما وجود عینی
ایمان نوریست که حاصل میشود در دل بسبب ارتفاع حجاب میان او و میان قرب حق جل و
علا ذکره که بچشم دل انوار تجلیات او مشاهده می کند کما اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ و این نور قابل قوت و ضعف و اشتداد و نقص است چنانچه
سایر انوار کما قال الله تعالی وَإِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیمَانًا هرچند حجاب مرتفع
میشود و آن نور از دیاد می یابد و به تقوی بکرود ایمان متکامل شود تا منبسط شود آن نور
و منشرح گشت صدور و اطلاع پیدا کرد بر حقایق اشیا و متجلی شد از برای غیوب باذن
علام الغیوب و دانست هر شیئی را در موضع خود پس ظاهر گشت تصدیق جمیع انبیا سیما
تصدیق خاتم النبیین و امامت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و جمیع
آنچه اخبار نمایند از آن اجمالاً و تفصیلاً از احوال مبدأ و معاد بر حسب نور و انشراح صدر او
و منبعث شود از دل او داعیه عمل بکل اوامر و اجتناب بکل نواهی عنه و وجود ذهنی نور
پس ملاحظه کردن مؤمن است آن نور را و مطالعه کردن او را در ملحوظ خاطر داشتن
و وجود لفظی او پس خلاصه او آنست که شارع فرموده است که آن کلمه شهادتست و مخفی نیست
که بمجرد تلفظ بآن قول بدآن نور فایده نه دهد چنانچه تشنه را تلفظ بآب زلال فایده نبخشد
لیکن تعبیر مافی الضمیر میسر نیست مگر بواسطه نطق و چون بر ضمایر غیر عالم السر و الخفیات اطلاع
نه داد و تلفظ بکلمه شهادت کردن و عدم تلفظ بآن مدخل عظیم داده حکم بایمان مرد و کفر او
و لهذا مال و اموال بسبب تلفظ بآن محفوظ و مصون می ماند أُولَٰئِکَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ

وأولئك هم المفلحون آن گروه که موصوف بدین صفات و موسوم بدین سمات اند که در قدم ذکر
یافت بر راه راست دشان درست انداز پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او در راه صواب یافتند
و همان گروه ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان به درجات ثواب این
آیتها که گذشت در شان مومنان اهل اسلام است و بعد از مدح مومنان در ذم کافران و منافقان
می فرماید که إن الذين كفروا سواء عليهم ءأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون بدرستی
آنانکه از روی عناد بپوشیدند لوای ایمان را بظلمت شرک و نفاق یکسانست بر ایشان
آنکه بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب و یا نترسانی و تهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی ایمان
نمی آرند ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى أبصارهم غشاوة ولهم عذاب
عظيم به سبب نافرمانی مهر نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمی کنند و بر گوشهای
ایشان تا سخن حق نمی شنوند و بر دیدهای ایشان پوشش است تا راه حق نمی بینند چون حق بر ایشان
ظاهر شده ایشان پوشانیدند و دانسته ترک دین کردند حق سبحانه و تعالی نیز فرو گذاشت فرمود
که ختم عبارت از ینست و بعضی گویند که ختم عبارت از علامتیست که بعد از ارسال رسل
و انزال کتب بمرتبه رسید توغل ایشان در کفر که علم الهی محیط آن شده که ایمان نخواهند
آورد نکته سیاهی در دل او پیدا میشود که ملائک میدانند بآن علامت که ایمان نمی آرند
بآنکه حق شاهد است و حاکم که ایشان قول حق را قبول نمی کنند همچنانکه گویند که فلان ختم است
یعنی دخل نمی تواند و بآنکه حق تعالی مذمت می فرماید ایشان را که حکم آن دارند که جای مهر
بر و نهاده باشند که کسی تصرف نکند ایشان از ین قبیل اند ایمان داخل نمیشود و کفر بیرون
نمی رود و مر ایشانراست از روی استحقاق عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر و لعن و طعن و در
عقبی بزجر و عقوبت و قهر ومن الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر
وما هم بمؤمنين واز آدمیان کسانند که می گویند بگرویدیم بخدای تعالی و بروز
بازپسین یعنی قیامت و حال آنکه نیستند گرویدگان در راست گویان مثل عبدالله بن ابی

سلول

سلول و جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان يخادعون الله والذين آمنوا وما
يخدعون إلا أنفسهم وما يشعرون فریب می دهند بزعم خود خدا را و آنان را
نیز که ایمان آورده اند چه منافقان با اهل ایمان اظهار ایمان خود می کردند از روی خداع
و نمی فریبند مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز می گردد و نمی دانند که حقیقت
في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب أليم بما كانوا يكذبون
در دلهای ایشان بیماریست و آن نفاق و شک و حقد و حسد است پس زیادت کرد خدای
تعالی مر ایشان را بیماری نفاق یعنی هر چند قرآن فرود می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حسد و
حقد ایشان روی بازدیاد می نهد و مر ایشانراست عذابی دردناک که آنرا انقطاع نباشد
بسبب آنکه بودند که با مومنان دروغ می گفتند و از روی نفاق اظهار ایمان می کردند
وإذا قيل لهم لا تفسدوا في الأرض قالوا إنما نحن مصلحون و چون گفته شود یعنی
گویند مومنان مر منافقان را افساد مکنید در زمین بکفر و معصیت و ریب مومنان گویند
نیست جز این که به صلاح آورنده ایم کار خود را به طاعت و خیر ألا إنهم هم المفسدون
ولكن لا يشعرون بدانید ای شنوندگان بدرستی که منافقان ایشان تباه کارانند
و فتنه انگیزان و لیکن نمی دانند که ایشان مفسدانند وإذا قيل لهم آمنوا كما آمن
الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء ألا إنهم هم السفهاء ولكن لا
يعلمون و چون گویند مر این منافقان را که بگروید بدلها همچنانکه گرویده اند آدمیان
از مهاجر و انصار گویند با خود یا در میان قوم آیا ایمان آریم یعنی نیاریم همچنانکه ایمان
آورده اند سفیهان و بی خردان بآنکه اهل نفاق می دانستند که مومنان عقلا زمانند
سفیه گفتند ایشان را بجهت آنکه خود را احق و اعلم اعتقاد کرده بودند حق سبحانه و تعالی
سفاهت ایشان را بدیشان رد کرد و فرمود به ندای مومنان بدرستی که سفیهان ایشانند
و بی خردان و نادانان که نظر بر عاقبت نه دارند و کار آخرت را فرو می گذارند و لیکن

نمیدانند که هیچ نمیدانند و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم
قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون چون به بینند و ملاقات کنند اهل نفاق آن
کسانی را که ایمان آورده اند گویند که ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما و در اسباب نزول آورده
که منافقان روزی از روزها امیر المؤمنین علیه السلام را دیدند با جماعتی زبان بمدح گشادند و خوشامد
گفتند آنحضرت فرمود که از خدا بترسید و نفاق مورزید گفتند یا ابا الحسن نفاق را
با نسبت مکنهای که ما نیز همچو شما مؤمن و مصدقیم حق سبحانه و تعالی خبر داد که ایشان چون مؤمنان را
به بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید و چون باز گردند بشیاطین خود یعنی پیشوایانی
که دارند گویند از روی صدق که ما با شماییم و بر دین و آیین شما جز این نیست که ما افسوس
دارندگانیم و استهزا کنندگانیم با مؤمنان الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم
یعمهون خداوند تبارک و تعالی جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند
و مهلت دهد و فرو گذارد و زمانه دراز مر ایشان را در گزاف در اسراف و سرکشی
و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالتها متحیر میباشند اولئک الذین اشتروا الضلالة
بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین آنها که اهل این صفت اند آن
کسانند که از روی نادانی بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهی را براه یافتگی
و کفر را با ایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و دوزخ را به بهشت
پس سود نکرد و نفع نرسانید بازارگانی ایشان را و این گروه نیستند راه یافتگان
بطریق نجات حقیقی مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما
حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون صفت ایشان
مانند صفت آن کسی است که شب تاریک ابرناک در بیابان برافروزد آتشی بجهة آنکه
راه به بیند یا جائی متحرز کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود پس آن هنگام
که روشن کردند آن آتش گرداگرد آتش افروزنده را ببرد خدای تعالی نور آتش

ایشان را

ایشان را فرو گذارد ایشان را در تاریکیها یعنی در تاریکی شب و ظلمت و ابر نه بینند گرداگرد
خود را صم بکم عمی فهم لا یرجعون ایشان کرانند از شنیدن حق گنگانند از گفتن
حق کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز نگردند از این صفتها بر همین وجه محشور
شوند این مثل منافقانست که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت
برافروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور آن را
ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط درمانند او کصیب من السماء فیه
ظلمات و رعد و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر
الموت و الله محیط بالکافرین یا مثل ایشان مانند باران بزرگ قطره است که به هیبت
تمام فرو می آید از آسمان که در آن باران یعنی در اثنای باریدن آن باران و ابر تاریکیها
باشد از تراکم ابر و تاریکی شب و آواز رعد و روشنی برق در می آرند اهل این باران از بیم آن
انگشتان خود را در گوشهای خود از بیم صدای صاعقها و آوازهای مهیب که بدیشان
نرسد برای نگاه داشت خود از خوف هلاک از بیم مرگ تشبیه فرموده حق سبحانه
و تعالی باران را که از بالا می آید بقرآن و آنچه در وست از ظلمات بچیزی که در قرآن وقوع
یافته از شدت ابتلا آنچه در و در قوع است از رعد بچیزی که در قرآن در او وارد از زجر
و آنچه در وست از برق به آنچه در قرآن است از بیان و آنچه در وست از صواعق بآنچه
در قرآنست از وعید و رجل و خواندن بجهاد و دعاجل ایشان میخوانند که اینها را نه بینند
و نشنوند و خدای بعلم احاطه کننده است بنا کردند کان و مکافات و مجازات ایشان
بدیشان خواهد رسانید یکاد البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیه
و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله
علی کل شیء قدیر نزدیک باشد که روشنائی برق بر باید بینائیهای ایشان را هر گاه که
بدرخشد آن برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان

در آن روشنی و چون تاریک کرده راه برایشان بواسطهٔ خفای نور برق همانجا بایستند و متحیر
کردند حال منافقان برای غنیمت و مال بنور اسلام می روند چون اخذ کردند فرو مانند که در دل
ایمان ندارند و حیران شدند در تاریکی کفر و اگر خواستی خدای تعالی از روی غضب هر آینه بردی شنوائیهای
ایشان را باواز رعد و بردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق یعنی اظهار می فرمود کفر
ایشان را و هلاک می کرد ایشان را بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز تواناست و احوال منافقان
در هر زمان بهمین منوال است یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین
من قبلکم لعلکم تتقون ای مردمان بپرستید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق
پرستش اوست آن آفریدگاری که بقدرت کامله بیافرید شما را و بیافرید آنکسانی را که
بودند پیش از شما و شما را بعبادت فرمود تا باشد که شما بپرهیزید از خشم الهی و
عذاب او الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء
فاخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون
آن خدایی که بحکمت بالغه ساخت برای نفع و فایدهٔ شما زمین را بساط گسترده جهت آرام و در و
حرکت بر و و گردانیده آسمان را سقفی برافراشته و فرو فرستاد از جانب آسمان
آبی پر فایده یعنی باران پس بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد
از انواع میوه ها و نباتها روزی ساخته و پرداخته برای شما پس مگیرید مر خدا را همتایان
و انبازان در ملک او و حال آنکه شما می دانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد
وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا
شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین و اگر هستید شما در شک و گمان از آن
چیزها که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج بر بندهٔ ما که حضرت محمد است صلعم و حی گوید که آن ساخته
و بافته اوست پس بیارید شما که اهل بلاغتید بمقدار سوره یعنی بکلامی که در فصاحت
و جزالت و اخبار از امور غیبیه مانند قرآن و بخوانید اگر کواهان یا معارضه ندارید

حاضران

کلام
حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا بمددکاری غیر خدای تعالی اگر هستید راست گویان در آن که این
بشر است فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة
اعدت للکافرین پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته مثل آن سوره نیاوردید و در
زمان آینده نیز نتوانید هرگز معارضه کردن پس بپرهیزید از آتش دوزخ آن آتشی که ممتاز است
از سایر آتشها بآنکه آتش انگیزان مردمانند یعنی کافران و معاندان و سنگ کبریت که حرارت
آن صعب تر است و بوی آن ناخوشتر آماده کرده شده است اینچنین آتش برای ناگروندگان
وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها
الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل
واتوا به متشابها ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون و بشارت
ده آنکسانی را که بتوفیق خدای تعالی گرویدند بخدای و رسول و قرآن و بجای آوردند کارهای
نیکو از واجبات و مستحبات مضمون بشارت آنکه مر ایشانراست در آخرت بوستانها
که در وی همه نوع میوه ها باشد و می رود از زیر درختان و منظرهای آن جویهای
آب و شیر و خمر و عسل هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان در آن درختان از میوه های
گوناگون روزی ساخته و طعامی پرداخته گویند که آن میوه هاست که داده و خورانیده
بودند مارا پیش از این در دنیا و بیارند پیش مؤمنان از میوه های بهشت مانند میوه های
دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشند چه مزه که در همه میوه است در بهشت میوه
بهشت است مر اهل بهشت را است در بوستانهای بهشت زنان از حوری پاکیزه یعنی صاف
جوهر و خوش منظر و بهشتیان در آن بهشت و بوستانها جاوید باشند ان الله
لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها فاما الذین امنوا فیعلمون
انه الحق من ربهم واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا
یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا وما یضل به الا الفاسقین بدرستی که خدای تعالی

ترك نكند وباك نه دارد از آنكه بيان كند مثل بهر چه باشد وبراى هركه باشد آورده اند كه يهودى
ذكر مگس وعنكبوت شنوده بودند در قرآن استهزا مى كردند كه اين سخنها سخن خداى چه باشد
حق سبحانه وتعالى اين آيه فرستاد كه خداى تعالى از ضرب المثل شرم ندارد اگر چه ممثل به پشه خود
بود پس آنچه فوق آن باشند چون ذباب وعنكبوت پس آنكسان كه گرويده اند دانسته
كه قرآن كلام حق است پس بيقين مى دانند كه آن ضرب المثل درست وراست است از نزديك پروردگار
ايشان واما آنها كه پوشيده اند حق را پس مى گويند از روى جدال وعناد چه چيز خواست
خداى تعالى بدين كه گفت از روى مثل آيا كافران نمى دانند كه حق سبحانه وتعالى بعدل خويش
گمراه كرداند يعنى چون ايشان اختيار كفر كنند فرو گذارد بدان مثل بسيارى را از كفار ومنافقان
كه در آن تامل نكنند وحكمت آنرا در نيابند وبه تفضل خود راه نمايد يعنى آنها كه ايمان بر كفر
اختيار كردند بهمان مثل بسيارى را از مومنان كه در آن تفكر نمايند وآنكه كفار چون تكذيب
كلام حق كردند ومنكر شدند وگفتند كه از كلام حق نيست گمراه شدند بدين سبب وچون
حصول ضلال به سبب او شد اضافه فرموده بخود وهدايت نيز چنين چون مومنان قبول كردند
به سبب او آن نيز اضافه كرد بخود وگمراه نكند خداى تعالى بدان مثل كه زده مگر بيرون رفتگان
از مقام فرمان بردارى وباختيار كردن ايشان ضلال را الذين ينقضون عهد الله
من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون فى الارض
اولئك هم الخاسرون اين فاسقان آنانند كه مى شكنند بغدر وخيانت پيمان
خداى را كه بر ايشان گرفته است از پس استوارى از آن پيمان در روز ميثاق ومى برند
اين بى وفايان وعهد شكنان آنچه خداى تعالى فرموده است كه اطاعت او ورسول او ونايب
نايب رسول او كنند كه بآن به پيوندند وقطع نكنند مى كنند وهمين گروه فساد
مى نمايند در زمين ومخالفت حق ومتابعت نفس آن قوم ايشانند زيان كاران
در دنيى وعقبى كيف تكفرون بالله وكنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم
ثم

ثم يحييكم ثم اليه ترجعون چگونه كافر مى شويد بخداى تعالى حال آنكه شما بوديد مردگان
يعنى اجسامى كه آنرا حيوة نبود چون نطفه وعلقه پس زنده كرد بدميدن شما را بنفخ روح در
ابدان شما بعد از تسويه پس ميراند شما را در وقت انقضاء اجال شما پس ديگر باره
زنده گرداند شما را در قبور يا بنفخه احياء شما را زنده سازد براى نشور پس بسوى او
باز گردانيده شويد براى مجازات هو الذى خلق لكم ما فى الارض جميعا ثم
استوى الى السماء فسويهن سبع سموات وهو بكل شىء عليم اوست آن خداوند
كه بقدرت بى علت بيافريد براى انتفاع شما آن چيزها كه در زمين است همه آن از جبال ومعادن و
وعيون وانهار ونبات وحيوان پس بعد از آفريدن زمين قصد كرد بسوى آفرينش
آسمان پس راست كرد بى قصور واعوجاج وخلق آنها را هفت آسمان واو بهمه چيزها نيك
دانا است يعنى داند كه هر چيز را ساخت وبراى چه آفريد واذ قال ربك للملائكة انى
جاعل فى الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك
الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال انى اعلم ما لا تعلمون
ويادكن اى محمد چون گفت پروردگار تو مر فرشتگان را كه من آفريننده ام در زمين خليفه
بدلى از قوم بنى الجان يا كسى كه در عمارت زمين وعبادت رب العالمين خليفه باشد در اعانت حق وابطال
باطل كه قايم مقام تو باشد در اجراء احكام گفتند آن ملائكه كه مخاطب بودند آيا مى آفرينى
در زمين كسى را كه فساد كند ونافرمانى از او صادر گردد در زمين بريزد خون مثل خود بغير حق
ووقوف ايشان برين حال يا به اخبار الهى بوده يا از لوح خوانده بودند يا در عقول ايشان
مركوز بود كه عصمت خاصه ايشانست ووجه اين معنى گفتند كه چنين كسى را خليفه مى سازى
وحال آنكه ما بپاكى ياد مى كنيم ترا با مر تو يا به توفيق تو كه موجب حمد است وذكر مى كنيم بپاكى
از هر ناشايست فرمود خداى تعالى به اين ملائكه بدرستى كه من مى دانم در آفرينش اين خليفه از
حكمتها آنچه شما نمى دانيد وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال

أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ دبیاموخت حق سبحانه وتعالی آدم را بعد از خلق او
که خلیفه عبارت از او بود نامهای مخلوقات همه از علویات و سفلیات یا مسمیات پس عرض
کرد اشخاص آن مسمیات را بر فرشتگان که آن می گفتند پس گفت بر طریقه تنبیه بر عجز ایشان که
خبر دهید بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما اگر هستند درست گویان در طعن بر استحقاق خلافت
قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفتند فرشتگان
بعد از جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار که تنزیه میکنیم ترا از همه نقایض تنزیه کردنی هیچ دانشی
نیست ما را مگر آنچه تو در آموختی ما را بدرستی که توئی دانای آن رازکار محکم کار صاحب کردار
قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ
غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ گفت خدای تعالی
بی واسطه ای آدم خبر ده این ملائکه را بنامهای ایشان که حاضر اند پس آنگاه که خبر داد آدم ملائکه را
بنامهای مسمیات گفت حق تعالی آیا نه گفتم مر شما را به تحقیق که من می دانم آنچه پوشیده است از احوال
آسمانها و آنچه مخفیست از امور زمین و می دانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها و آنچه
بودید که شما بزعم خود می پوشیدید از کراهت معزول شدن از ملکوت زمین وَإِذْ قُلْنَا
لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
و یاد کن آن زمان را که گفتیم مر جمیع فرشتگان را به یکبار سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و تعظیم
پس سجده کردند ملائکه مگر عزازیل حق سبحانه وتعالی بجهة نافرمانی او را ابلیس گفت لقب کرد یعنی ناامید
از رحمت الهی که سر باز زد از سجده آدم و تکبر کرد و گردن کشی نمود و بود در علم خدای تعالی
از جمله ناگرویدگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا
مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ و گفتیم
از محض کرم که ای آدم ساکن شو تو و جفت تو یعنی حوا در بهشت و بخورید از میوه های
بهشت خوردنی بسیار هر جا که خواهید و نزدیک مگردید این درخت را یعنی شجره انگور

یا الخبر

یا الخبر و اشهر گندم است و در روایت از امیر المؤمنین ع که شجره کافور بود پس باشید اگر بدین شجره نزدیک
شوید از ستمکاران بر نفسهای خود باز تکاب نافرمانی چون نهی تنزیهی وارد شده نسبت ظلم
انبیا آنست که نهی اگر تنزیهی باشد مرتکب شوند و اولی و احق آن بود که نزدیک نشوند چون ترک
اولی کرد او را بنافرمانی نسبت داد و اگرنه انبیا صلوات الله علیهم معصوم اند از گناهان صغیره و کبیره
فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ پس بلغزانید و از جای برد آدم
و حوا را آن سرکش نافرمان از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاوس و مار به بهشت در آمده
بود و آدم و حوا را وسوسه کرده پس بیرون کرد ایشان را یعنی بسبب او از بهشت بیرون
شدند و گفتیم ما که فرود روید از بهشت بدینی بعضی از شما مر بعضی را دشمن باشند چون ابلیس
و مار که دشمن اولاد آدم اند و مر شما راست و ذریه شما را در زمین موضع قرار و برخورداری
منفعت تا هنگام رسیدن آجال و برآمدن اعمار فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ
إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ پس فرا گرفت آدم از پروردگار از پروردگار خویش سخنی
چند که آن بقولی اینست که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بعد از آنکه بر کوه سراندیب دویست سال گریسته بود و در تفسیر
طبرسی رحمه الله آورده که آن کلمات این مضمون بود که الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم که توبه مرا مقرون بمقبول کردان چون بر ساق عرش نوشته
دیده بود پس خدای تعالی قبول فرمود و پذیرفت توبه او را بدرستی که خدای تعالی اوست
توبه دهنده بندگان مهربان بر تائبان علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر نقل میکند از امام جعفر
که عمر آدم علیه السلم نهصد و سی سال بوده و در روز جمعه روح در وی دمیدند بعد از زوال
و دفن کردند وی را در مکه قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى
فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ گفتیم ما دیگر باره فرود روید از بهشت

بهشما پس اگر بیاید شما از نزدیک من دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب پس هر که متابعت کند
دلالت و بیان مرا پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست برایشان که متابعت کردند چه
ایشان از آفات ایمن باشند و نه ایشان که از فوت مقاصد از ایشان اندوه ناک
شوند چه به نیل مرادات اخروی فایض خواهد گشت وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وآنکسانی که بپوشیدند حق را و به دروغ داشتند
دلایل وحدانیت ما را آنگروه اهل آتشند ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند يَا بَنِي
إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ
وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای که از فضل خود انعام کردم بر شما
بر پدران شما و گذشتگان شما و نیکوی بجای آبایمان نیکوییست بجای اولاد که فخر
و مباهات بدان ایشان را نیز حاصل است و وفا کنید به پیمان من که در شأن پیغمبر آتی با شما بسته ام
در توریة تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای آن وفا شما برسانم و از من بترسید در شکستن پیمان
وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا
تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و بگروید بآنچه فرو فرستادم
از قرآن در حالتی که آن موافق است در توحید و وعد و وعید مر آن چیزیرا که با شماست
یعنی توریة و مباشید اول گروه ناگرویده بقرآن و بدل مکنید بآیتهای کتاب من که توریة است
بهاء اندک را مخاطب اهل توریة اند که هدایا و صلات آیات توریة را تحریف می کردند
و امر محمد را صم می پوشیدند و از من بترسید در فروختن کتاب ربانی بحطام فانی
وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و میامیزید سخن
راست و درست را که در توریة است از صفات محمدی صم بناحق که شما بدست خود می
نویسید و می پوشید حق را و شما میدانید که این پیغمبر موعود است وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و نماز

گذارید

گذارید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت در نقل وارد است که اول کسی که نماز با پیغمبر گذارد
امیر المومنین بود صلوات الله علیهما أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا می فرمایید مردمان را به نیکویی و فراموش
می کنید تنهای خویش را و حال آنکه شما میخوانید توریة را چرا خرد را کار نمی فرمایید وَاسْتَعِينُوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ و یاری خواهید به شکیبایی کردن
در ادای طاعت و بگذاردن فرایض و بدرستی که نماز با شرایط و ارکانش گذاردن بر وجه
کمال هر آینه بزرگ است و دشوار و گران است مگر بر فروتنان و آرام گرفتگان با طاعت
و عبادت که بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بعبادت مرتاض شده
در مقابله ریاضات نفس عطاها از افاضات حق بدیشان رسیده چه امیر المومنین و باقی
ائمه معصومین صلوات الله علیهم در شبانه روزی هزار رکعت نماز می گذاردند بر وجه کمال
و اکثر اوقات به روزه می بودند و مکرر حج پیاده می فرمودند و امیرالمومنین ع با وجود
جهاد آن ورد را فروگذاشت نمی فرمود الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ
وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ این خاشعان آنانند که به یقین میدانند که ایشان رسیدگانند به
جزای پروردگار خویش و بدرستی که این نیز میدانند که ایشان بسوی پروردگار خود جهت
پاداش باز گردندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ای بنی اسرائیل یاد کنید نیکوییهای مرا آن نیکوییها
که من انعام کردم بر شما و آنرا یاد کنید که من تفضیل کردم اجداد شما را بر عالمیان که در
روزگار ایشان بودند وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا
يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و بترسید از
عذاب روزی که در آن روز حق گذاری نکند و نتواند هیچ نفس مومنه از نفس
کافره اندک چیزیرا از مکافات و پذیرفته نشود از آن نفس کافر یعنی برای او درخواستی

بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند و فرا گرفته نشود از آن نفس فدیه که عوض خود دهد برای کشیدن
عذاب و نباشد کافران دفع خذلان که در آن روز یاری داده شوند یعنی هیچ کس ایشان را
یاری نکند در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ
يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ و یاد کنید
ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را از اتباع و متعلقان فرعون که می
چشانیدند سخت ترین و بدترین عذابها می کشتند پسران شما را در طفولیت به سبب خوابی که
فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون و زوال ملک
بدست او بود و باقی می گذاشتند دختران شما را برای خدمت و در ذبح پسران به خدمت
فرمودن دختران محنتی و آزمایشی بود شما را از پروردگار شما بزرگ و بی نهایت وَإِذْ
فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و یاد کنید
آنرا نیز که شکافتیم به سبب نجات شما دریای قلزم را یعنی وقتی که از فرعون می گریختید
و دریا پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما پس برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر
و آب فرو بردیم کسان فرعون را با فرعون و حال آنکه شما می نگریستید بدریا که چگونه
شکافته بشد و غرق ایشان نیز مشاهده می کردید وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ
لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و یاد کنید آنرا که وعده دادیم
موسی را از برای دادن کتاب توریة و وعده دادن موسی بود رفتن بطور و باز آمدن از آن
جانب بعد از انقضای چهل شبانروز پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدای از پس رفتن
موسی بطور و شما ستمکاران بودید به وضع حق در عبادت در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا
عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ پس عفو کردیم در گذرانیدیم
از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را از پس آنکه چنین عمل منکر از شما صادر شد
و این عفو از برای آن بود که مگر شما شکر کنید خدا را بر نعمت عفو وَإِذْ آتَيْنَا

مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ یاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را توریة و
حجت کننده میان حق و باطل یعنی عصا و ید بیضا تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ
فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ
إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و یاد آورید آنرا که گفت موسی مر قوم خود را یعنی آنها را که عبادت
عجل کرده بودند ای گروه من بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خویش به فرا گرفتن شما
گوساله را بخدای پس بازگردید به تضرع و زاری بسوی پروردگار خود پس بکشید نفسهای
خود را یعنی بکشید کسان خود را که گوساله پرستیده اند این کشته شدن بهتر است شما را
از زندگانی دنیا نزد آفریننده شما بعد از این حکم عبده عجل به صحرا رفتند به زانو در آمده سرها
پیش افکندند و هارون علیه السلم با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند از اول روز تا وقت
استوا هفتاد هزار از ایشان را بکشتند و چون فرمان حق را قبول کردید پس حق تعالی توبه شما را
پذیرفت بدرستی که اوست نه غیر او پذیرنده توبه از عاصیان توبه بقتل نفس مخصوص نیست اما
توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند به آشکارا و توبه خاص این امت قتل نفس در نهان
خانه ریاضات وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ
الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما
که با موسی ع به طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی را شنودند بعد از شنودن
آن گفتند که ای موسی ما تصدیق نکنیم مر ترا در این که این سخن از ورای حجاب شنودیم سخن
حق است تا وقتی که به دیده سر ببینیم خدا را آشکارا و روی بروی پس فرا گرفت
اخیار شما را بدین گستاخی که کردند آتشی که او با آواز بهیبت از آسمان فرود آمد و شما
یعنی مردم شما که می نگریستید بدان آتش گویند که چون آن قوم آن آتش را دیدند سوختند
یا آن آواز شنیدند به یکبار بمردند موسی ع بر ایشان بگریست و می گفت خداوندا بانی

اسرائیل چگویم که بزرگان قوم ایشان کی شدند حق تعالی ایشان را زنده کردانید چنانچه
فرمود ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ پس برانگیختیم وزنده کردانیدیم
شما را پس آنکه میرانیده بودیم به صاعقه تا باشد که شما سپاس داری کنید مر حق را
در زنده کردن شما که حیوة از اصول نعم است وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ
الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و سایبان ساختیم بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید
و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند با ایشان خیمه و سایبان نبود و فرو
فرستادیم بر شما در تیه ترنجبین و مرغی بر شکل سمانی و آن طایریست در طرف یمن از کنجشک
بزرگتر و از کبوتر خوردتر گویند که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات
خوش صوت دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیده و پرهای ایشان
بریختی مرغی بودی پاکیزه و بریان بودی و چون استخوان بنی اسرائیل برمی داشتند و با
ترنجبین می آمیختند و می خوردند گفتیم بخورید از پاکیزهای آن چیزها که روزی کردیم شما را
یعنی هرچه روزی می رسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می
نهادند همه متعفن و متغیر میشد و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی ولیکن بودند از روی
نادانی بر نفسهای خود ستم می کردند که بر رزاقی حق اعتماد نانموده بادخار می کوشیدند
وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ
سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و
یاد آورید که چون گفتیم شما را در آیید درین دیه ایلیا که قریه جبارانست پس بخورید
ازین دیه یعنی میوها و طعامهای وی هر جا خواهید و هرچه خواهید خوردنی گوارنده و در آیید
بدری از درهای این دیه سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن را از تیه و بگویید در
خواستن حطه ایست این لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان

[illegible]

مارا

ما را تا بیامرزیم ما مر شما را گناهان شما بسجود و دعا و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران
در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ پس بگردانیدند از روی استهزا
آنانکه ستم کردند بر خود آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن بجز آنچه گفته شده بود مر
ایشان را حق سبحانه و تعالی فرموده بود که بگویید حطة ایشان گفتند حنطة یا سمقاتا
حطی یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی پس فرو فرستادیم
بر آنان که ستمکاری کردند به تغییر قول عذابی و عقوبتی از آسمان بدان چیزی که بودند
که بدان چیز بیرون رفتند از فرمان و آن طاعونی بود که به یکساعت بیست و چهار هزار
کس مردند و بقولی هفتاد هزار وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ
الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا
وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و یاد کنید آنرا
که چون موسی ع آب خواست از ما از برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند
در تفاسیر اهل البیت ع آورده اند که چون تشنگی بر بنی اسرائیل غالب شد و بیم هلاک
بود موسی ع دست بدعا برداشت و گفت بحق محمد سید الانبیاء و بحق علی سید الاوصیاء
و بحق فاطمة سیدة النساء و بحق الحسن سید الاولیاء و بحق الحسین افضل الشهداء و بحق
عترتهم و خلفائهم سادة الازکیاء که آب دهی این بندگان تشنه را پس گفتیم مر او را که ای
موسی بزن بعصای خود سنگ معین را که از بهشت بود پس شکافته شد از آن سنگ
دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل بدرستی دانستی که هر یک از آدمیان آن اسباط
آب خورد خود را و گفتیم بخورید از من و سلوی و بیاشامید از روزی که خدای تعالی
بی رنج و تعب بشما داده و از حد مگذرید در زمین در حالتی که تباه کارانید وَإِذْ قُلْتُمْ
يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا

تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ
الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ
عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی ما هرگز صبر نتوانیم کرد بر طعامی یگانه یعنی من و سلوی هرچند
دو بود در هم سرشتند و یکی ساختند پس بخوان از برای ما پروردگار خود را و ازو درخواه
تا بقدرت خود بیرون آورد از برای ما از آن چیزی که او را برویاند زمین یا مر پروردگار
از سبزیها و ترها و از خیارها و از سیرها و مرجوملک و پیاز او گفت خدای تعالی یا موسی آیا بدل
می کنید آن چیز را که بجیب واقع او فروتر است چون سیر و پیاز بآن چیزی که نفس الامر
بهتر و نیکوتر است چون ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین می کنید فرو روید در شهری
از شهرهای ارض مقدسه پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست آنچه خواستید از بقول
و زده شد یعنی لازم شد بر ایشان بکفران نعمت و عدم رضا بقسمت بخواری فرمایه
بجزیه دادن و دیگر بر ایشان وضع کرده شد بدرویشی و بیچارگی که هرچند توانگر باشند
خود را در زی محتاجی و بینوایی بخلق نمایند و باز گشتند سختی از خدای تعالی یعنی
سزاوار خشم خدای تعالی شدند آن خواری و بیچارگی و خشم خدای تعالی ایشان را
بآن بود که ایشان بودند که کافر میشدند بآیتهای توریة و می کشتند پیغمبران را چون
زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلم بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل
باشد از انبیا صادر نشده بود آن کفر و قتل بدان بود که عاصی شدند در
فرمان خدای تعالی و بودند که از حد در می گذشتند و تجاوز از حد فرمان می کردند إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بدرستی آنکسان که از روی نفاق گرویدند یعنی همین بزبان
اقرار کردند و آنان که بیهودیه در آمدند و ترسایان و آنها که از دینی بدینی گرویدند که
یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند ملائکه می پرستند و زبور می خوانند و روی بکعبه نماز می گذارند
و گفته اند که صابئان زنادقه اند یا ستاره پرستان هر که ایمان آرد باخلاص تمام از این طوایف
بخدای تعالی و صفات سلبی و ثبوتی او و بروز قیامت و متعلقات آن بکند عمل شایسته
پس ایشان راست مزد کار ایشان نزد پروردگار ایشان و ترسی نباشد بر ایشان در روز حشر
و نباشد که اندوهگین شوند در وقت مجازات وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا
فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما پیمان شما را بمتابعت موسی ع و عمل باحکام توریة و برداشتیم
بر زبر شما کوه طور تا پیمان ببندید آورده اند که بنی اسرائیل بعد از نزول توریة تمرد آغاز
نهادند و گفتند احکام این کتاب بغایة دشوار است ما کردن نمی نهیم حق سبحانه و تعالی
کوهی را از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی فرمان داد تا بر زبر ایشان بایستاد و
در پیش روی ایشان آتشی فروخته و در عقب دریای زخار پدید آمد چون گریزگاهی نه
دیدند بروی در افتاده متحیر شدند حق تعالی فرمود فرا گیرید آنچه عطا دادیم شما را از احکام توریة
بجد تمام و جهد قوی یاد گیرید آنچه در وست از ثواب و عقاب تا باشد که شما بپرهیزید
از ناشایست و نابایست ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس روی بگردانیدید از فرمان من از پس عهدی که
کردید پس اگر نه فضل و بخشایش خدای تعالی بودی بر شما و بخشش او نسبت بشما هر آینه
می بودید شما از جمله زیان کاران وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا
لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ و هر آینه نیک دانسته اید شما آنانرا که در زمان
داود ع از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در شهر ایله در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم
از صیدها و ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی را گرفتند پس گفتیم مر ایشانرا

که چون خلاف امر کرده بودند بوزینگان خوار شدگان فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ پس ما کردانیدیم آن عقوبت را عذابها و عبرتها
که بند نهنده و پند دهنده باشد آنها را که پیش از ایشان بوده‌اند و در کتب ایشان مسطور
بوده و مر آنها را که از پس ایشان آیند و شنوند و موعظه برای پرهیزکاران امت محمد صلعم وَإِذْ
قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا
قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ و یاد کنید آنرا که گفت موسی ع مر گروه
خود را به وقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و می خواستند که قاتل او معلوم
کردد بدرستی که خدای تعالی می فرماید شما را آنکه بسمل کنید کاوی را تا بعضی از و بمرده زنیم و زنده
شده بگوید که قاتل او کیست گفتند قوم موسی آیا فرا می گیری ما را از افسوس یعنی ما را
سخریه می کنی یا می پرسیم که عامیل را که کشته است و تو می گوئی که کاوی بکشید موسی گفت پناه
می گیرم بخدای از آنکه باشم از نادانان و افسوس کنندگان قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ
لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا
مَا تُؤْمَرُونَ گفت بخوان و سؤال کن از برای ما پروردگار خود را تا بیان کند برای ما آن کاو را
صفت و سال او و چیست ماهیت جهة آنکه بود که هرگز چیزی چنین نه دیده و نشنیده بودند
که از وقوع بقرائن صور و شئ صادر تواند شد پس آنرا که جاری می گردی که چیزی دانستند گویا
حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست و فی نفس الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال
و صفت او می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان گفت موسی ع بدرستی که می گوید خدای تعالی که آن کاو
کاویست که نه پیری از کار افتاده و نه جوان نارسیده میانه است میان آنچه مذکور
شد از پیری و جوانی پس بکنید آنچه شما را فرموده‌اند قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ
لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ
النَّاظِرِينَ گفتند بار دیگر بخوان از برای ما پروردگار خود تا پیدا و هویدا سازد برای ما
که چیست رنگ آن کاو گفت موسی که خدای تعالی می گوید که آن کاویست زرد که در غایة

زردیت

زرد دیست رنگ او و آن کاو شاد و مسرور می کرده‌اند از رنگ خود نظر کنندگان را به وی
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ
لَمُهْتَدُونَ دیگر بار گفتند بخوان از برای ما خداوند خود را تا آشکار کرده نماید بر ما که
آن کاو چه کاویست کار کننده یا صحرا چرنده بدرستی که کاوان متشابه شده‌اند بر ما پیر و میانه سال
و زرد رنگ بسیارند و بدرستی که اگر خواهد خدای تعالی که ما از جمله راه یافتگان باشیم
کاو را آنحضرت محمد صلعم منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن کاو را نیافتندی
قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ
لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ گفت موسی
که می فرماید خدای تعالی که آن کاویست نه رام گشته و نه نرم شده که بشورانند زمین را
و نه کاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشید برای زراعت و درست باز داشته شده است
از همه کارها و بر خود حرام می کند بار عیب است و تمام خلقت نیست هیچ رنگی که مخالف
رنگ زردی باشد در روح تن سم و شاخش نیز زرد است چون بنی اسرائیل آن
شنیدند گفتند که اکنون که این صفتها بیان کردی آوردی راستی را و صفتی تمام روشن
باز گفتی آن کاو ندیده نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر بدل و جان کرد
پس بنی اسرائیل بخریدند آنرا از وی بآنکه پوست او را پر زر کردند و در قیمت آن پس
بکشتند او را و نمی خواستند که بکشند این کاو را بسبب گران بهای او وَإِذْ قَتَلْتُمْ
نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ از ل قصه است
که یاد کنید آنرا که بکشتید یکی را که آن عامیل بود پس اختلاف کردید در آن نفس مقتول
یعنی در کشتن او و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده آن چیزی که شما
که آنرا می پوشید از قتل ناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ
الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را بپاره

ازآن گاو که هیچ دم بود یا غیر آن بروی زدند زنده شد و خون از گردن او می ریخت و نام
قاتلان خود بگفت و آن دو برادر زاده بودند که بواسطهٔ مال او را بصحرا برده بقتل آورده
بودند بعد از تسمیهٔ ایشان در حال بیفتاد بمرد همچنانکه این مرده را زنده گردانید زنده
می گرداند خدای تعالی همه مردگان را و می نماید شما دلایل قدرت خود را در احیا تا باشد
شما فکری کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هرآینه بر احیاء همه نفوس
قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً
وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ
الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ پس سخت
گشت دلهای شما ای یهود از پس زنده شدن عامیل پس آن دلهای که شما راست
همچو سنگست در سختی و درشتی بلکه سخت ترست در قساوت و غلیظ تر از سنگ بدرستی
که بعضی از سنگهاست هرآینه چیزی که روان می گردد از وی جویهای عظیم و بعضی دیگر
دیگر هست از آن هرآینه بشگافد پس بیرون آید از آن آب و بتحقیق که هست از
حجاره آنچه فرو آید از بلندی به پستی گراید از ترس خدای تعالی و در دل شما ترس نیست و نیست
خدای تعالی بی خبر از آنچه شما می کنید ای یهود أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ
كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ آیا طمع دربسته اید ای مؤمنان آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان
مر شما را در آنچه می گویید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام و حال آنکه بودند گروهی از
اسلاف ایشان که بی واسطه می شنیدند سخن خدا را بر کوه طور پس بگردانیدند آن
سخن را پس از آنکه دانسته بودند دریافته چون میان قوم آمدند گفتند ما
سخن حق را امر و نهی او را شنودیم و لیکن در آخر گفت که اگر اینها که فرمودیم توانید
بکنید و اگر قادر نباشید بر آن مکنید و حال آنکه ایشان می دانند که افترا می نمایند

واذا

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ
بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و چون ملاقات
کنند یهود با آنان که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلعم گویند که ما نیز گرویده ایم و چون خلوت
کنند بعضی از اصاغر ایشان و بعضی از اکابر ایشان را گویند که آیا شما حدیث می کنید و خبر می
دهید اصحاب محمد را صلعم بدانچه گشاده است خدای تعالی ابواب دانش آن را بر شما در کتاب شما آورده اند
که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریة
مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان آگاهی یافته حجرا سرزنش نمودند که شما
ایشان را از صفات آن حضرت خبر می دهید تا مخاصمت و حجت گیرند با آنچه دانسته باشند
نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند حق را می دانستید و متابعت نکردید آیا چرا
در نمی یابید که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ آیا نمی دانند جهودان به تحقیق خدای تعالی می داند آنچه
پنهان می دارند از عداوت رسول صلعم و اتباع او و آنچه آشکارا می کنند از دوستی
ایشان به نفاق پس ظاهر و باطن را موافق باید ساخت وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ
الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ و از جهودان جماعتی اند نانویسندگان
ناخوانندگان نمی دانند توریة را و نمی شناسند که در وی چه چیز است مگر آرزوهای خود
یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد و نیستند ایشان مگر آنکه گمان می برند فَوَيْلٌ
لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا
بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا
يَكْسِبُونَ پس کلمهٔ عذاب مر آنانراست که ایشان می نویسند نوشته محرف بدستهای
خود یعنی خود مباشر کتابت شوند و بدیگری نمی فرمایند پس می گویند این نوشته از نزد
خداست و چرا چنین می کنند تا بخرند یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده بهای اندک

نیکو مرد
یعنی علما یهود بواسطهٔ اخذ رشوت صفت مصطفی را صلعم که در توریة برین وجه بوده که
روی و جعد موی و گندم گون سیاه چشم میانه بالا پس تغیر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر
الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم و سفید پوست فرو گذاشته موی یک چشم باشد
و این صفت دجالست باعوام خود گفتند که این پیغمبر موعود نیست پس وای برایشان را
از آنچه نوشتند و تغیر کردند دستهای ایشان و دیگر باره وای برایشان از آن چیزی که
کسب می کنند از رشوت و اکل حرام وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً
قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا
لَا تَعْلَمُونَ و گفتند یهود بزعم خود که ما را مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد مگر بمقدار
روزی چند شمرده شده هفت روز یا چهل روز که بدان عدد که قوم ما گوساله را پرستیده اند
بگوای محمد مر ایشان را آیا فرا گرفته اید از نزدیک خدای عهدی و پیمانی که شما را زیاده از آنچه می
گویید عذاب نخواهند کرد اگر چنین وعده ایست پس خلاف نکند خدای تعالی وعدهٔ خود را بلکه می
گویید و افترای کنید بر خدای تعالی آنچه را که نمی دانید بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ
بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ نه چنانست که ایشان
می گویند بلکه هر که بدی کند یعنی شرک آرد و دشمن احمد و آل باشد و فرا گیرد گرد
او را گناه او یعنی بر وی مستولی شود تا بر کفر و عداوت بمیرد پس آن گروه
اهل دوزخ و ساکنان ایشان در آتش جاویدان مانند کافرانه وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و آنانکه گرویدند بخدای تعالی
و آنچه از نزد او آمده و عمل کردند نیکو و پاکیزه آن گروه اهل بهشتند و مستحق آن ثواب
نه غیر ایشان در بهشت جاویدان باشند کاملا وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ
إِلَّا

إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و یاد کنید چون فرا گرفتیم در توریة عهد و پیمان فرزندان یعقوب را
و گفتیم مپرستید شما مگر خدای را که سزای پرستش اوست و نیکوی کنید به پدر و مادر نیکویی کردنی و دیگر
به نسبت خویشان و یتیمان و بیچارگان و بگویید مر عام مردمان را سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد
بعضی گویند که آن امر بمعروف و نهی از منکرات است و از ابا جعفر علیه السلم مرویست که فرمود که بهترین
سخنی که دوست دارید که برای شما گفته شود که حق سبحانه و تعالی دوست نمیدارد فحش گوی را و نماز را
بپای دارید با شرایط آن و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده‌ایم پس روی بگردانیدید بعد از این پیمان
و برگشتید از عهد و میثاق مگر اندکی از شما و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریة که در زمان
محمد صادر شده وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ
دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و آن نیز یاد کنید که گرفتیم پیمان از اسلاف شما
و با ایشان عهد بستیم که مریزید خونهای اقربای هم دینان خود را و بیرون مکنید کسان خود را از
خانمان خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرند پس اقرار کردید و قبول
نمودید بدان ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده‌اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ
أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا
خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ پس شما آنگروهید که پیمان را شکسته‌اید می کشید کسان خود را و
بیرون می کنید گروهی را از قوم خود از سراها و منزلهای ایشان هم پشت شدید بر آن قوم
مغلوب شده از شما به بزه کاری و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و
دیگری نضیر که باهم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله نیز مشرک بودند یکی اوس
و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه

از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشدندی
تا هم قوم مغلوب بجلای انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانکه می فرماید
و اگر بیایند اسیران بنی اسرائیل ایشان را فدیه می دهید یعنی با اسیر دیگر مبدل می کنید و بیرون
کند و حال آنکه حرام شده است بر شما بحکم میثاق بیرون کردن ایشان را ازین فقره تعلق بما قبل
دارد آیا می گروید شما به پاره احکام توریة که فدیه اسیر است و کافر می شوید ببعض دیگر که قتل
و اخراج است پس نیست مکافات آنکس که بکند اینچنین عهدشکنی و نافرمانی از شما که جهودید
مگر خواری و رسوایی در زندگانی این سرای که قتل بنی قریظه است و اجلای بنی نضیر و روز رستخیز
باز گردانیده شوند از حشرگاه بسوی سخت ترین عذابها که عذاب دوزخ است و خدای غافل نیست
از آنچه شما می کنید از عهدشکنی أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا
يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ این گروه آنانند که از سفاهت خریده اند
و بدل کرده زندگانی محقر دنیا را به نعمت جاوید آن سرای پس سبک کرده نشود از ایشان
عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش و نباشند ایشان را یاری
داده شوند در دینی برفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ
فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را توریة و از پی در آوردیم
از پس موسی بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و عیسی علیهم السلم
و دادیم عیسی را که پسر مریم بود نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب
و احیای موتی و دادیم بجان پاکیزه یا به جبرئیل یا باسم اعظم یا انجیل آیا هر گاه که نزد ما آمد
شما فرستاده با آنچه دوست نه دارد نفسهای شما آن را و سخن او بر وفق هوا و مدعای
شما نباشد تعظیم نکردید و گردن نهادید پس گروهی را از ایشان دروغگوی داشتید

چون

چون رسول الله و عیسی علیهما السلم و گروهی را کشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلم وَقَالُوا قُلُوبُنَا
غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ و گفتند یهود که دلهای ما در غلافست
یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول حق حق تعالی می فرماید که نه چنانست که ایشان
می گویند بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بسبب ناگرویدن
ایشان پس اندکی از ایشان ایمان آوردند چون ابن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ
كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى
الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ و آنهنگام که
بدیشان آمد نوشته از نزد خدای تعالی که قرآنست گواه و موافق قرآن کتاب را که با ایشانست
در توحید و نبوت و امامت و حشر و آنچه از اصول ایمانست قبول نکردند و بدان نگرویدند
و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت و زمانی طلب نصرت و فتح
می کردند بدین کتاب و نبیی که این بدو فرو آید برآنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب
یعنی هرگاه که گفت از عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشته
گفتندی بار خدایا نصرت می خواهیم از تو به محمد رسول صلعم که رسول آخر الزمانست پس آنوقت
که آمد بدیشان آنکس که شناخته بودند کافر شدند پس لعنت خدای تعالی بر ناگرویدگان
که بدانش خود کار نکنند و عناد بورزند وضع ظاهر در موضع مضمر لتسجیل بکفر ایشانست
بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ
مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ
عَذَابٌ مُهِينٌ بد چیزیست که ایشان فروختند بآن چیز بهره نفسهای خود را و این
آنست که کافر میشوند بآنچه فرو فرستاده خدای تعالی است که آن قرآنست از جهت رشک
بردن ایشان برآنکه فرو فرستد خدای تعالی از فضل خود که کتاب و وحی است بآنکس که
خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشند پس باز گشتند جهودان بخشم خدای تعالی با استحق

کشتند خشمی را بر بالای دیگر خشمی به انکار عیسی و انجیل و خشمی با نکار محمد صلعم و قرآن و مر کافران راست
عذاب خوار کننده وإذا قيل لهم آمنوا بما أنزل الله قالوا نؤمن بما أنزل علينا
ويكفرون بما وراءه وهو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون أنبياء الله
من قبل إن كنتم مؤمنين و چون گویند مر جهودان را که بگروید بآنچه خدای تعالی فرستاده است
از انجیل و قرآن گویند ما می گرویم بآنچه فرستاده شد بر ما یعنی توریت و کافر می شوند بآنچه کتابست
ایشانست و آن هر دو که انجیل و قرآنست درست و راست است حالتی که باور دارنده است
مر آن کتاب را که با ایشانست و ازینجا کفر ایشان به توریت لازم می آید چه کفر بآنچه موافق
چیزیست کفر باشد به آن چیز بگو پس چرا می کشتید پیغمبران خدا را پیش ازین اگر بودید
گرویدگان به توریت ولقد جاءكم موسى بالبينات ثم اتخذتم العجل من بعده
وأنتم ظالمون و هر آینه که آمد شما را موسی بنشانهای درست و پیغامهای راست که احکام
الواحست پس فرا گرفتید گوساله را بخدایی از پس رفتن موسی بطور و شما بیدادگرانید
بنفس خود وإذ أخذنا ميثاقكم ورفعنا فوقكم الطور خذوا ما آتيناكم
بقوة واسمعوا قالوا سمعنا وعصينا وأشربوا في قلوبهم العجل بكفرهم
قل بئسما يأمركم به إيمانكم إن كنتم مؤمنين و یاد کنید چون فرا
گرفتیم پیمان شما را و بر داشتیم بر زبر شما کوه طور را ما گفتیم فرا گیرید آنچه شما را دادیم یعنی توریت
بعزم درست و جد تمام و بشنوید یعنی فرمان برید گفتند به آشکارا شنیدیم و پذیرفتیم و
پنهان با خود گفتند نه فرمان کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل و خورانیده
شد یعنی در آورده شد در دلهای ایشان دوستی گوساله را بسبب جحود و انکار بگو بد چیزیست
آنچه می فرماید شما را بآن چیزی ایمان شما و آن کدام است کفر بقرآن و به محمد صلعم هستید
شما گرویدگان بخدای تعالی چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او بکفر نه فرماید او را پس آنچه
ایشان تصور ایمان کردند نه ایمانست بلکه کفر است قل إن كانت لكم الدار

الآخرة

الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت إن كنتم صادقين بگوی ای محمد
در جواب دعوی ایشان که می گفتند که جز بهشت جای ما نخواهد بود که اگر هست بزعم شما که مر شما راست
سرای آخرت و نعمت بهشت نزدیک خدای تعالی پاکیزه و خاصه بی دیگر مردمان پس آرزو کنید
مرگ را اگر هستید شما راست گویان در آنکه بهشت خاصه شماست ولن يتمنوه أبدا بما قدمت أيديهم
والله عليم بالظالمين و آرزو نکنند جهودان هرگز مرگ را بآنچه فرستاده است دستهای
ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی صلعم و خدای تعالی داناست بر حال ستمکاران دروغ
گویان ولتجدنهم أحرص الناس على حياة ومن الذين أشركوا يود أحدهم
لو يعمر ألف سنة وما هو بمزحزحه من العذاب أن يعمر والله بصير
بما يعملون هر آینه یابی تو جهودان را حریص ترین مردمان بر زندگانی دنیا و از آن کسانند
نیز که شرک آورده اند مثل مجوس دوست می دارد یکی از ایشان که کاش عمر داده شود هزار سال
از بهر آنکه تحیت مجوس چون بهم رسد اینست که هزار سال بزی و نیست که رهاننده او باشد
از عذاب دوزخ آنکه عمر بسیار داده شود و عمر دراز در کفر و نافرمانی چگونه سبب نجات
شود و خدای تعالی بیناست آنچه جهودان و مجوس و غیر ایشان می کنند بعضی از یهود گفتند
که جبرئیل است که وحی می آرد بحضرت رسالت صلعم و اسلاف ما را از جبرئیل ع زحمت بسیار
رسیده و اکثر بلا و عذاب بر ایشان نازل شده اگر جای او میکائیل می بود ما با بو القاسم
ایمان می آوردیم حق سبحانه و تعالی فرمود که قل من كان عدوا لجبريل فإنه
نزله على قلبك بإذن الله مصدقا لما بين يديه وهدى وبشرى
للمؤمنين بگوی ای محمد هر که باشد دشمن مر جبرئیل را گو از خشم بمیر پس بدرستی
که او فرو می آرد قرآن را بر دل تو بفرمان خدای تعالی در حالتی که قرآن تصدیق کننده است
مر آن چیز را که پیش از وی نازل شده در حالی که با ایشانست چون توریت و زبور و قرآن
راه نماینده است بحق و مژده دهنده است مر مؤمنان را به نجات و درجات من كان

درین وقت که در چاهند به هیچ کس جادوی نا گویند پیش از آموزانیدن آن کس را
که چیزی نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای تعالی پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر
گناهی مترتب نیست بلکه هست پس می آموزند از آن دو فرشته آن چیزی که جدایی افکندن میان
مرد و زن بآن و نیستند جادوان ضرر رساننده به سحر هیچ کس را مگر به قضا و قدر خدای تعالی
تا بکسی که استحقاق ضرر داشته باشد بوی رسد و الا نه و می آموزند آنچه ایشان را زیان
رساند و سود نکند پس عاقل این کار نکند و هر آینه نیک دانستند یهود و هر که سحر را
بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد و نیست او را در آن سرا بهره از نیکویها وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا
بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و بد چیزیست آنکه فروختند بدان چیز نفسهای خود را
یعنی سحر اختیار کردند اگر هستند ایشان که دانند زیان این سود را از کلام معجز نظام
امیر المؤمنین ع است که منجم مثل کاهن است و کاهن همچو ساحر است و ساحر مانند کافر است
و کافر در آتش دوزخ گرفتار است وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و اگر این جهودان گرویدند به محمد ص و پرهیز کردندی از سحر
و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست که هر آینه پاداش از نزدیک خدای تعالی
بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر ص میستانند اگر بودندی که بدانستندی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ
عَذَابٌ أَلِيمٌ ای آنکسانی که گرویده اید مگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد ص که یهود
آن را دست آویز خود ساخته بآن حضرت این کلمه می گویند و در لغت ایشان دشنام
و سخن فاحش است و متوسل به این معنی می گفتند که مراعات کن سخنان ما را حق سبحانه
و تعالی فرمود که این کلمه مگویید و بگویید انْظُرْنَا یعنی ببوی ما نگر و بشنوید حکم خدا را بسمع
قبول و مر کافران راست عذاب دردناک مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ
يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ دوست ندارند آنان که حق را پوشیده اند از
اهل

اهل تورات و نه مشرکان آنکه فرستاده شود بر شما هیچ نیکویی از نزد پروردگار شما مراد
وحی قرآنست که جامع همه خیراتست و خدای اختصاص می دهد بنبوت و وحی خود هر که را
خواهد و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا
أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هر چه منسوخ می کردانیم از آیه قرآن
بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان یا فراموش می گردانیم آن را از دلها می بریم بیاوریم
بهتر از این آیه منسوخ چه مثل مصابرت غازی با ده تن منسوخ کرده با دو تن مقرر
ساخت یا بیاریم مانند آن که نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت
چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه آیا نمی دانند که خطاب با منکر نسخ است جهودان
در نسخ مجادله می کردند و می گفتند که آن پشیمانیست بر خدای تعالی روا نیست حق تعالی
می فرماید که اگر منکر مجادل آیا معلوم نه داری یعنی می دانی که خدای تعالی بر همه چیزها از ثبات
و نسخ و انشا تواناست بر کمال أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ آیا نه دانستی ای آنکه حق تعالیست
که بی شک مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند و نیست مر شما را
جز خدای تعالی دوستی که از او بشما نفع رسد و نه یاری دهنده که از شما دفع ضرر کند
أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ
الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ یا می خواهید آنکه سوال کنید
پیغمبر خود را همچنانکه سوال کرده شده بود موسی ع پیش از این جهودان می گفتند که کتابی
بیارید به یکبار چنانچه موسی آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد ص همان می طلبید که پدران
شما از موسی ع می طلبیدند و هر که بگزیند کفر را بر ایمان پس هر آینه گم گشته است از راه راست
وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا
مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا

حتی یأتی الله بامره ان الله علی کل شیء قدیر دوست می دارند بسیاری از اهل توریة آنکه
گردانند شما را از پس ایمان شما کافران یعنی شما را بدین خود برند از روی حسد از نزد
نفسهای ایشان یعنی بمقتضای نفس و طبع ایشان از پس آنکه روشن گشت مر ایشان را
آنچه راست و درست است یعنی رسالت سید انام و حقیت قرآن و صحت دین اسلام پس
گذارید ای مؤمنان و بگذرید از قتال ایشان و روی بگردانید از ایشان تا بیارد خدای تعالی
بفرمان خود که حکم است بر قتال یا امر بجزیه بدرستی که خدای تعالی بهمه چیزی از تعذیب و انتقام
تواناست واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وما تقدموا لانفسکم من خیر
تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة مال را
و آنچه از پیش بفرستید از برای خود و از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات
بیابید آنرا نوشته نزدیک خدای تعالی ثواب آن بیابید از و بدرستی که خدای تعالی بآنچه
شما می کنید از خیر و صدقه و غیر ذلک بیناست وقالوا لن یدخل الجنة الا من
کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم
صادقین گفتند جهودان هرگز در نیاید در بهشت مگر آنکه باشد یهودی یا نصرانی
این دعوی آنها آرزوی بیحاصل ایشانست بگو بیارید حجت خود را برین دعوی اگر هستید
راست گویان در قول خود بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه
ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون نه چنین است که ایشان می گویند بلکه هر که
تسلیم کرد همه خود را برای طاعت خدای او نیکوکار است در کردار و گفتار پس مر آنکس را است
مزد او نزد آفریدگار او و هیچ ترسی نباشد بر ایشان و نباشند ایشان اندوهناک
از تصور زوال آن مزد وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت
النصاری لیست الیهود علی شیء وهم یتلون الکتاب کذلک قال
الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمة

فیما کانوا

۴۳ فیما کانوا فیه یختلفون و گفتند جهودان در وقت مناظره با نصاری بجز آنکه نسبت کرده
ترسایان بر چیزی اند از دین حق و گفتند ترسایان که نیستند جهودان بر چیزی که معتقد بآن باشند
و حال آنکه هر دو راست می گفتند همه ایشان می خوانند کتاب خدا را یهود از توریة که مدح آنند
که نصاری بجهة زن و فرزند مر حق را باطل اند و ترسایان در انجیل می خوانند که بجهة انکار عیسی
و انجیل ایشان کافر و باطلند و همچنین که اینها می گویند گفتند آنانکه هیچ نمی دانند و اهل
کتاب نیستند چون مجوسی و مشرکان عرب مانند گفتار یهود و نصاری بآنکه یهود و نصاری
بر باطلند پس خدای تعالی حکم کند در میان ایشان در روز رستخیز در آن چیزی که هستند
ایشان در آن اختلاف می کنند از حق و باطل میان مخالفان و معاندان اهل البیت نیز
در آن روز چنین حکم خواهد بود ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر
فیها اسمه وسعی فی خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین
لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم و کیست ستمکار
تر از آن کس که باز داشت مسجدهای خدا را از آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدای تعالی
یعنی نگذاشت که در مساجد نام خدا را یاد کنند و پرستش نمایند و سعی نموده در ویرانی آن مسجدها
بخت النصر بابلی بود یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد و هر که ساعی در خرابی
مسجدها باشد درین حکم شریک است زید بن علی از پدران بزرگوار خود نقل می کند و ایشان از
امیر المؤمنین علیه السلم که مراد از مساجد جمیع زمین است زیرا که پیغمبر ص فرموده که تمام
زمین را از برای من مسجد ساخته است و خاک آنرا پاک گردانیده اند جمیع مساجد نباید
باشد الا آنها یک مسجد را خراب کردند یا هر موضعی از مسجدیت برای سجده
و در روایت است از ابی عبدالله ع که منافقان مشرکان قریش اند که رسول الله را منع از دخول
مکه و مسجد الحرام کردند آنگروه که مانع ذکر بودند در خرابی مسجد کوشیدند و نبایست مر ایشان را
و نسزد آنکه در آیند در آن مساجد مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام است

که کفار را بسل ذم ممنوع عند از دخول مساجد مر ایشان راست در این جهان رسوایی و خواری و جزیه دادن
و در آن سرای عذاب بزرگ دائمی وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ
إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و مر خدای راست جای برآمدن آفتاب و جای فرو رفتن آن پس
هر کجا که روی کردید پس آنجهت طاعت اوست نزول این آیه شریفه وقتی بود که سمت
قبله پوشیده شده بود و بعضی از لشکریان حضرت رسالت صلعم هر کدام بطرفی نماز گذارده بودند
بعد از آن که تحری کرده بودند چون بمدینه رسیدند خواستند که آن نماز را اعاده کنند
آیه آمد که حاجت نیست باعاده و چنانست که اگر علامات پوشیده شود وقت وسعت
یک فریضه را چهار طرف باید گذارد [illegible] به محتمل و اگر چه یکجهت باشد پس اگر مطابق
بوده بعد از انکشاف فبها و الا اگر استدبار بوده اعاده نماید خواه وقت باقی باشد
خواه نه و در وقتی که اعاده کند اگر جانب محض یمین یا یسار گذارده اگر وقت فوت
شده اعاده نکند و نیز اگر انحراف اندک بوده مطلقا اعاده نکند بدرستی که خدای
تعالی بزرگ مغفرتست و بسیار عطا و دانا بمصالح امور مؤمنان وَقَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ
وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ و گفتند
بی باکان از یهود و نصاری فرا گرفت خدای تعالی فرزندی یعنی عیسی و عزیر پاکی و تنزیه
اوراست نه چنانست که ایشان می گویند مر اوراست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینست از
اهل آسمان و زمین همه مملوک و مخلوق اوست چه ولد از جنس والد می باشد نه از
جنس خالق همه آنچه در آسمان و زمین است مر او را فرمان بردارانند یعنی جمیع در تحت تصرف
ویند بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
از نو پدید آرنده آسمانها و زمینها و چون خواهد تا تقدیر کند کاری را پس جز این که گوید مر
آن چیز را که بباش پس بباشد وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ أَوْ تَأْتِينَا
آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ

قد بينا

قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ و گفتند آنانکه نمی‌دانند و نمی‌شناسند خدای را چون مشرکان
مکه چرا سخن نمی‌گوید با ما خدا یا بهر یکی از ما پیغامی نمی‌آید همچنانکه این مشرکان می‌گویند می‌گفتند آنان
که بودند پیش از ایشان از یهود و نصاری مانند گفتن ایشان با یکدیگر مشابهت دلهای
کفار در کفر و قساوت هر آینه ما بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت و امامت برای
گروهی که طالب یقین‌اند إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ
عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد با قرآن و دین اسلام مژده دهنده
مؤمنان و بیم کننده کافران و منافقان و پرسیده نخواهی شد از آنها که اهل جحیم‌اند و جحیم
آتش سوزنده بسیار زبانه باشد آورده‌اند که روزی بر زبان رسول صلعم جاری شد
که اگر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم
عذاب الیم به منهاج مستقیم باز آیند حق تعالی این آیه فرستاد که ایشان اصحاب جحیم‌اند و ما
ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای رسالت است و بر ما حساب
اهل ضلالت وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ
إِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ و هرگز خشنود نشوند از تو
جهودان و ترسایان تا آنگاه که پیروی کنی کیش ایشان را بگو بدرستی که راه نمودن
خدای تعالی آنست که راه نمودن شما را به یهودیت و نصرانیت می‌خوانید و او مرا باسلام
راه می‌نماید و اگر متابعت نمایی آرزوهای ایشان را در باب دین پس از آن خبری
که براستی آمده است بتو از دانشی که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان
نیست ترا از عذاب خدای تعالی دوستی رهاننده و نه کسی یاری دهنده و شرطیه گاه است
که مرکب از دو محالست و این از آن قبیل است یا صورت خطاب با حضرت پیغمبر
و معنی راجع با امت الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ

یؤمنون به ومن یکفر به فاولئک هم الخاسرون یعنی آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب
توریة بقولی که در شان ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان ملازمان
نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رحمه الله از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که در شان
مسلمانان فرود آمده باشد و بهر تقدیر می خوانند آن کتاب را یا متابعت می کنند چنانچه
حق خواندن و متابعت کردنست آنگروه ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند و هر که
کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد پس آنگروه ایشانند زیانکاران یا بنی
اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین
ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتها که انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما
و بدرستی که پدران شما را تفضیل کردم بر عالمیان زمان ایشان تکرار این بجهة
تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا
ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعة ولا هم ینصرون و بترسید از
عذاب روزی که از بسبب آن کفایت نکند کسی از کسی چیزی را از عذاب و قبول کرده
نشود از هیچ نفسی فدای او را یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد و سود نکند هیچ
نفسی را خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع و نباشد کافرانرا که یاری کرده
شوند بجهة دفع عذاب از ایشان واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن
قال انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی
الظالمین و یاد کن ای محمد وقتی که بیاموخت یعنی امر کرد مر ابرهیم را پروردگار او
بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند که سنن
حنیفه است پس ابراهیم عم باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان و در تفسیر طبرسی می آرد
که شیخ ابو جعفر بابویه رحمه الله در کتاب النبوة اسناد رسانیده به مفضل بن عمرو
که او گفت از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم پرسیدم از قول حق جل و علا که واذ ابتلی

ابرهیم

ابرهیم ربه بکلمات این چه کلمات تواند بود و فرمود که آن کلماتیست که آدم متوسل بآن شد
و توبه او پذیرفته گشت و آن اینست که اسئلک بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین
که توبه مرا قبول کن حق سبحانه و تعالی قبول فرمود چنانچه گذشت و دیگر گفتم یا ابن رسول الله
فاتمهن چیست فرمود که این کلمات اتمام خواهد یافت تا قائم دوازدهم ائمه است
که نه از آن از اولاد حسین ع باشند یعنی ائمه اثنی عشر اند که ختم بقائم ایشان خواهد شد
گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا از قول الهی که وجعلها کلمة باقیة فی عقبه فرمود که این
بامامت اراده فرموده که در عقب حسین ع پدید کنند نه از اولاد حسن حال آنکه هر دو فرزند و
سبط رسول الله اند و سید شباب اهل جنت اند فرمود که موسی و هرون دو پیغمبر بودند و برادران
بودند نبوت در صلب موسی نهادند و در صلب هرون کسی را نمی رسد که چون و چرا گوید
هر چه می کند در ضمن آن حکمتی است لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون و در عدة
الداعی آورده که مرویست که حق سبحانه و تعالی چهار خصلت در عوض شهادت امام حسین ع
بوی کرامت فرموده در تربت وی شفا پدید کرده و در قبه وی دعا را با جابت مقرون
می گرداند و ائمه انام علیهم السلم از ذریه وی بوجود آورده و نمی شمارد ایام زایران آن حضرت
را از اعمار ایشان آن بقعه از زمینی که مشهد مقدس و بیت بلاشک دعا در آنجا
مستجاب است گفت خدای تعالی چون متابعت فرمان کردی بدرستی که من گرداننده توام مر
مردمانرا پیشوای در دین که بعد از تو بتو اقتدا کنند همچنانکه گفت ابرهیم با حق تعالی
که از فرزندان و اولاد من امامان پیدا کن فرمود خدای تعالی در جواب او نه رسد عهد من
یعنی امامت من ستمکارانرا مطیع عاصیان و کافرانرا از ذریت تو پس آن جماعت
از ذریت او که کافر و مشرک و عاصی بوده باشد ایشانرا منصب نبوت و امامت
و خلافت نشود چه هر مشرک ظالم است بدلیل ان الشرک لظلم عظیم و ظالم ممن
لا الظلم است و این معنی صادق است بر دانا و از این حیث انها را مومن می نامند چه او را

ایمان ثابت است در حال نوم و اگرچه در آن حال او را تصدیق حاصل نیست پس امامت
خلافت از بنی اسمعیل حق ائمه اثنی عشر باشد به نص الهی که از اول عمر تا آخر عمر معصوم بوده اند
و خدا پرست و دیگران که چنین نبوده اند حق ایشان را به غصب و ناحق گرفته باشند وَاِذْ جَعَلْنَا
الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَاَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرٰهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا اِلٰى
اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ یاد کن
آنکه گردانیدیم خانه کعبه را جای بازگشت مردمان را یعنی حاجیان را که هر سال بوی باز
گردند و از آن بثواب بیحساب رسند و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که در و کسی را نکشند
و فرا گیرید برای مؤمنان از مقامی که منسوبست با براهیم ع نمازگاه و آن موضعیست که در و
حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر وی هست و امامیه استدلال کرده اند بآنکه
نماز طواف که دو رکعت است در مقام ابراهیم ع واجبست زیرا که حق تعالی بدان امر فرموده و ظاهر
امر مقتضی وجوبست و نماز واجبی نیست نزد مقام ابراهیم غیر نماز طواف بلا خلاف پس نماز
طواف آنجا واجب باشد و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل آنکه پاک سازند
خانه مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصی امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از آن
نیز این فرمان را بجای آورده بر پشت حضرت رسالت ص بالا رفت و آنخانه را از اوثان
و ارجاس پاک ساخته برای طواف کنندگان و برای مقیمان و معتکفان و برای رکوع و سجود
آرندگان یعنی نماز گذارندگان و حسان بن ثابت رحمه الله درین باب مدحی گفته چنانچه
در بسیار جایها و کتابها آورده اند تا غایتی که در روضة الاحباب نیز مذکور است
شعر قِيلَ لِي قُلْ فِي عَلِيٍّ مِدَحًا ۞ ذِكْرُهُ يُخْمِدُ نَارًا مُوصَدَهْ ۞ قُلْتُ لَا اَقْدُمُ فِي مَدْحِ امْرِئٍ ۞
ضَلَّ ذُو اللُّبِّ اِلٰى اَنْ عَبَدَهْ ۞ وَالنَّبِيُّ الْمُصْطَفٰى قَالَ لَنَا ۞ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعِدَهْ ۞ وَضَعَ اللّٰهُ
بِظَهْرِي يَدَهُ ۞ وَاَحَسَّ الْقَلْبُ قَدْ اَنْ بَرَّدَهْ ۞ وَعَلِيٌّ وَاضِعٌ اَقْدَامَهُ ۞ فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللّٰهُ يَدَهْ ۞
یعنی گفتند مرا که بگو در شان امیر المؤمنین ع مدحی و منقبتی که یاد کردن او فرو می نشاند آتش

سوزان را

سوزان را گفتم در جواب که اقدام نمیتوانم نمود در مدح گفتن مردی که راه گم کرده صاحب عقل تا
که پرستش کند او را و لیکن پیغمبر ص فرموده ما را که در شب معراج که عروج کرده بودم بعالم بالا که
و در آن محل نهاد حق سبحانه و تعالی بر پشت من دست قدرت خود را و حال آنکه دریافت دل من
بتحقیق خنکی آن دست را و علی ع نهنده بود قدمهای خود را وقت انداختن بتان از سطح
کعبه در موضعی که حق سبحانه و تعالی نهاده بود دست قدرت خود را از بی مدحیست از رتبه
امیر المؤمنین ع معلوم می توان کرد وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا
وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ قَالَ وَمَنْ
كَفَرَ فَاُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلٰى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و یاد کن آنرا
که گفت ابراهیم ع یعنی دعا کرد که ای پروردگار من بگردان این مکان را که برای تو در آنجا
ساختیم شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ و روزی ده اهل این بلد را از میوه‌ها حق تعالی
این دعا را مستجاب کردانیده حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیهای فلسطین را که مشتمل بود
بر ثمرات بسیار از زمین قلع ساخته بمکه آورد و هفت بار گرد خانه طواف داده بر زمین
تهامه بر سر مرحله از مکه وضع کرد آن دیه را بجهت طواف خانه طایف گویند و میوه اهل مکه
از آنجاست پس ابراهیم ع تخصیص کرد رزق را بمؤمنان و گفت روزی ده هر که ایمان
دارد از آنان که ساکن این شهر باشند بخدای و بروز آخرت و گفت خدای تعالی و هر که
کافر شود پس او را برخورداری دهیم برخورداری اندک یعنی در دنیا پس او را
بیچاره گردانیم بسوی عذاب دوزخ و بد رجعتیست دوزخ وَاِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيمُ الْقَوَاعِدَ
مِنَ الْبَيْتِ وَاِسْمٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و یاد کن
آنرا که برداشت ابراهیم اصلها و اساسها را از خانه کعبه و اسمعیل که با وی شریک
بود در رفع بآنکه سنگ جمع می آورده بدست پدر ع می داده تا بکار می برده بعد از
اتمام پدر و پسر دست نیاز برداشته می گفتند ای پروردگار ما قبول کن از ما این کار خیر را

بپرستی که توی شنوا مر دعاء ما را و توی دانا به نیتهای ما ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن
ذریتنا امة مسلمة لک وارنا مناسکنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم
ای پروردگار ما بگردان ما هر دو را ثابت بر اسلام مخلص مر ترا و گردان فرزندان ما را گروهی گردن
نهاده و منقاد شده مر ترا مروی است از صادق ع که مراد با امت مسلمه از ذریة ابراهیم ع
بنی هاشم‌اند خاصه بنمای مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد میقات برای احرام
و عرفات برای وقوف و منا برای قربان و از ما درگذران اگر در عمل قصوری و تقصیری
واقع شده باشد به تحقیق که توی پذیرنده توبه مقصران و بخشنده برگناه کاران ربنا
وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة
ویزکیهم انک انت العزیز الحکیم ای پروردگار ما برانگیز در میان
ذریة ما یا امة مسلمه فرستاده از ایشان بزبان ایشان تا ذریة ما اشرف عربی باشد
بر آن رسول بخواند بر ایشان کتاب ترا و بیاموزد ایشان را قرآن و معانی آن و پاک
گرداند ایشان را از گناه به سبب شرایع و احکام بدرستی که تو توانایی و قادر در اجابت
دعاء ما توی دانای محکم کار حق سبحانه و تعالی این دعا را نیز باجابت مقرون ساخته
حضرت رسالت را ص از اولاد اسمعیل ع مبعوث گردانید و ذریة طاهره نیز او را
فرمود بجهة حفظ دین متین او که سید المرسلین است صلوات الله علیهم اجمعین ومن
یرغب عن ملة ابرهیم الا من سفه نفسه ولقد اصطفیناه فی
الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین و کیست که باز گردد یعنی هیچ کس
باز نگردد از کیش ابراهیم ع مگر کسی را که خوار کرده اند نفس خود را یا جاهل نفس خود
باشد چه هر که خالق خود را نمی داند جاهل نفس خود است و هر آینه ما برگزیده‌ایم ابراهیم را
ع در این سرای بکرم فتوت و نبوت و عبادت و خلت و عمارت خانه
کعبه بدرستی که او در آن سرای از جمله برگزیدگان و پیغمبران است اذ قال

له

ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین یاد کن آن وقت که گفت مر ابراهیم ع را پروردگار
او تسلیم شو در هر چه حکم من در او جاری است گفت ابراهیم ع تسلیم کردم خود را در امر پروردگار
عالمیان را تا هر چه خواهد کند و آنحضرت تسلیم فرموده بود دل خود را از برای رحمان
و زبان خود را از برای برهان و بدن خود را از برای نیران و ولد خود را از برای قربان و مال
خود را از برای ضیفان ووصی بها ابرهیم بنیه ویعقوب یا بنی ان الله اصطفی
لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون و وصیت کرد بملت خود ابراهیم پسران
خود را وصیت کرد یعقوب ع نیز اولاد خود را موافقت جد خود مضمون هر دو آنکه
ای پسران من بدرستی که خدای برگزیده برای شما دین مرضی که اسلام است پس نمیرید شما
که مسلمان باشید یعنی باید که بر اسلام بمیرید ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت
اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک واله آبائک ابرهیم
واسمعیل واسحق الها واحدا ونحن له مسلمون آیا شما حاضر بودید آن هنگام
که آمد یعقوب اسباب مرگ او آنوقت گفت یعقوب مر پسران خود را چه چیز
خواهید پرستید از پس من گفتند خواهیم پرستید خدای ترا و خدای پدران ترا که پدران
ابراهیم و اسمعیل و اسحق‌اند ابراهیم که جد بود پدر گفت زیرا که جد حکم پدر دارد و
اسمعیل که عم بود نیز پدر فرمود زیرا که عرب عم را اب گویند نظر بر اتحاد اصل و از این مقوله است
پدر گفتن آزر که عم بود عبادت می کنیم خدا را که یگانه و یکتاست و حال آنکه ما مر این
خدا را منقادیم به طاعت تلک امة قد خلت لها ما کسبت ولکم ما
کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب
علیهما السلام و اولاد ایشان گروهی بودند که درگذشتند مر ایشان راست آنچه کسب کردند و
مر شما راست آنچه کسب کردید و پاداش آن خواهید یافت و شما پرسیده نشوید
از آنچه بوده بودند ایشان که عمل می کردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب

دهند و بر کفر ایشان معاقب سازند و درین آیه فرمود که شما را باعمال ایشان عتاب خواهد ساخت
و ایشان را به افعال شما مواخذ خواهد کرد وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا
قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و گفتند جهودان مر اهل
اسلام را که باشید از جمع یهود و گفتند ترسایان که ترسا شوید تا راه یابید بگو نه جهودی
و نه ترسایی بلکه متابعت می کنیم کیش ابراهیم را در حالتی که آن ملت مایل است از همه کیشها به
راه راست و نبود ابراهیم ع از شرک آرندگان قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا
وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ
مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ بگویید ای متابعان ملت ابراهیم ع در جواب آنها که گرویدیم بخدای تعالی
و بانچه فرو آمده است بما یعنی قرآن و بانچه فرو فرستاده شده است بسوی ابراهیم ع بیست
صحیفه بوده است و به فرزندان او اسمعیل و اسحق و نبیره او یعقوب و به فرزندان
یعقوب و ایشان متعبد به احکام صحف بودند و ایمان داریم بانچه داده شد موسی و عیسی را
یعنی توریة و انجیل و سایر دلائل نبوت و بانچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب
و معجزات از نزد خداوند خود هیچ جدایی نمی افکنیم میان یکی از ایشان در ایمان
و ما خدای را گردن نهادگانیم فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ
تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
پس اگر ایمان آوردندی یهود و نصاری بمانند آنچه شما ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه
کتب و رسل پس هر آینه راه راست یافتندی و اگر بر گردند پس جز این نیست که ایشان
در مقام خلاف و عداوتند و تو ای پیغمبر از دشمنی ایشان اندیشه مکن پس زود باشد
که خدای تعالی کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را و اوست شنوای
مقالات موحدان و کافران باقرار و انکار و دانا باعتقاد هر دو گروه ترسایان بر طرح

مخالفت

مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شعار ایشان صبغ
آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیت غوطه دادندی به اعتقاد آنکه
آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیح و آن را قائم مقام ختان دانستندی حق تعالی
رد نمود صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ بگویید ای
مسلمانان که متابعیم صبغة الله که دین خداست و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانانست
و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهة دین و تلقین و تطهیر مومنان از ادناس تنویت و حق را
به اتباع صبغة الله پرستش کیرانیم گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است هر کرا این رتبه
دوستی بر آورده اند از همه عالمش بر آورده مثل امیر المؤمنین ع و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین که برگزیدگان عالمند و دوستان ایشان برگزیدگان نوع بنی آدم قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا
فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُخْلِصُونَ چون یهود و نصاری دعوی باطل شرف دوستی و عزت فرزندی حق سبحانه
و تعالی کردند حق تعالی فرمود که بگو در جواب ایشان آیا مخاصمت می کنید با ما در دین خدای تعالی
و دعوی او لوتیه درانت بی حق و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما و چون
ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب باشد و ما راست جزای
کردهای ما و شما راست مکافات عملهای شما و ما نیز او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَمْ تَقُولُونَ
إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ
قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ یا می گویید ای جهودان و ترسایان که این پیغمبران و پیغمبر
زادگان بر دین یهودی اند و این قول جهودانست یا بر کیش نصرانیت و این سخن ترسایانست
بگو آیا شما داناترید بادیان انبیا یا خدای تعالی که ایشان را بدان دین مبعوث گردانیده
و کیست ستمکارتر بر خود از آنکس که بپوشد گواهی که نزد او ثابت باشد از خدای تعالی

این نوبتی اهل کتاب به کتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت ص و نیست خدای تعالی
بی‌خبر از آنچه شما میکنید از کتمان حق و بعضی نیز گفته‌اند که کتمان خلافت و امامت امیرالمؤمنین ع
کردند و درین امر داخلند تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا
تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آن قوم مذکور گروهی بودند که رفتند و در گذشتند مر ایشان را
همان رسیده که خود کسب کرده‌اند و شما را نیز همان خواهد رسید که کرده اید و مسئول نمی‌شوید
از آن چیزی که دیگران کرده‌اند تکرار آیه برای تاکید و تقریر است بالجمله تنبیه و تحذیر است سَيَقُولُ
السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ
وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ زود باشد که گویند کم خردان از
مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه که چه چیز باز گردانید مسلمانان را از قبله ایشان آن
قبله که بودند بدان یعنی بیت المقدس این وقتی بود که آنحضرت بعد از هجرت بجانب بیت
المقدس نماز گذارده بود با مؤمنان پامر حق یهود از ین صورت مبتهج شده می‌گفتند
که محمد ص اگر دین ما نه دارد باری به قبله ما نماز می‌گذارد یا می‌گفتند که این مرد راه
به قبله نمی‌برد تا نماز ما را نه دید قبله را نیافت خاطر خطیر آنحضرت ملول گشت فرمان
الهی در رسید که روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله
زبان طعن بگشادند و حق تعالی خبر داد که زود باشد که چنین گویند بگو که مر خدای راست
همه جهات هم شرق و هم مغرب و یمین و شمال هر چه مقتضای وقت است چنانکه می‌کند
پس مرجع امر اوست بخصوصیت جهتی راه نماید هر کرا خواهد بسوی راه راست که دین اسلام
و قبله ابراهیم است ع هر آنکه مستحق آن شده وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا
لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و همچنانکه قبله
شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم و نو تو امیرالمؤمنین ع در آنجا نیز موجب
افضلیت اوست شما را هم گردانیدیم گروه عدل و برگزیده تا باشید گواهان برای این

برنگران

جزء الثانی

نزکی
برنگران نبوت روز قیامت و باشد فرستاده من یعنی محمد ص بر راستی شما گواه معدل
وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ
عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ
إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و نه ساختیم قبله عبادت تو آن قبله را
که تو هستی بر آن یعنی کعبه مگر برای آن متمیز سازیم و جدا کنیم آنکس را که پیروی رسول
کند در امر قبله از آن کس که باز گردد بر پاشنهای خود یعنی رجوع کند بر کفر خود
بدرستی که هست تحویل قبله بزرگ و گران مگر بر آنها که خدای تو راه نمود ایشان را به قبله
حق که مستعد آن گشته بودند و نیست خدای تعالی با فضل و کرم آنکه ضایع گرداند نماز شما را
بهر طرف که گذارده اید این جواب آنست که یهود می‌گفتند که آنانکه بجانب بیت المقدس
نماز گذارده‌اند و پیش از تحویل قبله وفات یافته بر ضلالت مرده باشند مثل اسعد بن
زراره و براء بن معرور حق تعالی فرمود که ضایع نگرداند نماز شما را یا قبله نکند ایمان شما را
که به بیت المقدس داشته اید بدرستی خدای تعالی بر مردمان مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد و
بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند و در کنز العرفان آورده که در وما جعلنا القبلة
دو وجه احتمال دارد یکی آنکه جعل متضمن معنی تحویل باشد یا از باب اطلاق عام بود
بر خاص و مراد از جعلنا حولنا باشد و این بنا بر آن قولست که آن حضرت توجه فرموده
باشد در مکه پیش از هجرت به بیت المقدس چنانکه روایت کرده علی بن ابراهیم رحمه الله
باسناد خود از حضرت صادق ع که محول شد قبله بسوی کعبه بعد از آنکه رسول ص سیزده
سال نماز گذارده بود بسوی بیت المقدس بعد از مهاجرت و آنحضرت بمدینه مبارکه
هفت ماه دیگر نماز گذارد بجانب بیت المقدس و بعضی نه ماه یا ده یا سیزده یا نوزده ماه
گفته اند بعد از آن با مر الهی روی آورد بکعبه معظمه و ابن عباس نیز اینچنین روایت کرده
الا آنکه کعبه را در میان خود و بیت المقدس حایل گردانیده در نماز و وجه دوم بر حذف موصوف است

وتقدیرش آنکه بگردانیدیم ما قبله را جهتی که بودی بر آن یعنی کعبه و این وجه بنا بر آنست که در مکه
نماز گذارده باشد بسوی کعبه چنانچه مذکور شد و بعد از آن روی آورده باشد در مدینه بسوی
صخره بجهة تالیف یهود پس تحویل دوم بر قول اول منسوخ باشد که توجه بجانب صخره است و بر قول
ثانی ناسخ که توجه بسوی کعبه است و قول اول اصح است زیرا که قول علما و اهل البیت علیهم السلام
قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک
شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره وان الذین اوتوا
الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم وما الله بغافل عما یعملون بدرستی
که ما می‌بینیم گردانیدن روی ترا در جهت آسمان برای انتظار وحی در تحویل قبله بسبب طعن
منافقان پس ما چون توجه ترا بآسمان دیدیم پس متوجه ساختیم ترا بآن قبله که تو می
خواهی و می‌پسندی پس بگردان روی خود را مراد همه بدنست بسوی مسجد الحرام که محیط است
بخانه کعبه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت پیش از قتال بدر بدو ماه که
آنحضرت در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز با امیر المؤمنین ع
و دیگر مؤمنان و مؤمنات روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه فرمودند در آن حال زنان بجای
مردان آمدند و مردان بجای زنان قرار گرفتند و بعضی که شیمه نفاق داشتند به تبعیت آن
حضرت نگشتند و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از آن تخصیص خطاب جهة تصریح
بعموم حکم امتش را می‌گوید و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون
خواهید که نماز گذارید پس بگردانید رویهای خود را بسوی مسجد مذکور چون کسی متمکن از مشاهده
کعبه آنکس است و آنکه متمکن نیست و روی او بسمت جهت است بقول اصح نزد ما و بتحقیق آنانکه
داده‌اند ایشان را کتاب هر آینه می‌دانند که تحویل یا توجه درست و درست است و حکم آن از
پیش پروردگار ایشانست چه در توریة خوانده بودند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد
و آخر قبله که بدان نماز کند کعبه است و خدای تعالی غافل نیست از آنچه می‌کنند از امر قبله ولئن اتیت

الذین

الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک وما انت بتابع قبلتهم وما
بعضهم بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم
انک اذا لمن الظالمین و بخدای اگر بیاری تو ای محمد برای آنانکه داده شده‌اند کتاب یعنی جهود
و ترسا هر معجزه و نشانه یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه
روی نکنند ایشان قبله ترا و تو نیز نیستی متابع مر قبله ایشان را و نیستند بعضی از ایشان
پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقیست و از آن یهود غربی و جمع
میان این هر دو ناممکن است و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض آرزوهای ایشان را در باب
قبله از پس آنکه آمد بتو از دانستن آن قبله ابراهیم ع حق است بدرستی که باشی تو آن
هنگام که متابعت ایشان نمایی از جمله ستمکاران این مبالغه‌ایست در قطع طمع ایشان
و شرطیه گاه مرکب از دو محال می‌باشد الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما
یعرفون ابناءهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون آنانکه
داده‌ایم ایشان را توریة میشناسند پیغمبر را ص همچنانکه میشناسند پسران خود را
در میان کودکان بلکه در باب پیغمبر اعرفند زیرا که ممکنست که پسر از غیر کس باشد و بدرستی گروهی
از ایشان هر آینه می‌پوشند حق را از عوام و علماء ایشان می‌دانند که می‌پوشند الحق من ربک
فلا تکونن من الممترین آنچه درست درست است از پروردگار تست پس مباش خطاب
آنحضرت است و مراد امت یعنی مباشید از شک کنندگان از آنکه امر قبله من عند الله است
نه از غیر او ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یأت
بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر و هر گروهی را از خداپرستان
جهتی و قبله‌ایست که او روی بدان دارد پس ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوییها
که یکی از آن توجه بکعبه است هر جا که باشید و هر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب بیارد
خدای تعالی شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل بدرستی که خدای تعالی

بر همه خبر از احضار و تمیز تواناست وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و از هر مکان و در هر زمان که بیرون
آیی پس بگردان روی خود را بهنگام نماز بطرف مسجد محترم بدرستی که این مامور است به
فرمانی است برای تو و خدای تعالی آگاه است از آنچه می کنید شما از امتثال و عدم آن وَمِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ
وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و از هر بلاد که بیرون
آیی پس مقابل گردان روی خود را برای هر نماز بطرف مسجد حرام و هر کجا که شما باشید این
امت در سفر و حضر پس بگردانید رویهای خود را یعنی سر بدن خود را بسوی آن مسجد
و تکرار این بسبب تکرر علل اوست سه علت از برای تحویل ذکر فرموده بجهت تعظیم
رسول و طلب رضاء او و معلول آنرا با او ذکر نموده تا نباشد مر یهود و مشرکان را
بر شما در باب توجه به مسجد اقصی خصومتی و جدال یهود می گفتند که محمد ص دین ما را منکر است
و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه می زدند که این مرد را چه شد که روی از قبلهٔ پدران خود
بگردانید پس به تحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود
بعناد و مکابره از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود می گفتند برای میل باقربای خود روی
بکعبه آورده و مشرکان طعنه می کردند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی به قبلهٔ ما کرد پس نترسید
از ایشان در توجه بجانب کعبه و بترسید از من بنی لعنت فرمان من وَلِأُتِمَّ معطوف است
بر لِئَلَّا يَكُونَ یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل
و کرم خود نعمت خود را که اختصاص است بملت حنیفیه بر شما تا که شما راه یابید
بشرایع و احکام دین و امیر المؤمنین ع فرموده که تمام نعمت مردن بر دین سنت
انام است كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا

دبزکیم

٥١

وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ گفته اند نعمت بر شما تمام
م بار رسال رسل فرستادیم در میان شما فرستاده بهم از شما
ر است و پاک می کرد اندیشه را از شرک و می آموزد شما را قرآن
و تعلیم می دهد از آنچه نیستید شما که بخود بدانید آنرا فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ
وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ پس مرا یاد کنید بطاعت که شما را یاد کنم بمغفرت یاد کنید مرا
بدعوت تا یاد کنم شما را باجابت یاد آرید مرا در دنیا تا یاد آرم شما را در آن سرا
یاد کنید مرا در خلوت تا یاد کنم شما را در خلوات یاد کنید مرا در رخا تا یاد آرم شما را
در بلا یاد کنید مرا در مجاهدت تا یاد کنم شما را بهدایت یاد کنید مرا بصدق و اخلاص
تا یاد کنم شما را بخلاص و مزید اختصاص یاد کنید مرا بعبودیت یاد کنم شما را بربوبیت
یاد کنید مرا در جهد تا یاد کنم شما را در فرج و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل
و جانست و سپاس دارید نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ای گرویدگان یاری خواهید بقیام
بحقوق الهی بشکیبایی که کلید درجاتست و به نماز که جمع عباداتست بدرستی که خدای تعالی با صابرانست
بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت ابن عباس رضوان الله علیه آورده که در قرآن هر جا
که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا واقع است امیر و رئیس و سرور سروران امیر المؤمنین است
صلوات الله علیه وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ
وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ و می گوییم مر آنکس را که کشته شود در راه خدای تعالی
یعنی در جهاد که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند در حضرت و لیکن شما نمی دانید کیفیت
آن حال وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ
وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ هر آینه می آزماییم شما را یعنی با شما معامله
آزمایندگان می کنیم و آن آزمایش بچیزی اندکست از بیم دشمن در غزا یا از ظالم و گرسنگی

به قحط و تنگی و نقصان بعضی مالها که به تاراج و حادثات رود
و نقصان میوه‌ها به آفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند
بهر کرامت که ممکنست الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
آنان که چون برسد ایشانرا دشواری و رنجی و مکروهی گویند ما از آن خداوندیم از روی
حکم قضا و انصاف و تسلیم در رضا و ما بسوی حق باز گردندگانیم اعتراف است به بعث و
مرویست از صادق ع که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب به امیر المؤمنین ع رسید فرمود که إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و پیش از آنحضرت کسی این کلمه نگفته بود در مصیبت حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد
گفت این دستی کردم تا هر مصیبت زده به وی اقتدا کند و این کلمه بگوید از حق بر وی
صلوات و رحمت باشد چنانچه می‌فرماید که أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ آن گروه که در مصایب رجوع به کلمه استرجاع نمایند بر ایشانست رحمتها
از پروردگار ایشان به آمرزش و نعمت بهشت و آن گروه هم ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان به رضا
یا به کلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ
الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ
شَاكِرٌ عَلِيمٌ بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه‌اند در مکه که طواف بر ایشان از نشانهای
حج خانه خداست پس هر که قصد خانه کند با عمال مخصوصه به حج در حالتی احرام یا متوجه عمره شود که
زیارت کعبه است و عملها مختصه پس هیچ گناهی نیست بر وی در آنکه طواف کند با ایشان و سعی
نماید در میان ایشان آنچه کفار در جاهلیت طواف این دو کوه می‌کردند اهل اسلام را از آن تعار
می‌آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه و حج و عمره بجای آرند و با دغدغه که از شعایر است و هر که
به طوع و رغبت خویش عملی نیکو بجای آرد از زیادتی طواف و حج و عمره به سبیل تبرع پس خدای تعالی
جزا دهنده شکرگوینده کانست دانا با عمال بندگان إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا
مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ

یلعنهم الله

يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ بدرستی که آنانکه به حقد و حسد می‌پوشند آنچه فرو فرستاده‌ایم
از سخنان روشن از نبوت باهرت و از احکام بعث و نشر و راه نمودن به نعت و صفت حضرت رسالت
از پس آنکه بیان کرده‌ایم آن هدایت برای مردمان از یهود و غیر آن در کتاب تورات و فرقان
یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند آن گروه که پوشندگان حقند خدای تعالی دور کرداند
ایشانرا از رحمت خود و لعن می‌کند بر ایشان لعن کنندگان یعنی ملائکه با جن و انس و لعن ایشان
سؤال لعنتست از حق تعالی برین وجه که اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ و همه این طایفه سزاوار لعنند إِلَّا
الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ مگر آنانکه
باز گردیده‌اند از شرک به ایمان و توبه کرده‌اند از کتمان و به صلاح آورده‌اند کارهای تباه شده
را و بیان کرده‌اند آنچه پنهان داشته‌اند پس ایشانند که به سبب توبه و اصلاح باز گردم بر ایشان
به رحمت و منم قبول کننده توبه گناهکاران و مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ بدرستی
که آنانکه کافر شدند و بمردند حال آنکه ایشان کافرانند و کتمان کنندگان حق آن گروه آنهااند
که بر ایشانست لعنت خدای تعالی به دور کردن ایشان و لعنت فرشتگان و لعنت همه مردمان
یعنی مؤمنان که ایشان به این صفت موسومند و از مستحق ملاعین جاوید اند در لعنت یا در
آتش دوزخ سبک کرده نشود از ایشان عذاب و نباشند ایشان که مهلت داده شوند
یا منظور نظر الهی گردند و هر که حق بر وی ظاهر شود به سبب حقد و حسد و جاه دنیا کتمان آن
کند در این حکم داخلست وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ
و خدای شما معبودیست یکتا نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او که واحدیست در ذات
واحدیست در صفات و واحدیست در افعال اما آنکه واحدیست در ذات که اگر غیر او با او شریک بود
حقیقت او لازم آید ترکیب او از مابه الاشتراک و مابه الامتیاز و هر مرکب محتاج است و هر محتاج

ممکن و ذات او از شایبهٔ امکان مبرّاست و امّا آنکه واحدست در صفات زیرا که صفات غیر او از غیرات و صفات او از نقص دوست و دیگر صفات غیر او رنا بنیست و او زمانه نیست و دیگر صفات او غیر متناهیست و صفات او غیر متناهی دیگر موصوفیت ذات باری تعالی به صفات نیست بآن معنی که حال باشد در ذات او و محلّ آن صفات باشند نه بآنکه استکمال ذات او به این صفات بود چه ذات عالی او مبدأ این صفاتست و استکمال مبدأ از آن چیزی که از مبدأ باشد موجب نیست بلکه ذات او بذاته مستکملست و تحقیق صفات کمال از لوازم این استکمال ذاتیست و امّا آنکه واحدست در افعال زیرا که ماعدای او ممکن الوجود است آن مقدار بون و بعد که میان واجب بالذات و ممکن بالذاتست آن قدر تفاوت در میان افعال ایشان متحقق است و فعل حق را به فعل بنده هیچ نوع مناسبتی و شابهتی نیست فعل حق در غایة اتقان و استواریست و فعل بنده در غایة قصور و فتور و بی اعتباریست تعالی الله عن ذلک گویند قریش گفتند به پیغمبر که حق تعالی را وصف کن این آیه نازل شد نحمایند اهت در ترتیب اشباح مهربانست بر هویت ارواح درین مقام تخصیص فرمود به ذکر الرحمن الرحیم که دو صفت رحمتند زیرا که ذکر الهیت به فردانیت مغنیه نفرد شده است پس تعقیب فرمود آنرا بذکر این دو صفت که روح و راحت حاصل شود قلوب را از هیبت الهیت و عزت فردانیت و نا امید اسعاد باشد که خلق عالمیان و ان نیست مدار جهة رحمت و حنان إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون برافراشته و بی علاقه بر هوا معلق داشته و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط و مهادیست مضبوط و از پی در آمدن شب و روز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض

دیگر

دیگر در کشتیها گران بار که می رود در دریای مواج زخّار بآنچه نفع رساند مردمان را از تجارات و مکاسب و در آنچه فرو فرستاد خدای تعالی از آسمان ابر از آب باران پس زنده ساخت و تازه کرد بدان زمین را بآن آب از پس مردگی و پژمردگی و پراکنده کرد از زمین هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن و در گردانیدن بادها از هر جهتی و در ابر فرو داشته و رام شده مر خدا را آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود هر آینه علاماتست یعنی درین هشت علامات که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت مر گروهی را که خرد دارند و نظر تأمل در موجودات کارند آورده اند که چون آیه عالیه رایات وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ نازل شد در مدینه کفار قریش گفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و این همه معبودان کار یک شهر ما درست نمی توانند ساخت و محمد صلعم می گوید که من یک خدای دارم که کار همه عالم میسازد و اگر بدین حجتی بیاورد و علامتی بنماید ما بر هستی او اقرار کنیم آیه وافی هدایت إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نازل شد مشتمل هشت علامت از آیات قدرت الهی در خبر آمده که وای بر کسی که این آیه بخواند و در وی تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ و از مردمان کسی ست که فرا می گیرد جز از خدای تعالی همتایان و شریکان یعنی بتان دوست می دارند ایشان را چنانچه خدا را دوست می باید داشت و آنانکه ایمان آورده اند ایشان قوی تراند در محبت مر خدا را بجهت آنکه مشرک می بیند و دوست می دارد و مؤمن نادیده دوست می دارد اول خدای تعالی ایشان را دوست می داشت تا ایشان او را دوست گرفتند چنانچه پیر طریقت گفته که اگر تخم محبتش نکشتی و نهال محبوبی نرستی و چون ببینند و بدانند آنها که ظلم کردند باتخاذ انداد به وقتی که معاینه عذاب دوزخ را ببینند در آن محل شناسند که همه قدرت و غلبه مر خدای راست و آن نیز بدانند که خدای تعالی سخت عذابست إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ

یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند آنانکه جمعی پیروی ایشان کردند از همان جمع که متابعت ایشان نموده‌اند
و ببینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان و بریده شود از ایشان سببها و رابطها که در دنیا
داشتند از خویشی و دوستی و صحبت وقال الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ
مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ
بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ و گویند آنها که متابعت کرده بودند چون بیزاری متبوعان
از خود مشاهده کنند کاشکی ما را بار دیگر بازگشتی باشد بدنیا تا ما بیزاری کنیم از ایشان
آنجا همچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا همچنانکه در آن روز نمود عذاب را باشان
بنماید خدای تعالی کافران را کردارهای ایشان حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم
ایشان حسنه بوده همه حبط و سبب حسرت شود با حال ستیزه و نیستند تابعان و
متبوعان بیرون آیندگان از آتش دوزخ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ
حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ای مردمان
بخورید از آنچه در زمین پاک و پاکیزه و بلاشبهه و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی پی
او مروید و روی از راه او بگردانید بدرستی که او مر شما را دشمنیست آشکارا إِنَّمَا
يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ جز این نیست
که می‌فرماید شما را شیطان یعنی وسوسه می‌کند ببدی و کار زشت یعنی گناهان نهان
و آشکار و دیگر وسوسه می‌کند که دروغ بگویید و افترا کنید بر خدای تعالی در تحلیل خبائث
و تحریم طیبات آنچه نمی‌دانید حقیقت آن وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ و چون گویند مر این طایفه را که پیروی کنید آنچه را خدای تعالی
فرستاده است یعنی بحلال و حرام قرآن گویند که با آن نمی‌گرویم بلکه پیروی می‌کنیم آنچه
یافته‌ایم بر آن چیز پدران خود را آیا متابعت پدران می‌کنند اگرچه بودند پدران

ایشان

ایشان که فهم نمی‌کردند چیزی را از امور دین و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا
كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
و صفت پند دهنده کافران و مخالفان چون صفت کسیست که بانگ می‌زند بجانوری
که نمی‌شنود مگر خواندنی و آوازی و هیچ از آن فهم نمی‌کند ایشان نیز از پند دهنده جز آوازی
نمی‌شنوند و حقیقت سخن او را در نمی‌یابند کرانند از شنیدن کلام حق گنگانند از گفتن
سخن درست کورانند از دیدن راه راست پس ایشان در نیابند آنچه پیغمبر و نایب او با ایشان
گویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا
لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ای گروه گروندگان بخورید از پاکیزه‌ها یعنی از حلالات
آنچه شما را روزی داده‌ایم و سپاس گویید خدا را از روی حلال اگر هستید شما از روی
صدق خاص مراد را می‌پرستید إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا
أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ بعد از امر به تناول حلال می‌فرماید که چیزی نیست که حرام کرد خدای تعالی بر شما
مردار را که از و انتفاع بگیرید و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد از حیوانات ماکول
اللحم و خون روان را و گوشت خوک را و همه اجزای او و مستثنیست از میته آنچه حیات
در و حلول نکرده مثل پشم و مو و کرک و پر و سم و دندان و شاخ و ناخن و استخوان
و استخوان و پوست با لاین تخم مرغ و پنیرمایه که از اینها انتفاع می‌توان گرفت و بسیار
دیگر از محرمات هست که از سنت نبوی و الفاظ امامی معلوم می‌تواند و حرام کرد آنچه
آواز برداردند بآن در وقت ذبح برای غیر خدای تعالی یعنی بنام بتان و غیر آن پس هر که
درمانده و بیچاره گردد باکراه یا از گرسنگی بروجهی که خوف تلف نفس باشد در حالتی
که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام مفترض الطاعه یا طالب معصیت نباشد
و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت بر وی هیچ گناهی نیست

در تناول وانتفاع از آن بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر کسی را که عند الضروره از این
محرمات می خورد و مهربانست بر بندگان به رخصت دادن ایشان در خوردن محرمات
إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی آنان از علماء یهود که می پوشند از جهت اخذ
رشوت آنچه فرو فرستاد خدای تعالی در توریة و احکام آن و می خرند یعنی بدل می کنند بدان
کتمان بهاء اندک را آن گروه نمی خورند در شکمهای خود مگر آتش را ذکر شکم تاکید است
در خوردن بهرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل می باشد چنانچه گویند چنان مال فلانرا
خورده وقتی که تلف کرده باشد پس یعنی مراد آنست که فردا آتش خورند چنانکه
امروز رشوت می خورند یا آنکه در درون و بیرون ایشان آتش جای کرده و سخن نگوید
خدای تعالی با ایشان در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و نعمتی و راحتی باشد و پاک
نکند ایشان را از خباثت اعمال یعنی گناهان ایشان به آتش سوخته نشود و مر ایشان را
باشد عذاب دردناک أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَ
الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ بِأَنَّ اللهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ آن گروه آنانند که از
روی جهالت بخریدند یهودیت را که محض گمراهیست با ایمان و معرفت یعنی بدل کردند
ایمان را بکفر و این معامله در دنیاست و اختیار کردند عذاب جاوید را بر آمرزش
ربانی و این سودای آخرتست چه چیز ایشانرا شکیبا گردانید بر آتش و چنان آتشی
که ابد الآباد در آن باید بود این عذاب مر ایشانراست به سبب آنست که خدای تعالی
فرو فرستاد توریة را براستی و ایشان حکم او را بپوشیدند و در کتمان آن کوشیدند
یا قرآن را فرستاد در مخالفت افزودند و نشنودند و بدرستی که آنانکه اختلاف

کردند

کردند در توریة و قرآن در خلاف و عناد دور از وفاق افتادند لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ
وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ
بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ در این آیه علما رایه اصول
خمسه مفهوم و معلوم میشود صریحا و ضمنا علما اختلاف کرده اند در آنکه این خطاب عام است
یا خاص بعضی گویند خاص است باهل کتاب چه ایشان خوض بسیار می نمودند در امر قبله
در وقتی که محول شد از بیت المقدس بکعبه معظمه و هر یک از یهود و نصاری را ادعا بود
که بر توجه بقبله ایشانست و بعضی دیگر گویند که خاص بر اهل ایمانست چه ایشان میل بسیار
داشتند به قبله خودشان که کعبه است و جماعتی دیگر بر آنند که خطاب اعم است از هر کدام
و این قول بظاهر شبیه است که در و تخصیص نباشد کانه حق تعالی می فرماید که کمال بر
مقصور نیست بر امر قبله چه آنچه مطلوب و مقصود حقیقی است نه همین است پس بلکه آن
این خصالست که سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی و معنی بر هر فعل مرضیست خواه
قلبی باشد یا لسانی یا جوارحی یا مالی غرض که آن اسمیست که جامع جمیع طاعات و خیراتست
که موجب قربت گردد پس اسم علم می شد بر جمیع آنچه با او ما جور گردند و اصل و اتباعست
از او ست بر که خلاف فجور است از جهت اتباع او پس خلاصه آنکه حق سبحانه و تعالی فرماید در
تحقیق ماهیت بر چند امر را یکی از ایمان بخداست و اهل کتاب اخلال نمودند و تصدیق
کردند بآنچه یهود گفت که عزیر ابن الله نصاری گفتند المسیح ابن الله تعالی الله عن ذلک
دیگر یهود وصف کردند غنی مطلق را به فقر خود را بغنا که ان الله فقیر و نحن اغنیاء
دوم ایمان به روز قیامت است و یهود در آن رخنه کردند و گفتند به بهشت نه رود مگر

یهود و نصاری وَقَالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ کَانَ هُودًا اَوْ نَصَارَی و بدی میگفتند
نخواهیم بود در دوزخ مگر روز چند که وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَیَّامًا مَعْدُودَةً و نصاری
منکر معاد جسمانی بودند این همه تکذیب روز باز پسین است سیم ایمان بملائکه است و یهود
تصدیق آن نمی نمودند بلکه اظهار عداوت جبرئیل ع می کردند که مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلَائِکَتِهِ
الی آخره چهارم ایمان بکتب الهی است و یهود منکر بودند بقرآن که اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتَابِ
وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ پنجم ایمان به انبیاست علیهم السلام و یهود ایشان را بقتل می آوردند که
یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ و طعن صریح در نبوت حضرت رسالت ص می کردند از برای
طلب مال اندک که وَیَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِیلًا ششم بپای داشتن نماز است و دادن زکوة
و ایشان منع مردم می کردند ازین هر دو هشتم وفا بعهد است یهود نقض عهد کردند که وَیَنْقُضُونَ
عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ نهم صبر بر بأسا والضرا که تکالیف احکام توریة بود ایشان
قبول نمی کردند تا کوه بر زبر ایشان دل قع شد گمان کردند که بر سر ایشان فرود خواهد آمد
که وَظَنُّوا اَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَیْنَاکُمْ دهم صبر در کارزار است ایشان ابا
نمودند و گفتند به پیغمبر شان موسی ع که فَاذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلَا اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُونَ
و امور مذکور که یکی ایمان بخدا بود میباید که بوجهی باشد که علم بذات مخصوصه مقدسه
وی حاصل شود بطریق دلایل داله بر آن و علم بآنچه واجبست برو از صفات ثبوتیه
که هشت است بآنکه قادر است بر کل ممکنات و عالم است بجمیع معلومات و حی و مرید و کاره
و مدرک و قدیم و متکلم و صادق است و عادلست که مروج حکمت بالغه و مصلحت کامله
و افعال متقنه ازو صادر میشود و از قبایح منزه است که نکند و روا ندارد و آنچه ممتنع است
از صفات سلبی که هفت است بلکه جسم و جوهر و عرض و محل حوادث و مرکب
و دیدنی نیست و شریک ندارد بلکه یکتاست در ذات و صفات از جمیع جهات و
داخل است درو علم بحدوث عالم و علم باصول آنچه متفرع است برآن اول زیرا که هر گاه

بر وحدوث تام که ایمان بروز
بامامت ایمه امر متفرع است صح

بدانیم

صحبت
بدانیم که خدای تعالی عالم است بجمیع معلومات و قادر است بر جمیع ممکنات ممکن نیست که بدانیم
حشر و نشر را و داخل است در تحت روز باز پسین معرفت آن روز از ثواب
و عقاب و حساب و میزان و صراط و غیر ذلک و این هر دو مبدا و معاد بود سیم
از وسایط که ایمان بملائکه است داخل است در تحت آن الخ متصل است باداء رسالت
ایشان به پیغمبران تا بما برسانند آنچه بر ایشان وارد شده چهارم که ایمان بکتابست
داخل است در تحت کتاب قرآن و جمیع کتب منزله الهی بر انبیا علیهم السلام پنجم که ایمان
بپیغمبران است داخل است در تحت آن ایمان بنبوت و صحت شریعت سید المرسلین داخل است
نیز در تحت این امر بامامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که امامت فرع نبوت
است چنانچه نبوت فرع توحید است پس ایمان بخدا مستلزم ایمان برسولست و ایمان
برسول مستلزم ایمان بامام ولهذا آنکه ایمان بامامت ائمه اثنی عشره ندارد مومن نیست
و داخل است نیز که جمیع انبیا و ائمه علیهم السلام پاک و مطهر و معصومند و در اداء رسالت
و امانت صادقند و سید خاتم رسل محمد بن عبد الله است ص و بعد از آن بزرگوار وی صلوات الله
علیهم اجمعین پس باقی نماند چیزی که واجب باشد ایمان بآن الا داخل است در تحت این ترتیب
این بر وجه ایست که مکلف را مبدا و وسط و نهایت است و مرتبه مبدا و منتهی مقصود
بالذاتند و مراد بآن ایمان بخدا و بروز باز پسین است و اما معرفت وسائط پس
آن تمام نمی گردد مگر برسالت و آن تمام نمیشود مگر بامور ثلثه که یکی ملک است که حامل
وحی است و دیگر کتاب که نفس وحی است دیگر رسول که وحی بوی ورود یابد و ایمان را
بر اعمال جوارح مقدم داشت زیرا که اصل است تا تنبیه باشد بآنکه عمل قلب اشرفست
از اعمال جوارح چه ایمان تصدیق است که عمل قلبست و معنی این فقره از آیه آنست که نیست
بر و نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بر آن اقتصار باید کرد آنکه بگردانید روهای
خود را در نماز بسوی مشرق چون نصاری و بطرف مغرب چون یهودی ولیکن نیکو یعنی صاحب

نیکویی آنکس است که بگرود به خدای تعالی به یگانگی و یکتایی نه چون یهود و نصاری که عیسی و عزیر را
در الوهیت شرکت می‌دهند و بگرود به روز آخرت و متعلقات او و دخول بهشت را بخود
اختصاص نه دهند مثل جهودان و ترسایان و بگرود به فرشتگان و همه را دوست دارد نه چون
یهود که با جبرئیل دشمنی می‌ورزیدند و ایمان آرد به همه کتابهای او نه چون احبار جهود
که اختلاف می‌کنند و دیگر بگرود به همه پیغمبران نه چون اهل کتابین که ببعضی ایمان آورند
و به بعضی نه امر دوم در تحقیق ماهیت بر ایتاء مالست که ابتداء اعمالست و وجه تقدیم این
بر سایر اعمال اهتمام شان مصارف تواند بود یا آنکه چون مال محبوب طبایع است
به سبب امتثال امر الهی به مصارفش صرف کردن و فایده بخلق رسانیدن کار فرد کامل برآمدست
و اگرچه نماز افضل اعمال است اما این نظر بغیر است چه اینجا اطاعت حق هست و فایده
و نفع بخلق مع ذلک دادن زکوة موجب تطهیر مالست از حرام و پاک گشتن
نفس از رذیله بخل پس هم امر حق است و فایده خلق و هم فایده از برای او و ضمیر
علی حبه را احتمال داده راجع بمال یا بایتاء بالحق اما اولی آنست که راجع بحق باشد که
دلالت باخلاص تمام داده و درین ترتیب ذی القربی را مقدم داشت زیرا که فقیر هرگاه
قرابت به معطی او اولیت بصدقه از غیر زیرا که او جامع است میان صدقه و صله
قرابت دیگر ذکر یتامی است زیرا که نابالغ صغیر فقیر که او را پدر نباشد و قدرت بر
کسب نداشته اعتنا و اهتمام در باره او اهم خواهد بود از آنکه او دوست از و بود دیگر
مساکین اند زیرا که مسکین کسی است که قادر نیست بچیزی که بآن معاش تواند کرد
یا قادرست اما معاشش او وفا نمی‌کند پس این کمال احتیاج است مع ذلک
سؤال نمی‌کند دیگر ذکر ابن السبیل است که راه گذر یابند چه ایشان منقطع شده اند
از مال و خان و مان خود و مشقت سفر بر خود نهاده اند و چیزی ندارند پس مدد باید
کرد بمال تا بجای خود باز گشت توانند نمود و دیگر ذکر سائلانست بحکم و اما السائل

فلا تنهر

فلا تنهر حق سؤال را ضایع نتوان گذاشت هرچند فی الحقیقه او را احتیاجی نباشد چه این توشه
کش راه آخرت این کسند در حدیث آمده که سائل را حق است اگرچه بر اسب سوار
باشد و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمع فرمود حق سؤال را با نماز که این
مخصوص آن حضرت گشت و دیگر ذکر مکاتبانست و آن بندگانند که خود را مکاتب
ساخته اند از برای نجم کتابت معونت طلبند یا بندگانند را بخرند و آزاد کنند اگرچه در
مرتبه سابقه نیستند اما این عمل مستلزم ثواب عظیم است و معنی این فقره اینست
که بدهید مال خود را بر دوستی مال یا بر دوستی ایتا یا بر دوستی حق که خالصا لوجه الله باشد
خویشان و درویشان و بی پدران که خود سائل باشند و محتاجان که سؤال نکنند
و راه گذریان که هیچ در دست نه دارند و درویشان خواهنده را و در بهای بندگان
در مکاتبت که خواهند خود را از خواجه باز خرند یا بندگان که بخرند و آزاد کنند امر سیم
تحقیق ماهیت بر اقامت صلوتست و ایتاء زکوة و نماز افضل اعمال بدنیست بحکم
حافظوا علی الصلوة چنانچه مذکور شد هر که محافظت نماز نماید بآنکه شرایط و ارکانش
نیکو بجا آرد نماز نیز محافظت او کند که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یا امر
او را محفوظ دارد از آفات و این موجب کمال تهذیب اخلاق او گردد و بطریق اهل
البیت علیهم السلام وارد و یافته که آنچه سبب تقرب بنده است بخدای تعالی بعد از معرفت بهتر از نماز
نیست و اول چیزی که در قبر از بنده پرسند نماز خواهد بود و فضیلت او همین کافیست
که بنده در حالتی نماز با خدای تعالی راز می‌گوید و دیگر دادن زکوتست و زکوة بر دو قسمست
زکوة مال و زکوة فطره زکوة مال واجبست در نه جنس که هر یک از آن به نصاب رسیده
باشد با دیگر شرائط چنانچه در کتاب فقهیه مقرر است و آن شتر و گاو و گوسفند
و طلا و نقره و گندم و جو و مویز و خرماست و در غیر این واجب نیست و آن در لغت بمعنی طهارت
آمده است پس اگر اخراج زکوة از مال نکند باقی ماند حق فقرا در مال او و مانع آن بخل است

پس درین هنگام مرتکب گشته تصرف در مال حرام متصف شده بر ذیلت بخل پس هرگاه اخراج زکوة
مطهر نفس و مال باشد و اما نماء او آنست که چون اخراج زکوة کرد برکت تمام در مال او پیدا
میشود و ثواب عظیم می یابد و اختلاف کرده اند در آنکه مراد ازین آیة زکوة واجبه است یا مندوبه بعضی گویند
که واجبه است پس اگر در فقرهٔ اولی که و آتی المال است نیز واجبه باشد تکرار لازم می آید دیگری
که او از مندوبه است و جماعتی گویند آن نیز از واجبه است لیکن مراد دفع حاجات ضروریه است
مثل اطعام مضطر که آن نیز بقدر ضرورت واجب است و نفقه واجبه و نذور و کفارات
لازمه یا آنچه عام تر از واجب و مندوب باشد یا مراد آنجا بیان مصارف باشد و اینجا
ادای آن و حث بر آن پس هر دو موضع واجبه باشد و الله اعلم و معنی این فقره اینست که بگذارد
نماز مفروضه را با شرائط و ارکان بدهد زکوة مقرره را در وقت آن امر چهارم در تحقیق صفت
بزرگ وفا بعهد است و آن کار جوانمردان و صاحب کمالانست و حسن عهد از خصال بزرگان ستوده
فعال و در حدیث آمده که لادین لمن لاعهد له کمال دین داری نیست کسی را که رعایت عهد نکند و مراد
باین عهد دو قولست یکی ابتدای آن از حق تعالی بوده باشد که حضرت حق از بندگان خود
عهد فرا گرفته بر زبان رسل که عمل بطاعات و قربات می کنند و اجتناب از معاصی و منهیات می نمایند
و ایشان قبول نمودند پس باید که بآن وفا کنند نه مثل اهل کتابین که نقض آن نمودند
و قول دیگر آنکه ابتداءً لزوم آن عهد از مکلف باشد و این می تواند بود که میان او و حق جل
باشد یا میان بنده و حضرت رسول ص یا میان آنحضرت و سایر مردم اما آن عهد که میان
مکلف و حق تعالیست آنست که التزام به نذور و عهود و ایمان نموده باشند وفا بآن
واجبست و اما آنچه میان بنده و حضرت رسولست آنست که بعضی معاهده کردند در بیعت شجره
از قیام بنصرت و امداد و اعانت آنحضرت در دفع و قمع دشمن دین و جد در جهات
و موالات با حبا و معادات با عدا و معاهده در غدیر خم از نصب امیر المؤمنین ع و قبول کردن
ایشان آنحضرت را بامامت و خلافت درین نیز داخل است پس باید که به آن وفا نمایند

تا در سلک

تا در سلک ارباب بر باشند و مستحق مدح گردند و اگر نقض آن کنند مقرر است که مستوجب ذم
ابد خواهند بود مثل اهل کتاب و آنچه میان آنحضرت و سایر مردم است بعضی از واجبات
مثل آنچه لازم است ایشان را در عقود معاوضات از تسلیم و تسلم و شرایط لازم و غیر ذلك
و بعضی دیگر از مندوبات است مثل وفا بمواعید در بذل مال و غیر آن امر پنجم در تحقیق ماهیت
بر صبر است بر فقر و فاقه و بر مصیبت و زوال مال و تعب و رنج و مرض و پریشانی احوال
و جد و جهد در هنگام جهاد و صبر صفتی بغایت مقبول مرضیاتست و منقبت صبر همچنین بس که مضمون
ان الله مع الصابرین عون الهی در دنیا با ایشانست و به فحوای انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب مزد ایشان در عقبی بسیار و بی پایان و نصب الصابرین که درین آیة علی المدح است
دلالت تمام دارد بر مزیت صبر بر دیگر صفات چه هرگاه ذکر کرده شد صفات کثیره در
مقام مدح یا ذم و تغییر اعراب در اوصاف و توقف یافت مقصود اتم و اکمل میباشد چه کلام
بر و اختلاف اعراب گویا که چند نوع از کلامست و چند ضرب از بیان و نزد اتحاد اعراب یکنوع
است و یک جمله و ممکن که در کلمه البأساء رنج داخل باشد که او عام تر از مشقت
مال و بدنست و در رنج هر دو دخل دارد و کلمه الضراء خاص بدنست و صوم در کلمه الضراء مدخل
دارد چه شخص چنانچه از مرض متضرر می شود بگرسنگی نیز متضرر میشود و ثواب بسیار
بر رنج مترتب است چه او تکلیف شاقیست جامع میان کسر نفس و تعبید و صرف مال و تجرد
از شهوات و اقبال و توجه به بیت الله و وعید تمام مترتب است بر ترك حج چنانچه مذکور خواهد
شد در آل عمران ان شاء الله تعالی و در داشتن روزه اجر جزیل مترتب است و تشبه بملائکه اعلی
و قطع مادهٔ شیطانیه و کسر قوت شهویه حیوانیه و نصر قوت عاقله ملکیه از صوم حاصلست و
و در فضیلت او انا اجزی کافیست و درین اضافه روزه دار را رتبهٔ بلندیست و در خوار جمیع
و کلمه البأس که درین آیه شریفه بمعنی جهاد واقع در لغت سختی و شدتست و حرب را به وی تشبیه
کرده اند زیرا که در و شدت و عذاب می باشد چه در و بذل نفس و مالست بجهة اعلاء اسلام

و اقامت شعار ایمان و آن از اعظم ارکان اسلام است چنانچه در حدیث آمده که بالای هر بر
نیکوبی بر و نیکوییست تا غایتی که کشته شود مرد پس فوق او بر نیکویی و دیگر بنیست و امیر المؤمنین ع
فرموده که جهاد بابیست از ابواب جنت که می گشاید حق سبحانه و تعالی برروی دوستان
خود و اوصاف مذکوره درین آیه کریمه از برای جمع است پس از شرایط بر آنست که جمع باشد
در بارهٔ جمیع این اوصاف که اگر یکی ازین اوصاف نباشد مستحق وصف بر نگردد
و لهذا حق سبحانه و تعالی حصر فرموده صدق و تقوی را بجمعی که جامع این صفات باشند
و معنی باقی آیه آنست که دیگر صاحب بر وفا کنندگانند بعهد خود چون عهد کنند و این با حق
و خلق می شاید چنانچه شد و اینها صبر کنندگانند بر فقر و فاقه و در رنج و سختی خواه رنج و صوم
باشد یا غیر آن در هنگام کارزار و مقاتله این گروه که موصوفند باین صفتها آنانند
که به تحقیق راست گفتند در دین و این طایفه ایشانند پرهیزکاران از همهٔ ناشایستها
و محققان گفته اند که کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت
اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و تعالی است
و سایر مؤمن به و اما حسن معاشرت مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و اما تهذیب
نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا بعهد و صبر بر مکاره و مجموع درین آیه مذکور است پس
این آیت جامع جمیع کمالات انسانی باشد و در حدیث آمده که کسی که بمضمون این آیه عمل
کند پس بتحقیق که او استکمال ایمان نموده و در نهج البلاغه مذکور است که همام که یکی از
عابدان آن زمان بود و از امیر المؤمنین ع سؤال کرد از متقیان که وصف فرما که متقیان
کیانند آنحضرت فرمود که متقیان در دنیا اهل فضایل اند که گفتن ایشان ثواب است
و پوشش ایشان جامهای خواب بر روی زمین به تواضع روند و چشم از محارم الله پوشند
و علم نافع را استماع نمایند و اگر بر ایشان بلیه نازل گردد چنان صابر باشند
که گویا ایام رخا و عافیت ایشانست و اگر نه آن بودی که حق تعالی اجل ایشان را

مقرر

٥٩

مقرر ساخته در وقت معین هر آینه قرار نمی یافت ارواح ایشان در اجساد ایشان یکطرفة العین
از برای شوق به ثواب و خوف از عقاب و خالق در چشم ایشان بزرگست و دون خالق خرد و بی‌
ایشان و بهشت چنانست که گویا می بینند که ایشان در آنجا بناز و نعمت اند و بیان ایشان
و دوزخ نیز آنچنان که گویا مشاهده می کنند که در آنجا به عقوبت معذبند و دلهای ایشان
دائما محزونست و همیشه مردم از شر ایشان مصون و اجساد ایشان ضعیفست و نحیف
و حاجت ایشان اندک و خفیف و نفوس ایشان پاکیزه و عفیف بر کرده صبری می نمایند
در ایام قصیره چون یقین دارند که در عقب او خواهد بود راحات طویله تجارت ایشان
همه سود است و در دنیا ایشان همه مسعود اگر اراده دنیا نمایند حق تعالی آنچه اراده آرزوی
ایشانست آماده کرده اند اما آنان باختیار دست داشته اند و خود را فدای راه حق کرده اند
اما در شب اقدام را استوار ساخته اند از برای رضای حضرت رحمن گاهی بنماز و وقتی بتلاوت
قرآن بروجه ترتیل و تفکر بآواز حزین با ناله و انین تا آنکه دوای دارد قلوب بآن می کنند هرگاه
رسیدند بآیتی که او را تشویقیست میل دل می نماید بسوی آن بجهة طمع ثواب و انفاس ایشان
بر می آید از برای شوق در آن باب و چنان گمان می برند که نصب العین این آیه ایشانند و هرگاه
به آیتی گذشتند که در آن تخویفی فهم می شود گوش دل بر آن داشتند و چنان انگاشتند
که زفیر و شهیق جهنم در اصول گوشهای ایشان وقوع یافته پس ایشان افتادگانند که اوساط
خود را بر زمین نهاده اند بجهة سجدهٔ حق و پیشانیهای خود را فرش خاک ساخته و دستهای
خود را گسترده و زانوها و اطراف اقدام خود را سپرده برای رضای رب الارباب و در فکاک
رقاب را اما روز پس شیمهٔ ایشان حلم است و شیوهٔ ایشان علم و شعار ایشان احسانست
و ایثار و پرهیزکاری و برادران و خوف الهی چنان در یافته ایشان را که ناظر چنان پندارد
که بیمارانند و حال آنکه مرض بدنی ندارند و گاه مردم را امر عظیم می شمارند و راضی نیستند به اعمال
قلیل و کبیر اعمال را کثیر نمی دانند بلکه خود را در آن اعمال متهم می دانند و از آن ترسان و لرزانند